سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی سیاسی

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

فروردین ماه ۱۳۹۴

جمهوری اسلامی ایران

مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

سلسله نشست های اندیشه‌ورزی سیاسی

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

انجمن علوم سیاسی ایران

فروردین ماه ۱۳۹۴

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی
در خصوص الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
در دیدار استادان دانشگاه‌ها و مراکز علمی، ۹۲/۰۵/۱۵:

دستور کار قطعی نظام جمهوری اسلامی،
دنبال کردن الگوی پیشرفت ایرانی اسلامی است

سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی سیاسی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
تلفن و دورنگار: ۸۸۶۳۴۰۰۷
فروردین ماه ۱۳۹۴

پیشگفتار

یکی از رسالت‌های مرکز الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت، فراهم‌کردن بستری مناسب برای اندیشه‌ورزان، صاحب‌نظران و متفکران عرصه «پیشرفت» برای ارائه نظرات در محیطی عالمانه، صمیمانه و نقادانه است تا از مسیر بحث، تبادل‌نظر، تضارب آرا و ایجاد فضای گفتمانی، به‌تدریج اندیشه‌ها پالایش شده و بسط داده شود و به‌مرور ایده‌های برتر و جامع‌تر سر برآورد و زمینه‌های تعالی اندیشه‌ها، نظریات و هم‌افزایی فکری میان صاحب‌نظران حاصل شود.

با توجه به این‌که انجمن‌های علمی به دلیل جایگاه ویژه خود به‌عنوان مرکز تجمع و همفکری اندیشمندان و صاحب‌نظران می‌توانند در بسط و تعمیق این فضای گفتمانی مؤثر باشند، معاونت علمی و تقسیم کار ملی مرکز الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت در چارچوب ضوابط مشخص، از برگزاری نشست‌های اندیشه‌ورزی در زمینه مباحث مربوط به الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت توسط انجمن‌های علمی برتر حمایت می‌کند. هدف از این نشست‌ها حضور فعال، اثرگذار و حرفه‌ای اندیشه‌ورزان و صاحب‌نظران در عرصه‌های زیر است:

۱. تعمیق و توسعه تفکر و اندیشه‌ورزی / خردورزی
۲. تحقیق و نظریه‌پردازی (درباره مبانی، اصول، روش‌شناسی الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت)
۳. ایجاد یک فرهنگ و گفتمان نخبگانی و گسترش آن در سطح جامعه
٤. شکل‌گیری پیشرفت‌خواهی به‌صورت مطالعه عمومی
۵. تولید دانش و هم‌افزایی علمی در مباحث مربوط به پیشرفت

۶. ارزیابی نظریه‌ها و تجارب جهانی توسعه و پیشرفت برای بهره‌گیری از دستاوردهای علمی بشری
۷. واکاوی و ارزیابی روند توسعه و پیشرفت کشور
۸. امکان‌سنجی الگوی بومی پیشرفت

ازآن‌جاکه این نشست‌ها صرفاً با هدف اندیشه‌ورزی و تضارب آرای اندیشمندان برگزار می‌شود، بدیهی است که مطالب طرح‌شده در این نشست‌ها لزوماً همگرا با مواضع مرکز الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت نیستند.

معاونت علمی و تقسیم کار ملی مرکز

این نشست‌ها توسط انجمن علوم سیاسی ایران و با حمایت مالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت برگزار شده است.

فهرست نشست‌ها

نشست نخست

اخلاق پیشرفت در الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت

سخنران: دکتر احد فرامرز قراملکی - تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۹۲ ۷

نشست دوم

امکان ارائه الگوی بومی پیشرفت (ضرورت‌ها و الزامات نظری)

سخنران: دکتر ابوالفضل پاسبانی‌صومعه - تاریخ: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ۲۵

نشست سوم

فرهنگ کار جمعی و الگوی پیشرفت ایرانی‌اسلامی

سخنران: دکتر فیروز رازنهان - تاریخ: ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۳ ۴۷

نشست چهارم

ارزیابی و تحلیل ایده / لایحه الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت از منظر مطالعات دانش سیاسی

سخنران: دکتر حبیب‌الله فاضلی - تاریخ: ۱۰ خرداد ۱۳۹۳ ۶۳

نشست پنجم

فرصت‌ها و موانع فرهنگ سیاسی برای الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت

سخنران: دکتر امیر دبیری‌مهر - تاریخ: ۳ تیر ۱۳۹۳ ۸۳

نشست

اخلاق پیشرفت در الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت

سخنران: دکتر احد فرامرز قراملکی؛ استاد دانشگاه تهران

تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۹۲

قبل از هر چیز بهتر اســت به این ســؤال پاسخ داد که آیا اساساً توسعه با پیشرفت در ارتباط است یا نه و این‌که الگوی ایرانی‌اسلامی پیشرفت بهره‌ای از بحث مورد نظر خواهد برد یا خیر؟

بین اخلاق و توســعه که هر کدام به حوزه خاصی از معرفت تعلق دارند، رابطه‌ای دوســویه برقرار اســت که یک سوی آن اخلاق توسعه و سوی دیگر آن توسعه اخلاق نام دارند. در باب اخلاق توسعه می‌توان به بررسی دو دیدگاه پرداخت؛ چراکه ماجرای اخلاق توســعه از دهه ۱۹۴۰ تا کنون به دو پرانتز قابل تفکیک اســت: پرانتز نخســت دیدگاه تفکیک‌گرایانه و پرانتز دوم دیدگاهی رادیکال است که خواستار این است که با واردکردن اخلاق، به مفهوم‌سازی جدیدی از توسعه دست یابد و تعریفی اخلاق‌گرایانه از توسعه ارائه کند. در هر دو دیدگاه، دو انگاره را باید مورد بحث قرار داد: انگاره اول به دیدگاه تفکیکی متعلق است و انگاره‌ای است که مفهوم توسعه را به رشد اقتصادی، صنعتی‌شــدن و مدرن‌سازی محدود می‌کند. رشد اقتصادی، صنعتی‌شدن و مدرن‌سازی همگی مجموعه‌ای از توصیف‌ها و تبیین‌های عینی (objective)، کمی و علمی هستند و فی‌نفســه نســبتی با اخلاق ندارند. البته این دیدگاه استدلالی دارد و آن این است که اصولاً افرادی که به بحث اخلاق توســعه می‌پردازند، خواهان این هستند که از خوبی و بدی وضعیت توسعه‌یافتگی اقتصادی اطلاعاتی کسب کنند. آن‌ها در پی این هستند که آیا وضعیت اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته خوب است یا خیر؟ در کشورهای توسعه‌نیافته چطور؟ این پرسش‌ها خود دلیل روشنی هستند مبنی بر این‌که توسعه ذاتاً به سمت اخلاق سوگیری ندارد؛ چراکه اگر توسعه فی‌نفسه خوب بود، دیگر پرسش از خوبی یا بدی آن، بیهوده می‌نمود. این پرسش به انتخاب پارادایم‌ها در موضوع توسعه، کمک شایانی می‌کند.

اساسـاً نه در نظریه، نه درکاربسـت نظریه و نه در وضعیت‌هایی که به‌عنوان برآمد (outcome) فرآیندهای توسعه هستند، بحث از اخلاق یک بحث درونی نیست. بنابراین یک ارتباط درونی، ماهوی و مفهومی وجود ندارد و اگر چنین باشد نظریه‌های توسعه ذاتاً از مبنای ارزشی تهی یا عاری هستند و در نتیجه اخلاق توسعه دیگر جایگاهی در مطالعات توسعه نخواهد داشت.

دیدگاه دوم که آن را «پرانتز بسـته» نام نهاده بودیم، کاربرد اصلی توسـعه به عنوان فراگیرترین مفهوم تغییر اسـت که با توسعه‌ای که به انسان برمی‌گردد در ارتباط است؛ بنابرایـن با بلـوغ موجود زنده و تحول آدمی که بنیانی‌ترین آن تحول وجودی اسـت ارتبـاط دارد و اگر چنین باشـد امکان ندارد که فارغ از ارزش‌داوری باشـیم. بنابراین توسـعه اساسـاً، فی‌نفسه و ذاتاً با ارزش‌داوری همراه اسـت و به این معنا است که در مطالعات معطوف به توسعه از اخلاق توسعه گریزی نیست. بنابراین پرسش از اخلاقی بودن یا نبودن توسـعه، متعلق به یک مسـأله مربوط به پژوهش‌های معطوف به توسعه است.

چالش‌های توسعه

درباره چالش‌های برخاسته از توسعه باید آن‌ها را به چالش‌های اولیه و چالش‌های غالب، به معضل شـمال و جنوب، کشورهای توسـعه‌یافته و توسعه‌نیافته، کشورهای ثروتمنـد و فقیـر و رابطه بین این دو تقسـیم کرد. در دهه ۱۹۴۰، فعـالان و منتقدان اجتماعی به نقد و تحلیل توسعه‌ای که از نظر آن‌ها توسعه استثماری و اقتصاد تقلیدی بود و در کشـورهای جهان‌سوم مانند هند، آمریکای‌لاتین و آفریقا آغاز شد و در حال انجام بود، پرداختند و سـعی در برجسته‌کردن تجارب تلخی که در این کشورها رواج داشت کردند. مفهوم «توسعه کاذب» که در دهه ۱۹۴۰ وارد ادبیات توسعه شده است، خبر از این امر می‌دهد که اگر ما به برآمد نظر داشـته باشـیم و این برآمد به هر روی برآمدی از فرآیندها و نظریه‌ها است، درنهایت آنچه می‌تواند آن را مورد نقد قرار دهد همان تجارب تلخی است که در جهان‌سوم در حال وقوع است. مباحثی از قبیل تضاد طبقاتـی، فقر، بی‌عدالتی، بی‌کاری، بی‌هویتی فرهنگی، مصرف‌زدگی و مباحث بسـیار مهمی مانند جنگ و مباحث مربوط به آن از این دسـته به‌شمار می‌آیند. برگر در کتاب خود تحت عنوان «انباشـته‌های قربانی» که در سـال ۱۹۷۴ منتشر شد، به شکلی جدی

کارنامه توسعه در جهان‌سوم را کارنامه‌ای خون‌بار می‌داند که نه‌تنها نتوانست انسان را از وضعیت بد به وضعیتی خوب منتقل کند، بلکه وضعیتی ناگوار را بر وی تحمیل کرده است. درنهایت دو اقتصاددان برجسته به‌ویژه سن، پژوهش‌هایی در این زمینه انجام می‌دهند که تحلیلی از کارنامه‌های نظریه‌های مختلف، پارادایم‌های گوناگون توسعه از حیث برآمد و برون‌داد این نظریه‌ها و چالش جدی برای آوردن بدیل برای آن‌ها است. سرانجام در سال ۱۹۸٦ انتشار کتابی با عنوان «چهره‌های گرسنگی» به نتایج و پیامدهای مدل‌ها و نظریه‌های مختلف توسعه دامن می‌زند.

در این زمینه باید به نقش مهم کراکر و آثار خیره‌کننده وی در حوزه توسعه اشاره کرد. وی از سال ۱۹۸۵ تا کنون مقالات و کتاب‌های گوناگونی در موضوع توسعه به چاپ رسانده و در یکی از مقالاتی که در سال ۱۹۸۷ منتشر کرده است به‌خوبی ماجرای تلخ توسعه بشریت را بیان کرده است.

به نظر می‌رسد مسأله اصلی درباره چالش‌های برخاسته از توسعه را در قالب این سؤال که آیا توسعه در جهان‌سوم تهدید است یا فرصت، می‌توان مطرح کرد. البته پاسخ‌دادن به این سؤال از نظر پژوهشی کار ساده‌ای است، اما نحوه و روش پاسخ‌دادن به آن قصه دیگری است. چالش‌های واردشده به ادبیات توسعه نیز تلاشی در جهت پاسخ به این سؤال بوده‌اند و ما ۲ بُعد به آن اضافه می‌کنیم که در آثار ۲۰۰۸ کراکر نیز قابل مشاهده است. کراکر معتقد است در جهان توسعه‌یافته نیز چالش‌های بسیار جدی از قبیل احساس بی‌معنایی زندگی، الیناسیون، خودکشی و غیره وجود دارند که توجه روانشناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان را به خود معطوف کرده‌اند و این عوامل نمی‌توانند به نظریه‌ها و کاربست توسعه بی‌ربط باشند. ماجرای تلخ و شیرین توسعه هم سطح و هم تجربه‌ای از تلخی و شیرینی ماجرای جهانی‌شدن است. اساساً توسعه را نمی‌توان بدون پدیده جهانی‌شدن تحلیل کرد، زیرا ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که پدیده جهانی‌شدن اتفاق افتاده است. فرورفتن مرزها، تعامل جدی فرهنگ‌ها، تبدیل شهروند به نت‌وند، تعامل جدی آدم‌ها با یکدیگر و غیره همگی دال بر جهانی‌شدن هستند که در این پدیده نه رابطه علی برقرار است و نه همبستگی منطقی. جهانی‌شدن تصادفاً در دورانی مطرح شده است که پارادایم پست‌مدرنیزم حاکم است؛ پارادایمی که مبتنی بر کثرت‌گرایی است و درنتیجه چالش‌هایی جدی بر سر راه جهانی‌شدن که در پی یافتن یک دهکده واحد جهانی است ایجاد خواهد کرد.

بنابراین اگر در فهم چالش‌های جدی توسعه، جهانی‌شدن را در نظر نگیریم دچار ساده‌انگاری ناشی از تفکر جزیره‌ای خواهیم شد. به همین دلیل است که هرگز نمی‌توان در بحث توسعه، کشوری مثل ایران را بدون جهانی‌شدن مطرح کرد. کسانی که در پی یافتن الگوی ایرانی‌اسلامی پیشرفت هستند، نمی‌توانند جهانی‌شدن را نادیده بگیرند و این بدین معنا است که تمامی معضلات ناشی از جهانی‌شدن در بحث توسعه باید به‌دقت طرح شده و پاسخ داده شوند.

مسأله اخلاق در توسعه

در بررسی بحث‌های مربوط به توسعه، آن‌ها را به سه دسته مواجهات خام، پخته و پخته‌تر تقسیم‌بندی می‌کنم. گام نخست را خام‌ترین نامیده‌ام که راه‌حل را در این می‌داند که نظریه‌پردازان و فعالان توسعه را، در حوزه‌های علم سیاست و فعالیت‌های سیاسی، به پندهای اخلاقی یعنی اخلاق در توسعه در خام‌ترین شکل آن دعوت کنیم که درنهایت می‌تواند حداقل مانع تهدید شود. یعنی تهدیدبودن توسعه را از طریق مجموعه‌ای از پندها و پیمان‌های اخلاقی برطرف کنیم، مثل «فساد اخلاقی یا اقتصادی». این عمل، تقریری خام و خطرناک ولی در عین حال سودمند است. در همین زمینه می‌توان به این مثال اشاره کرد: در روزگار برده‌داری، واعظانی به کشتزارها می‌رفتند و به نصیحت مردم می‌پرداختند که حاصل آن تحریک‌کردن وجدان ثروتمندان، برده‌داران و آرامش اخروی برای قربانیان ساختارهای ناعادلانه بود.

به نظر می‌رسد ممکن است این پند و پیمان‌های اخلاقی نیز دارای چنین کارکردهایی باشند. این پیمان‌ها سودمند هم هستند؛ زیرا با ارائه چنین راه‌حل‌هایی، ناخودآگاه به سمت نقد مسأله می‌رویم و با سؤال اخلاق چیست و رابطه اخلاق با توسعه مواجه می‌شویم؛ این‌چنین باید در تعامل دوسویه اخلاق و توسعه درنگ کنیم. وقتی در سطوح کاربست و نظریه، بحث پند و پیمان‌های اخلاقی مطرح می‌شود، مخاطبان ما، یعنی عالمان سیاست، پژوهشگران توسعه و فعالان سیاست می‌توانند با ما همکاری کنند تا در نهایت به تأمل و رویکرد نقادانه‌ای در فهم تعامل دوسویه اخلاق و توسعه برسیم. البته تقریر گفته‌شده دارای یک حسن است؛ یعنی این‌که ما را متوجه پیچیدگی مفهوم توسعه می‌کند و از ساده‌انگاری بازمی‌دارد. همچنین است رابطه آن با مفهوم اخلاق؛ چنان‌چه اخلاق را به‌عنوان یک گستره معرفتی، کوچک کنیم، در نهایت

برملا خواهد شـد. بنابراین رویکردی اسـت خطرناک و تنها هنگامی‌که نقادانه باشـد می‌تواند مفید و کمک‌کننده باشد.

تصورات ما از اخلاق در سه گام قابل بررسی است:

- در گام اول می‌توانیم دو تصور از اخلاق داشته باشیم:

۱) اخلاق مجموعه‌ای از پند و پیمان‌ها است (تصور تأویلی‌نگر از اخلاق)، که متأسفانه در بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای ایرانی رواج دارد؛ مبنی بر این‌که چنانچه تمام قوانین را تحت عنوان کد و منشور به دیوار نصب کنند، اخلاق در همه امور رعایت خواهد شد.

۲) اخلاق را به مثابه یک معرفت با علم پزشـکی مقایسـه کنیم. تشـخیص، پیشگیری و بهبود رفتار می‌تواند راهگشا باشد و اخلاق را به صورتی عمیق و ژرف به توسعه مرتبط کند.

حاصل تقریر نخست این است که ما از تصور تأویل‌نگر مأیوس شویم.

- گام دوم، ارزیابـی اخلاقی فرآیندها و ابزارهای توسـعه اسـت؛ یعنی نوعی ارزیابی و سنجش اخلاقی از آن‌چه ما را به توسعه رهنمون می‌کند. حسن این گام در آن اسـت که اخلاق را با توسعه درگیر می‌کند و آن را صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از پند و پیمان در نظر نمی‌گیرد. اما عیب آن در این است که به سطوح سیاست‌گذاری در توسعه نمی‌پردازد.

مدیران دسـت‌اندرکار توسـعه به دو گروه مدیران سیاست‌گذار و استراتژیست و مدیرانی که نقش مدیریت عملیاتی و اجرایی دارند تقسـیم می‌شـوند؛ اما مشکل این دو گروه دو مسـأله است. مسأله مدیر اجرایی چگونه رفتن است و درنتیجه نقد راه‌ها ترسیم راه‌ها است. این دسته از مدیران، مشکل را با مانع یکی می‌کنند و در نهایت موانع در مقابـل اهداف قرار می‌گیرند. گام دوم یعنـی «ارزیابی اخلاقی فرآیندها و ابزارهای توسعه» مختص این دسته از مدیران است. اما نگاه رهبری به این شکل نیست؛ بلکه حل مسائل مربوط به هدف و این‌که به کجا می‌رویم را مدنظر قرار می‌دهند.

- گام سوم، ارزیابی اخلاقی اهداف توسعه است؛ یعنی این‌که فراتر از فرآیندها و ابزارها به کجا برویم و هدف توسـعه چیسـت؟ زیرا هدف به ما هویت می‌دهد و در نهایت ارزیابی هدف توسـعه به سـمت ارزیابی درونی توسعه گام برمی‌دارد. اخلاق توسعه، برنامه گذار از تهدید در توسعه به فرصت در

توسعه اســت که «فرآیندها و ابزارها» و «اهداف» دو رکن اصلی آن هستند. اخلاق جهانی نیز برنامه گذار از تهدید جهانی‌شــدن به فرصت جهانی‌شدن است، که همین مسأله درنگ در توسعه را به میان می‌آورد.

بازتعریف توسعه بر مبنای اخلاق

در بازتعریف توســعه، پیشــرفت و تحول مد نظر نیســت؛ اما از آن‌جاکه ماهیت توســعه تحقق‌یافته قابل نقد است، بازسازی مفهوم جدیدی از توسعه برای ابهام‌زدایی ضروری است. گلت معتقد است اگر توسعه وارد مباحث اخلاقی شود، بازسازی مفهوم توسعه امری شدنی است و چنانچه فیلسوفان به جد بتوانند نوعی فلسفه اخلاق توسعه تدوین کنند و از طریق گفت‌وگوهای دوجانبه به دانشــمندان علم سیاست کمک کنند تا ارزیابی‌های اخلاقی از توســعه انجام گیرد، توســعه بازتعریف خواهد شد و ماهیت تازه‌ای پیدا خواهد کرد.

ضرورت درک توســعه‌یافته از مفهوم توســعه در کتاب «علم و توســعه» بانچ، که برداشــتی تام از توسعه دارد، بی‌گفت‌وگو پیدا اســت؛ چراکه باید از تعریف‌های خام توسعه به تعریف‌های جامع‌تر و فربه‌تری برسیم. بانچ مفهوم توسعه را دارای سه ویژگی می‌داند: «اصیل»، «پایدار» و «فراگیر»؛ تا بتواند در برابر توسعه‌های کاذبی که گفته شد، اصالت و فراگیری داشته باشد. با این فراگیری می‌توان از مفهوم سنتی توسعه که همان توســعه اقتصادی و صنعتی است فراتر رفت و توسعه را در ابعاد مختلف تعریف کرد. او همچنین با این مفهوم می‌تواند تصور تأویل‌نگری در توسعه را نشان دهد؛ چنانچه با آوردن مباحثی مثل «توسعه و محیط‌زیست جهانی، توسعه و هویت فرهنگی، توسعه و جهانی‌شدن»، توسعه‌ای را معرفی می‌کند که خواست صورت‌بندی و تدوین آن را دارد. البته نباید فراموش کرد که برای این کار نخســت، کمینه‌ای از توسعه‌یافتگی می‌خواهد تا با تعریف مفهومی فراگیر بتواند توسعه فرهنگی، زیست‌محیطی و دیگر توسعه‌ها را شامل شود.

از طرف دیگر، هایر به طرح توســعه اســتوار بر اخلاق می‌پردازد که از گام دوم و ســوم یک گام جلوتر است. در تحلیل وی، اهداف، خود روی مبانی استوار می‌شوند؛ بدین‌ترتیب نقد مبانی هم اهمیت پیدا می‌کند. پس هر مدلی برای توسعه در نظر گرفته شــود، جز آن‌که دارای input, process, outcome, output اســت، مبانی‌ای دارد که سیســتم را ایجاد می‌کند. این مبانی می‌توانند فلســفی و هستی‌شناختی، انسان‌شناختی

یا معرفت‌شـــاختی باشند. توسعه اســـتوار بر اخلاق با مبانی مدل‌های موجود از توسعه چالش می‌کند و بدیلی ارائه می‌کند تا با آن بتوان توسعه را بر مبانی جدیدتری استوار کرد.

درنگ بر مفهوم توسعه و اخلاق، که با رویکرد اخلاقی در توسعه پیدا شده است، به مطالعات تازه‌ای در ادبیات توسعه منجر شده است. از جمله، سن در یکی از آثارش، که در ایران با عنوان «توسعه به مثابه آزادی» ترجمه و منتشر شده است، در تلاش است تا به مفهوم‌سازی جدیدی از توسعه دست یابد که دو فایده دارد؛ نخست برای عالمان سیاست که از توسعه سخن می‌گویند و دیگر برای فیلسوفان اخلاق که از اخلاق سخن می‌گویند:

اولاً بدیلی بر نظریه‌های رایج توســـعه مانند نظریه‌های رفاه‌گرا اســـت. ثانیاً اگر در گام دوم (ارزیابی اخلاقی فرآیندها و ابزارها) ســـعی بـــر آن بود که از نظریه‌های دینی اخلاق و نظریه‌های نتیجه‌گرای اخلاق اســـتفاده نشـــود و با مبانی اخلاقی وظیفه‌گرای کانتی، فرآیندها و ابزارهای توسعه را اخلاقی کنیم و بر ترازوی اخلاقی بگذاریم، سن توانسته است از بدیلی سخن گوید که با آن توسعه بر اخلاق نتیجه‌گرا استوار است. او با مددگرفتن از نظریه‌های مکاتب اخلاقی نتیجه‌گرا توانست به چنین نظریه‌پردازی‌ای بپردازد.

اکنون پرسش این است که عبور از اخلاق وظیفه‌گرای کانتی به اخلاق نتیجه‌گرای غیرکانتی چه ســـودی دارد؟ در پاســـخ باید گفت کمترین سودش این است که اخلاق توســـعه را از عـــرش انتزاع به فـــرش عمل می‌آورد. در اخلاق کاربردی ما همیشـــه به نظریه‌هایی نیاز داریم که بتوانند از طریق نتیجه‌گرایی قابل ســـنجش کمی باشـــند و به همان شـــکل که در علوم، ابطال‌پذیری تجربی است، در اخلاق هم نوعی ابطال‌پذیری را پیش آورد و در نهایت بتواند برای دانشمندان علم سیاست امکانی فراهم آورد تا از توسعه‌ای که مختص زندگی روزمره بشر است سخن بگویند.

رشد اقتصادی، بر مبنای پژوهش‌های سن، دیگر تعریف توسعه نیست؛ بلکه پاسخی قابل نقد برای توســـعه است. او تعریف توسعه را از تأویل‌نگری خارج کرد و تعریفی فراگیر از آن ارائه داد که منجر به طرح نظریه‌های فراوان دیگری شده است. این نظریات در کتاب کراکر که در ســـال ۲۰۰۸ منتشر شد، با رویکرد جهانی‌شدن به توسعه جهانی مطرح شـــده‌اند که می‌توانند مفهوم توسعه و اخلاق را عمیق‌تر کنند. دعوت به توسعه،

دعوت به تغییر و تحول است. البته این‌جا پرسش‌هایی اساسی پیش می‌آید، زیرا توسعه فراگیرترین گونه تحول است؛ پرسش‌هایی از این دست که:

- تحول چه کسی یا چه نهادی؟
- تحول ذاتی است یا عرضی؟
- تحول به کجا؟ تحول چگونه؟ و غیره.

تمرکز بر هر کدام از این پرسش‌ها انسان را چنان با مفهوم توسعه درگیر می‌کند که مجبور به مفهوم‌سازی جدیدی از توسعه می‌شود. در پاسخ به این پرسش که تحول و توسعه چه کسانی منظور است، مفاهیمی از قبیل توسعه فردی، توسعه محلی، توسعه ملی، توسعه منطقه‌ای، توسعه جهانی و غیره مد نظر هستند که موجب پیدایش حداقل پنج لایه در توسعه می‌شوند و دو سؤال جدی پیش می‌آورند:

- نخست آن‌که بتوانیم رابطه دیالکتیکی میان پنج لایه تحول و توسعه را به گونه‌ای علمی و با روش‌شناسی و چهارچوب نظری که در علوم انسانی رواج دارد، توصیف و تبیین کنیم. البته چنین کاری ساده نیست زیرا ریشه در گستره‌های مختلف معرفتی دارد و نمی‌توان تنها از طریق علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به آن پاسخ گفت؛ بلکه امری کاملاً میان‌رشته‌ای است.
- دومین سؤال ناظر بر سازگاری این پنج لایه است؛ چراکه نمی‌توان برای کشوری الگوی پیشرفتی تدوین کرد که با تحول وجودی آدم‌ها منافات داشته باشد. این پدیده در اخلاق به «فرمان لغو» معروف است و در نهایت لغو خواهد شد. در سطح جهانی هم به همین شکل است و همه مدل‌ها و نظریه‌های توسعه ناگزیر از این سازگاری است.

پس از این، پرسش نخست از تحولِ چه کس یا کدام نهاد، ما را به پرسش دوم که همان پرسش از ذاتی و عرضی بودن توسعه است، رهنمون می‌شود. باید توجه داشت که پرسش‌های دیگری هم‌نهاد با این پرسش دوم پیش روی ما است، از این دست که آیا توسعه لایه فردی دارد؟ توسعه به چه معنا است؟ آیا به معنی تغییر در تعینات تاریخی است یا تغییر در تعینات اجتماعی؟ آیا توسعه فردی به معنای سلامت است یا سرآمدی و تکامل؟ آیا تغییری رو به جلو در سازمان روانی، عواطف و هیجانات بشر است؟ آیا توسعه جهانی است؟ آیا در انسان یک ساحت دیگر و ژرف‌تر هم وجود دارد؟

اگر با کسانی که توسعه را در همین چند لایه می‌بینند هم‌نظر و هم‌زبان باشیم، پس

توسعه همین است و لاغیر. این‌ها همگی عرضی هستند. ولی این‌گونه نیست، زیرا این لایه‌ها از ویژگی‌های خود انسان است درحالی‌که توسعه دارای معانی ژرف‌تری در ساحت وجودی انسان است.

تحول وجودی، زیربنایی‌ترین تحول است، بنابراین هیچ یک از نظریه‌های توسعه نمی‌توانند نسبت به آن بی‌طرف باشند و این همان چیزی است که در دهه‌های اخیر متخصصان اخلاق در غرب سعی کردند آن را به اثبات برسانند: توسعه نمی‌تواند نسبت به قابلیت‌ها و توانایی‌ها و ساحت وجودی انسان‌ها بی‌تفاوت باشد. این لایه‌ها همگی در رابطه با تعینات فردی است که بحث اکثریت فیلسوفان قاره است؛ زیرا اساساً مشکل اصلی فیلسوفان، بحث اصالت و ساحت وجودی انسان است و هرچه با آن در تعارض باشد برای ما مسأله‌ای جدی است؛ از جمله اخلاق توسعه که نزد فیلسوفان قاره رشد یافته است.

داستان اصلی توسعه در این بحث، توسعه و الیناسیون، توسعه و خودباختگی انسان و توسعه و اصالت وجودی انسان در مقابل الیناسیون است. به نظر می‌رسد چالش‌هایی که در علم اخلاق و توسعه شکل گرفته‌اند، علم اخلاق را از فلسفه اخلاق به اخلاق کاربردی کشانده است و باعث شده درنگی در مکاتب و نظریه‌های سنت غربی و اسلامی شکل بگیرد. با درنگ در نظریه‌های اخلاقی، راه برای تحول توسعه و پیشرفت، باز و رابطه بین تکامل و تحول وجودی انسان بررسی می‌شود. در این راستا باید به ظرفیت فلسفه اصالت وجود در حکمت متعالیه و فلسفه فارابی بپردازیم.

از عواملی که موجب شکل‌گیری اخلاق معطوف به حقوق شد، اخلاق توسعه است که در نهایت با رابطه توسعه و قابلیت‌ها و توانایی‌های فرد درگیر می‌شود و همین قابلیت‌ها در نهایت می‌تواند اخلاق معطوف به حقوق‌بشر را احیا کند. اگر ما اخلاق را مسئولیت‌پذیری فردی یا گروهی در قبال حقوق ارتباطی در یک محیط ۳۶۰ درجه بدانیم، خواهیم دید که این مفهوم توسعه‌یافته از اخلاق می‌تواند همه مکاتب اخلاقی در دنیای غرب را فراگیرد و به این پرسش که کنشگر فرد است یا گروه اجتماعی، سازمان است یا کشور یا یک نهاده فراملی، پاسخ دهد.

در این زمینه بهتر است به یک منبع مهم و در عین حال ناشناخته در تمدن خود به نام «رساله الحقوق» که به امام سجاد منسوب است، اشاره کنیم که در آن یک الگوی زیست اخلاقی طرح شده است که حقوق را توانایی‌ها و دارایی‌های انسان از آن جهت که انسان است تعریف می‌کند.

پرسش و پاسخ

- پرسش: از خاستگاه علم سیاست، سه نوع رابطه بین اخلاق و توسعه می‌توان متصور شد:

۱. رابطه نخست به این موضوع می‌پردازد که ما یک اخلاق توسعه داریم و توسعه یک اخلاق ویژه دارد. همان‌گونه که سیاست هم به یک معنا دارای اخلاق ویژه‌ای است و این همان اخلاقی است که بنیان‌گذار آن ماکیاولی است و با اخلاقی که ما آن را اخلاقی می‌دانیم – یعنی الزامات پیشبرد سیاست و اخلاق سیاسی و گاه اخلاق انسانی، دینی، اجتماعی و غیره – متعارض است. به عبارت دیگر هر آنچه به پیش‌برد امر سیاسی کمک کند، اخلاق سیاسی است و خاستگاهش سکولار، دنیوی، و کارکردگرا است. آیا ما اخلاق توسعه، به این معنا، داریم و می‌شود آن را متصور شد یا خیر؟

۲. رابطه دوم به این معنی است که آیا باید اخلاق را با توسعه سازگار کرد؟ یعنی اخلاق را تغییر بدهیم تا مانع توسعه نشود؟ مثلاً از دین خوانشی ارائه بدهیم که مانع پیشرفت نشود؟

۳. مدل سوم که ظاهراً در کشور و الگوی ذهنی ما بیشتر مقبول است این است که توسعه‌ای ایجاد کنیم که با قواره‌های اخلاقی ما سازگار باشد و خوانش ما را از توسعه تغییر بدهد.

اگر این ۳ الگو و مدل، مبنای توسعه اخلاقی قرار بگیرند، آیا می‌توانند مبنایی برای تغییر مدل ایرانی‌اسلامی باشند؟ آیا این دسته‌بندی درست است؟ آیا قابلیت تفکیک دارند و اگر نه، کدام یک از آن‌ها راهگشا است؟

دکتر قراملکی

اخلاق توسعه در غرب و جهان توسعه‌یافته از نوع مدل سوم است؛ اخلاق را ترازویی قرار می‌دهند و نظریات توسعه را بر آن می‌گذارند. ما در این‌جا از ارزیابی اخلاقی صحبت می‌کنیم؛ ولی کسانی که در این ادبیات وارد می‌شوند، موانعی می‌بینند که به مدل اول و دوم برمی‌گردد و برخی نیز ناشی از چالش واقع‌گرایی سیاست و نسبی‌بودن اخلاق است. توسعه همچون دیگر عناصر عالم سیاست، واقع‌گرایی دارد؛ بنابراین نباید در ترازو گذاشته شود و اگر یک عنصر ایدئولوژیک با این مدل تعارض پیدا کند یا باید آن را تغییر داد یا روشن کرد. بسیاری از روشنفکران جهان‌سوم هم بر این عقیده‌اند که

شـــما، یعنی «جهان غرب و توســـعه‌یافته»، مدل خاصی از توســـعه را با خود آورده‌اید و می‌خواهید تمام عناصر فرهنگ ما را در خدمت آن قرار داده، نفی کنید یا تغییر دهید.

کنفوســـیوس معتقد است اگر واژه‌ها ســـامان یابند، شهر نیز سامان می‌یابد. مشکل ما تعریف واژه‌ها اســـت؛ به‌ویـــژه واژه اخلاق که گاهی با آداب معادل می‌شـــود. فقها در قدیم یک احکام‌القضا داشـــتند و یک آداب‌القضا، امروزه آداب‌القضا با اخلاق‌القضا درآمیخته‌انـــد. اهالی هر حرفـــه‌ای رفتار ویژه آن را دارند که گاهـــی به این امر اخلاق حرفه‌ای می‌گویند. اما در بحث اخلاق و توســـعه، منظور این نیســـت. اساساً ماکیاولی معتقد است فعالان عرصه سیاست را آدابی است، اما اخلاق مدنظر او بر خلاف اخلاق ما هنجاری نیســـت. اخلاق ما در توسعه، هنجاری است به همین دلیل کراکر می‌گوید: «ارزیابی هنجاری‌اخلاقی با آداب رایج کاری ندارد».

آیا منابـــع اخلاق کاربردی در حوزه خارجی، درونی (internal) اســـت یا بیرونی (external)؟ سه مکتب در این باره وجود دارد:

مکتب اول internalism که معتقد است اگر هنجارهای درونی حرفه سامان یابند، اخلاق نیز حرفه‌ای می‌شود.

مکتب دوم externalism اســـت که معتقد است حرفه و آداب هر یک مسیر خود را می‌روند؛ اما انســـانی‌بودن مورد نظر اســـت. اخلاقی‌بودن به معنای انسانی‌بودن است که منابع بیرونی می‌طلبد و آن اخلاق است. البته مشکل این‌جا است که اخلاق توسعه، دوگانگی ندارد و هرگونه دوگانگی در اخلاق توســـعه می‌تواند بحث را ناکارآمد کند. زیرا یک رابطه دیالکتیکی بین اخلاق و توسعه برقرار است.

مکتب سوم، مجموعه‌ای از مدل‌های تلفیقی است که درون‌گرایی و برون‌گرایی در اخلاق را مدنظر دارند. آن‌ها می‌پرسند با نسبی‌بودن اخلاق چه کنیم؟ اگر اخلاق نسبی باشد دیگر ترازویی برای توسعه جهانی نخواهد بود.

فراتر از قضیه فلســـفی این‌که اخلاق را نســـبی یا مطلق ببینیم، باید بگوییم اخلاق جهان‌شمول است: «اخلاق جهانی». پس برای توسعه می‌توان یک ترازوی جهان‌شمول داشت. این جهان‌شمولی را هم با نظریات فلسفی طبیعت‌گرایانه و هم اعتبارگرایی در اخـــلاق می‌توان تأمین کرد. اخلاق معطوف بـــه حقوق را نیز می‌توان به کار گرفت که شـــاخصی برای ارزیابی افراد و فرآیندها در توسعه است. برای مدل سوم مبانی فلسفی قابل دفاعی وجود دارد.

- پرسش: نکته اول این‌که آیا بهتر نیست مفهوم توسعه در یک چهارچوب تئوریک مثل جهانی‌شدن یا پسامدرنیته تعریف شود؟ نکته دوم این‌که در طول تاریخ، تمام نظریه‌های سیاسی از لیبرال‌دموکراسی تا فاشیسم، همگی مدعی اخلاق بوده‌اند که یک مشکل بزرگ است. اما درباره توسعه، اخلاق گرایش شدیدی به مطلق‌گرایی دارد و چهارچوب‌هایی را تعیین می‌کند که سلسله‌مراتبی است و دست انسان را می‌بندد واگر اخلاق را فضیلت‌گونه تعریف کنیم، در راه توسعه به مشکل بزرگی برمی‌خوریم. به نظر شما اگر بخواهیم از مکتب انتقادی هابرماس و بحث سپهر عمومی یا از نگاه پست‌مدرن‌ها، اخلاق را یک روایت برساخته در چهارچوب کثرت‌گرایی بدانیم و اخلاق را در کنار توسعه و مسائل اجتماعی که بسیار سیال است به جای اخلاقی که شدیداً فضیلت‌محور است قرار بدهیم، کار درستی است؟

دکتر قراملکی

نخست مفهوم توسعه باید به خوبی معنا شود. بنده شخصاً به پساپست‌مدرنیته تمایل دارم. البته منطقاً سوال شما درست است. باید گفت ما یک مشکل داریم و یک مسأله کاذب که ذهن‌ها را به خود مشغول می‌کند. جیمز کالینز که پژوهشگر مطالعات سازمانی است کشف کرد خیلی از عواملی که موجب ورشکستگی شرکت‌ها شده است درگیری آن‌ها با مسأله کاذبی است که به‌صورت «یا» مطرح شده است، مثل «مسئولیت اخلاقی یا سود» و «تحول یا ثبات». وی به این نتیجه رسید که هر شرکتی با هر جوابی که انتخاب کرده است، ورشکست شده است. به همین دلیل نام این قضیه را «طناب پوسیده‌ی یا» گذاشت. من معتقدم مطلق یا نسبی بودن اخلاق، همان «طناب پوسیده‌ی یا» است. من تنها صورت مسأله را تغییر می‌دهم. ملاصدرا نیز در پی پاسخ به این پرسش بود که وجود واحد است یا کثیر و در نهایت با هوشمندی متوجه شد که سؤال غلط است و وجود، وحدت در عین کثرت است. اخلاق، بین مطلق و نسبی است و منطق حاکم بر آن منطق صفر و یک نیست. منطقی که در اخلاق کاربرد دارد چندارزشی است. وقتی صحبت از رفتار جهانی می‌کنیم، در آن با اصل حریم خصوصی مواجه می‌شویم. بنابراین گویی مطلق نگاه کردیم؛ ولی کافی است به لحاظ مصداقی مصادیق این حریم را طلب کنیم، آن‌گاه فوراً نسبی می‌شود. حریم خصوصی در همه کشورها یکی است؛ اما دامنه آن متفاوت است. مشکل این‌جا است که ما بیش از اندازه در اخلاق ساده‌انگار شده‌ایم و

از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های معرفتی به نام علم اخلاق کاربردی غافل شده‌ایم.

این‌که در اخلاق توسعه، کدام نظام اخلاقی را قبول دارید مهم است. می‌توان به شکل جهانی، رفتار الگومند جهانی داشت که چون جهانی است، برای توسعه می‌تواند یک شاخص باشد. اما درعین‌حال این امر جهانی وقتی که از اصل به محتوای مصداقی وارد می‌شود به فرهنگ وابسته می‌شود. نکته بعدی این است که ما ناتوانی‌های تکنیکال و ناتوانی‌های تکنولوژیک خود را در گشودن مباحث اخلاقی نباید به حساب فقر معرفت اخلاقی بگذاریم. هر نظام اخلاقی در خود تعارضات اخلاقی نیز دارد و ما همیشه در عرصه عمل با ناسازگاری اخلاقی دوراهی اخلاق روبه‌رو هستیم که هر یک راه‌حل تکنیکی و تکنولوژیک خاص خود را دارند. در نتیجه نباید فضیلت را نادیده بگیریم و دفع افسد به فاسد کنیم. اگر در این راستا توانایی پیدا کنیم دیگر نیازی نیست که به نسبی‌بودن اخلاق توجه کنیم. بنده با توجه به تجاربی که در این زمینه داشته‌ام، به نظرم می‌توان گفت که با مدل Right oriented ethics می‌توان معضلات اخلاقی را حل و توانایی‌های لازم را برای حل ناسازگاری و دوراهی‌ها به دست آورد و هزینه‌های اخلاقی را حداقل کرد.

- پرسش: امکانش هست با مثالی بفرمایید که تعارضات اخلاقی چگونه قابل حل هستند؟ زیرا چه در فلسفه اخلاق پراگماتیستی و چه کانتی، تعارضاتی در زندگی واقعی و عملی ما ایجاد می‌شوند؛ ولی وقتی در سطح کلان بحث توسعه را مطرح می‌کنیم با دوگانگی اخلاقی مواجه می‌شویم. این فلسفه اخلاقی که می‌گویید چگونه می‌تواند معضلات را در بحث توسعه و زندگی روزمره افراد حل کند؟

دکتر قراملکی

ما یک اخلاق فلسفی‌نظری داریم که انتزاعی و عرش‌نشین است و یک اخلاق کاربردی داریم که با مسائل روزمره ما در سطح خرد و کلان درگیر است. البته این دو امروز دو دانش مجزا هستند. دوراهی اخلاقی در فلسفه اخلاق یک سرنوشت دارد و در حوزه اخلاق کاربردی سرنوشتی دیگر. دوراهی اخلاقی موقعیتی است که یک فرد یا گروه اجتماعی در آن قرار می‌گیرد و دو راه پیش رو دارد که هر دو غیراخلاقی‌اند. به همین دلیل روش سنتی، دفع افسد به فاسد را انتخاب می‌کند تا با سود و زیان، راه کم‌هزینه‌تر را انتخاب کند. البته این شیوه مورد نقد است؛ راه سوم ندارد یا در ۹۹/۹

درصد موارد ما آن را نمی‌بینیم. البته دو شـرط دارد؛ یکی این‌که راه سـوم محال باشد یا این‌که به سنجش عینی و کمّی، هزینه یکی از دیگری بالاتر باشد. نه در سطح کلان و نه در سـطح خرد راه سوم را نمی‌بینیم و اصلاً محاسبه نمی‌کنیم. باید گفت که رشد تکنولوژیک پزشکی مرهون همین راه سوم بوده است و بخش بزرگی از پیشرفت بسته به راه سوم است. در دوراهی اخلاقی وقتی می‌توان هزینه کرد که سنجش کمّی وجود داشـته باشد. گاهی به جای سـنجش کمّی به‌ویژه در سطح توسعه کلان، ارزش‌داوری وابسـته به فرهنگ می‌کنیم. راه جدید، راه جسـت‌وجو از راه‌های سوم است که هزینه اخلاقی ندارد. اخلاق توسـعه از جنس اخلاق فلسـفی نیسـت، بلکه از جنس اخلاق کاربردی است و کاربردی هم صرفاً به معنای آموختن و دانستن نیست بلکه ورزیدگی هم هست. متأسفانه در کشور ما اخلاق کاربردی در هیچ حوزه‌ای کاربرد نداشته است.

- پرسـش: از صحبت‌های شـما چنین برداشت شد که اخلاق مد نظر شما اخلاقی اسـت که با عقلانیت سازگار است، اخلاق لازم‌الاجرا است چون معقول است نه به این دلیل که ما را به آن نصیحت کرده‌اند. آیا یکی از مفروضات اصلی شما این است که اخلاق را یک اخلاق کاربردی معقول یا کانتی ببینیم؟

دکتر قراملکی

فارابی در کتاب فصول منتزعه، ۳ شهروند را در مدینه مثال زده است که در ۳ مدل می‌توانند کار خوب انجام بدهند: «انسان عفیف»، «ضابط بنفسه» و «انسان فاضل». انسان عفیـف، فردی اخلاقی اسـت که به الزام بیرونی کار خـوب می‌کند و از کار بد دوری مـی‌ورزد (بـه دلیل ترس از پلیس و جریمه از چراغ قرمـز عبور نمی‌کند). فرد ضابط بنفسه، به دلیل الزام درونی که گویی وجدان او است و به تعبیر اریک فروم قدرت‌گرا اسـت، برخلاف خواست درونی خود از کار بد می‌پرهیزد، مثلاً رشوه نمی‌گیرد. انسان فاضـل، بـه کار خوب پایبند اسـت و دوری از کار بد در درون او می‌جوشـد، که نه بیرونی اسـت و نه الزامی، بلکه خودانگیخته اسـت و بن‌مایه‌های آن به تعبیر زکریای رازی خردپذیری و فرمان عقل است. به اعتقاد فارابی گروه دوم مستحق پاداش هستند؛ زیرا دو جهاد انجام می‌دهند: یکی کار خوب و دیگری دوری از کار بد. گروه سوم نیز مسـتحق مدیریت و سیاست‌مداری هسـتند زیرا تنها از این طریق است که فرد به‌طور

پیش‌بینی‌پذیری اخلاقی می‌شود.

- پرسش: آیا ممزوج‌شدن اخلاق و توسعه، توسعه‌ای که پایه آن اخلاق باشد، پیشرفت بومی کشور را ایجاد می‌کند؟ اساساً پیشرفت چیست و چه ربطی به توسعه دارد؟

دکتر قراملکی

بشر امروز کثرت‌گرا است. به لحاظ روش‌شناسی، اخلاق معطوف به حقوق قابل استفاده است. در ادبیات توسعه چالش‌های زیادی در حوزه مبانی توسعه شکل گرفت است که موجب کثرت‌گرایی در باطن و تعریف‌ها که همان پیشرفت است و ظاهر و اسم‌ها که توسعه را پدید آورده است، شده است. ممکن است سؤال کنید توسعه‌ای که نامش را پیشرفت گذاشته‌اید چیست؟ توسعه لزوماً کیفی نیست؛ اما کمی است. پیشرفت هم کیفی است و در آن نوعی تکامل وجود دارد. توسعه لزوماً تکاملی نیست. برای تأمین و تکامل، واژه پیشرفت کافی است. تحول وجودی انسان‌ها در جهت تکامل قابلیت‌هایشان در این‌جا مدنظر بود. اخلاق فیلسوفان مشایی، اخلاق ملکوتی است که بر نفس انسان وارد می‌شود، اما برای فیلسوفان صدرایی رشد وجودی انسان مدنظر است و آدمی که اخلاقی است انسان‌تر است. ملاصدرا فرق آدم عالم و جاهل را در این می‌داند که انسانی که عالم‌تر است انسان‌تر است. اگر تحول و اصالت وجودی را نادیده بگیریم یک نوع توسعه داریم و اگر توسعه‌ای بخواهیم که این تحول وجودی را به رسمیت بشناسد، واژه پیشرفت را به کار می‌بریم. در نهایت باید به نظر کنفوسیوس برگردم که گفت اگر واژه‌ها سامان یابند شهر سامان می‌یابد. پس بهتر است در به‌کاربردن واژه‌ها نهایت دقت را اعمال کنیم.

نشست
دوم

امکان ارائه الگوی بومی پیشرفت
(ضرورت‌ها و الزامات نظری)

سخنران: دکتر ابوالفضل پاسبانی‌صومعه
تاریخ: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲

مطالعــه تاریخ اقتصــاد، به قول داگلاس نورث، داســتان بی‌پایــان ملال‌آوری از محاسبات اشتباه است که در جوامع گوناگون منجر به قحطی‌ها، گرسنگی‌ها، جنگ‌ها، رکود اقتصادی و غیره شده است. مسأله پیش رو این است که برای رهیدن از این مسیر چــه باید کرد؟ و اصولاً چه می‌توان کرد؟ میشــل فوکو در نامه‌ای که به مرحوم مهدی بازرگان در ســال ۱۳۵۷ نوشته بود اشاره می‌کند که «عدالت و بی‌عدالتی نقطه حساس هر انقلابی اســت و آن‌جایی اســت که انقلاب‌ها به خاطر آن پدید می‌آیند و اغلب راه خود را گم می‌کنند و از بین می‌روند.»

اکنون چگونه می‌توان ارزش اساســی و غیرقابل خدشــه عدالــت را همواره پاس داشــت؟ وقتی آرای صاحب‌نظران اقتصاد و پیشــگامان مکاتــب اقتصادی مختلف را می‌خوانیم متوجه این نکته می‌شویم که عموماً هدف از گسترش علم اقتصاد و تفکیک آن از علوم اجتماعی را بهبود قابلیت‌های علم اقتصاد در رفع فقر و نابرابری و گسترش رفاه دانسته‌اند. اگرچه به‌مرور رویکرد غالب در آموزه‌های اقتصاد توجه خود را از این هدف‌گیری به سمت بهره‌وری، بهبود کارآیی، افزایش درآمد و تولید ثروت منتقل کرد، در توجیه این تغییر فاز، تئوری اســب‌ها و گنجشــک‌ها را مطرح می‌کنند که از کانال تولید ثروت می‌توان توزیع ثروت هم داشت که نگرشی غیرانسانی به این پدیده است.

در میانه رشــد و نمو علم اقتصاد، وقتی اقتصاد توســعه به‌عنوان یکی از شاخه‌های علم اقتصاد شــکل گرفت، هدف‌گذاری خود را بهبود توأمان تولید و توزیع دانســت. مرور نظرات پیشــگامان توســعه نشــانگر آن است که دســتور کار این علم، برآوردن نیازهای اساسی نوع بشر، مبارزه با فقر و نابرابری‌های ناموجه بوده است و حتی برخی از متخصصان حوزه اقتصاد توســعه، مخاطبان را پرهیز می‌دادند که مراقب یک تهدید دائمی باشید و آن این‌که علم اقتصاد به‌عنوان ابزاری برای دفاع از منافع یک طبقه خاص

تلقی نشود. برای تبیین بیشتر موضوع، سؤالات اساسی اقتصاد را با هم مرور می‌کنیم:

۱. اولین سؤال اساسی که اقتصاد می‌خواهد به آن پاسخ دهد این است که عوامل تولید چگونه باید به محصولات تخصیص داده شوند؟ پاسخ به این سؤال، مقدار هر محصول و تکنیکی را که در نحوه ترکیب عوامل تولید انعکاس می‌یابد تعیین می‌کند.

۲. دومین سؤال این است که محصولات تولید شده چگونه باید بین شهروندان مختلف توزیع شوند؟

در آموزه‌های نئوکلاسیک اقتصاد، تلاشی ناکام صورت گرفته است تا دو سؤال بالا جداگانه پاسخ داده شوند، به‌طوری‌که به این دو در دو مرحله پاسخ دهند. با مرور مباحث و تجارب اقتصادی خواهیم دانست این تلاش که در یک مرحله سؤال می‌شود «چه چیز تولید کنیم؟» و در گام بعدی به مسأله توزیع پرداخته می‌شود، همواره ناکام بوده است. در اقتصاد سیاسی ایران هم شنیده شده است که عده‌ای می‌گفتند اجازه بدهید کیک اقتصادی بزرگ شود و سپس درباره تقسیم آن بحث کنیم. جدایی موضوعات تولید از توزیع به شکست انجامیده است. درباره این موضوع، طرحی پژوهشی برای مجمع تشخیص مصلحت انجام داده شد که لزوم ملاحظات مربوط به عدالت را در نظام تصمیم‌گیری کشور در بر می‌گیرد. وقتی می‌گویند «کیک را بزرگ کنیم»، این کیک اقتصادی ممکن است شامل بسته‌های گوناگونی باشد؛ ممکن است سیاست‌گذار کیک الف را تولید و بزرگ کند اما مصرف‌کننده که شهروند آن جامعه است تمایل به کیک شماره ۲ و ۳ داشته باشید.

برای پاسخ به سؤال دوم که محصولات چگونه باید بین شهروندان توزیع شوند، تابعی ارزشی لازم است که شقوق مختلف را ارزیابی کند. شما می‌توانید بسته (پکیج) الف را تولید و توزیع کنید و بسته ب و ج و الی آخر؛ اما این تابع رفاه ارزشی است که مشخص می‌کند کدام‌یک از این‌ها باید تولید شوند. برای این کار باید تئوری عدالت برگزیده داشت و در آن متغیر کانونی مورد نظر و مهم خود را جا داد (این مهم در جای خود نیازمند توضیح است).

مثالی که آمارتیا سن در این‌باره می‌زند چنین است: یک نفر را با نی‌لبکی در نظر بگیرید که سه کودک زیر ۱۰ سال نزد اویند. یکی از این کودکان مالک نی‌لبک است، دومی می‌تواند با آن خوش بنوازد و سومی در اوضاع روحی و روانی بسیار بدی به سر می‌برد که اگر به وی بی‌توجهی شود ممکن است اقدامات پرخطری انجام دهد؛ حال او

نی‌لبک را به کدام یک از این کودکان بدهد؟ اگر به مالک نی‌لبک بدهید گویی دانسته یا نادانسته، نظریه استحقاق رابرت نوزیک را اعمال کرده‌اید، اگر به دومی بدهید دیدگاه یوتیلیتارین‌ها (مطلوب‌گرایان) و اگر به سومی بدهید نگاه رالز را مبنا قرار داده‌اید؛ زیرا به نفع بیچاره‌ترین اعضای جامعه اقدام کرده‌اید.

این مطلب گویای آن است که نیازمند تئوری عدالت هستیم و هر کدام از تئوری‌های عدالت جامعه را به سمت و سویی خواهند برد. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که بی‌توجهی به مباحث مربوط به عدالت و تلاش برای جدایی امر توزیع از تولید و اصطلاحاً تجویز توزیع‌های نابرابر می‌تواند انعکاس سیاستی مخاطره‌آمیز، گسترش حاشیه‌ها، اقدام علیه متن، به‌تأخیرافتادن اصلاحات و معکوس کردن آن‌ها را در پی داشته باشد.

ما و مسأله توسعه

اکنون نکته درخور توجه این است که در جامعه خودمان باید از چه مسیری آغاز کنیم؟ فصل مشترک تعاریف گوناگون توسعه، جایگزین‌کردن رفاه به جای فقر است. یعنی قرار است بعد از توسعه و پیشرفت چه در سطوح خرد و چه در سطوح کلان، فقر را به بایگانی بسپریم و رفاه را گسترش دهیم؛ نابرابری‌های ناموجه را کنار بگذاریم و نابرابری‌های موجه را تأیید و تجویز کنیم؛ آگاهی و مهارت را به جای نادانی بگذاریم تا وابستگی و نداشتن سهمی از دانش فنی برچیده شود و استقلال و پیشتازی در علوم فراگیر شود. این اهداف که در تعاریف گوناگون از توسعه نمایان می‌شوند، نیازمند یک سلسله اصول اولیه و زیرساخت‌های مناسب نهادی هستند و چنانچه این زیرساخت‌های نهادی فراهم نباشند، ممکن است همه سعی و کوشش‌ها به نتیجه مناسب نرسند که متأسفانه در برخی از الگوها و رهیافت‌های ارتدوکس اقتصادی به این زیرساخت‌ها توجهی نشده است.

امروزه فاصله ما با کشورهای توسعه‌یافته در قیاس با ۶۵ سال پیش که برنامه‌ریزی توسعه را با تأسیس سازمان برنامه شروع کردیم در برخی از حوزه‌ها بیشتر شده است و این مسأله نشان‌دهنده این نکته است که چون در زمینه الزامات نهادی توجه لازم صورت نگرفته است، فایده‌ای را که باید از برنامه‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی کسب نکرده‌ایم.

در یک سلسله از تعاریف کلی دیگر، توسعه را رشد اقتصادی همراه با تغییر و تحولات کیفی دانسته‌اند یا آن را ارتقای فراگیر و همه‌جانبه سطح زندگی و رفاه افراد جامعه توضیح داده‌اند. برخی نیز گفته‌اند اگر امکان دسترسی بیشتر به کالاها و خدمات تداوم‌بخش زندگی در دسترس باشد، در واقع در مسیری رو به پیشرفت و توسعه گام نهاده‌ایم. گروهی نیز افزایش سطح و استانداردهای زندگی و بهره‌مندی از مواهب مادی را در این تعریف گنجانده‌اند یا به زعم آمارتیا سن (برنده جایزه نوبل اقتصاد که در بحث‌های توسعه ید طولایی دارد) توسعه، افزایش قابلیت‌ها و بهبود استحقاق‌ها است تا از آن طریق دامنه انتخاب‌های افراد گسترش پیدا کند و به اصطلاح امکان آزادی بیشتری داشته باشند. کتاب وی تحت عنوان «توسعه به مثابه آزدی» که توسط چندین مترجم ایرانی و به صورت مجزا به فارسی برگردانده شده، خواندنی است.

اما نگاه عمیق‌تر به آرا و نظرات پیشگامان امر توسعه و بزرگان علم اقتصاد گویای این است که وقتی ایشان از کلمه توسعه استفاده می‌کردند، گویی به زبان بی‌زبانی منظورشان توسعه عادلانه بوده است. در واقع هر نوع برداشتی از توسعه که نافی این مقصود باشد برخلاف نظریه‌های اصیل توسعه است و تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که اگر بین ترکیب یگانه «توسعه عادلانه» تفکیکی بیندازیم و توسعه را چیزی بدانیم و عدالت را چیز دیگر، امکان بروز خسارت‌هایی جبران‌ناشدنی را فراهم می‌کند.

اما اگر هدف، توسعه عادلانه و رسیدن جامعه به پیشرفت و عدالت به شکل توأمان باشد، نکته مهم این است که بحث از کجا شروع شود تا به اهداف برسیم. بالأخره نیت ما از تبیین اهداف این نیست که فقط تبیین کرده باشیم؛ بلکه می‌خواهیم به آن اهداف تبیین‌شده دست یابیم. نگرش متعارفی که قبل و بعد از انقلاب اسلامی محور برنامه‌ریزی‌های توسعه بوده است، با سلسله پروژه‌های عمرانی آغاز شد. برداشت کلی این بود که اگر جاده و سد و کارخانه و فرودگاه ساختیم به مرور آن جامعه، شهر و منطقه توسعه می‌یابد و اگر بودجه‌های عمرانی تقلیل پیدا کردند، دیرتر به توسعه می‌رسند یا نمی‌رسند. ما نسبت به ۶۰ سال گذشته پروژه‌های عمرانی بسیاری را در کشور اجرا کرده‌ایم؛ ولی هنوز جزو کشورهای درحال‌توسعه طبقه‌بندی می‌شویم که فاصله زیادی با کشورهای توسعه‌یافته دارند و این بدان معنا است که متولیان امر توسعه تلاش بیشتری باید انجام دهند. اما اگر تلاش بیشتر به این معنا باشد که پروژه‌های عمرانی بیشتری را شروع کنیم و نقطه تمرکز خود را بر پروژه‌های عمرانی بگذاریم،

گویای این نکته اســت که هنوز متوجه نشــده‌ایم که داریم شیپور را از سمت گشاد آن می‌دمیم.

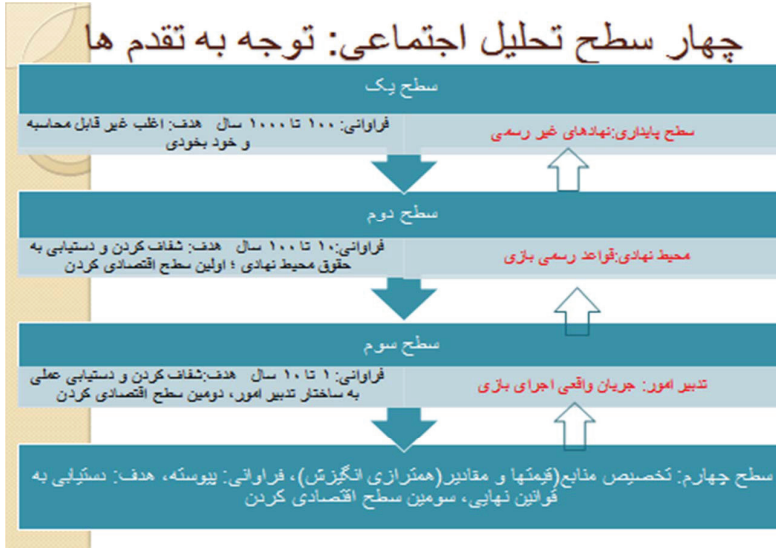
چــرا بعد از ٦٥ ســال برنامه‌ریزی در ایران و اجرای برنامه‌های گوناگون توســعه توسط دولت‌های گوناگون با ادعاهای گوناگون، فاصله ما با کشورهای توسعه‌یافته پر نشده است؟

برای پاسخ به این سوال باید دانست که اقتصاد چگونه عمل می‌کند. اگر آغاز بحث از بسط عرضه و تقاضای کالا و خدمات باشد، یعنی باید کاری کرد که اقتصاد عرضه بیشتری در کالاها و خدمات گوناگون داشته باشد تا تقاضای مردم برای کالا و خدمات افزایش یابد، این‌چنین اقتصاد گســترش یافته و اصطلاحاً منبســط می‌شود. نتیجه این حالت وضعیتی می‌شود که ایران چندی است در آن به سر می‌برد.

نکتــه دیگری که بعضی از نگرش‌های هترودوکس اقتصــادی آن را نقد و ایرادی به جریان نئوکلاســیکی اقتصاد دانسته‌اند، این است که چرا اقتصاد را یک علم تکاملی نمی‌بینید و چرا اقتصاد را از عرضه و تقاضا شروع می‌کنید؟ آیا هر مرحله نیازمند یک ســری مقدمات واجب و لازم نیســت؟ آیا اگر مقدمات فراهم نباشد ما به اهداف لازم خواهیم رسید؟

رونالــد کوز برنده جایزه نوبل اقتصاد در خطابه نوبل خود در توضیح چرایی عدم دستیابی روسیه پس از فروپاشی شوروی به اهداف توسعه، این نکته را متذکر می‌شود که پس از فروپاشــی شوروی، دولت یلتسین عده‌ای از مشــاوران اقتصادی روس‌تبار و برجســتگان اقتصادی کشورهای توســعه‌یافته را گرد هم‌آورد و شورایی شکل داد تا کشــور را به سمت استانداردهای توسعه‌یافتگی ببرند که البته اهداف مورد نظر محقق نشد: هم گروه‌های مافیایی شکل گرفتند و هم رتبه اقتصادی و پیشرفت کشور روسیه آن‌طور که باید رشد نکرد. کوز متذکر می‌شود که اگر اقتصاددانان غربی می‌دانستند که اقتصاد غرب که این برونداد را دارد تنها می‌تواند در یک بستر نهادی مناسب عمل کند، به‌گونه‌ای دیگر به روس‌ها مشورت می‌دادند و مسیرهایی را برای برون‌رفت این کشور ارائه می‌کردند که در تغییر نگرش‌ها مؤثر باشد. زیرا آن‌ها فکر می‌کردند عرضه و تقاضا در کشورهای توسعه‌یافته در کشورهای توسعه‌نیافته نیز کارآیی دارد و اگر دولت پایش را از آن‌جا پس بکشد و خصوصی‌سازی و آزادسازی و مقررات‌زدایی و یکسان‌سازی نرخ ارز و غیره انجام شود، درنهایت همان دستاوردها را خواهند داشت. غافل از این‌که

در کشـــورهای توسعه‌یافته، وجود بستر نهادی مناسب تعیین می‌کرد که بازارها چگونه عمل کنند. در این چارچوب لازم اســـت به موضوع چهار ســـطح تحلیل اجتماعی که توسط اولیور ویلیامسن (برنده نوبل اقتصاد) بسط داده شده، توجه شود.



اقتصاددانان نئوکلاســـیک سریعاً و مستقیم موضوع بحث اقتصاد را به سطح چهارم می‌برنـــد که چگونه منابع محدود را تخصیص دهیم؟ و اقتصاد را علم تخصیص بهینه منابـــع محدود میان نیازهـــای نامحدود تعریف می‌کنند. قیمت‌هـــا و مقادیر متعادلی از عرضه و تقاضا اســـتحصال می‌شـــود و هم‌ترازی انگیزش‌ها هم شکل می‌گیرد. نسخه ایرانی این گروه درباره هر اتفاقی که در ایران می‌افتد بر این باورند که خصوصی‌سازی و یکسان‌سازی و کوچک‌سازی دولت، پاسخی برای برون‌رفت از وضعیت نامطلوب است. ایشان معتقدند چنانچه همه کارها به بازار سپرده شود، همه‌چیز درست می‌شود؛ غافل از این‌که، به بیان ویلیامسن، اگر سطح چهار بازدهی دارد به این دلیل است که ۳ سطح پیشین متناسباً وجود دارند و آن‌ها هستند که دیکته می‌کنند سطح چهارم چگونه عمل کند. برای مثال در کشـــور ما بازار گوشت گوساله و گوسفند و مرغ شکل گرفته

است و قیمتش نیز موجود است و می‌دانیم که چه زمانی قیمت افزایش پیدا می‌کند و چه زمانی کاهش؛ ولی اطلاعی راجع به بازار گوشت خوک یا مواردی نظیر آن نداریم.

چرا بازار گوشت خوک در ایران شکل نمی‌گیرد ولی در کشور همسایه ما ارمنستان شکل می‌گیرد؟

اساساً فضای هنجاری، مذهبی، دینی و ارزشی جوامع دیکته می‌کنند که چه بازارهایی و در چه سطوحی باید شکل بگیرند. فضای قوانین و مقررات اساسی که در یک جامعه نوشته و اعمال می‌شوند، مشخص می‌کنند که چه بازارهایی و در چه سطوحی شکل بگیرند. چرا در ایران بازار رسمی اسلحه، فحشا و غیره شکل نمی‌گیرد اما در ایالات متحده شکل می‌گیرد؟ زیرا در آنجا فضای قوانین و مقررات دیکته می‌کند و اجازه می‌دهد اما در این‌جا منع می‌کند. بنابراین قبل از ورود به سطح چهارم باید ۳ سطح پیشین را بررسی کنیم.

ویلیامسن سطح اول را که زیر عنوان سطح پایداری آورده است، به‌عنوان نهادهای غیررسمی معرفی می‌کند. درواقع قوانین نانوشته، هنجارها، فرهنگ‌ها، ارزش‌ها، دین، مذهب و غیره. در این سطوح، تغییرات خیلی آرام است و در کوتاه‌مدت قابل مشاهده نیست. بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سال طول می‌کشد تا تغییرات در این حوزه مشهود شود و اصولاً تغییرات این سطح قابل محاسبه نیستند. اهمیت این سطح در آن است که ویژگی‌های هنجاری، ارزشی و دستوری هستند که مشخص می‌کنند چه نوع قوانین و مقرراتی در آن کشور نوشته شود.

سطح ۲ که منبعث از سطح ۱ است، محیط نهادی یا قواعد رسمی بازی نام دارد. چرا قانون اساسی ما، دین اسلام را دین رسمی کرده است؟ چون فضای دینی و مذهبی آن با دیگر کشورها متفاوت است. تغییرات در حوزه قواعد رسمی ممکن است بین ۱۰ تا ۱۰۰ سال طول بکشد و هدف‌گذاری آن‌ها باید این باشد که قواعد رسمی را شفاف کنیم و امکان تحقق آن را فراهم کنیم. بنابراین اگر شما به دنبال اقتصادی‌کردن و رفتارهای درست اقتصادی هستید، نباید مستقیم به سمت سطح چهار بروید؛ بلکه باید به سمت سطح ۲ بروید که اولین سطح اقتصادی‌کردن است. یعنی این‌که چه نوع قوانین و مقررات بهینه‌ای را می‌توان تدوین کرد تا آثار پسین خودش را داشته باشد. قوانین اساسی، حقوق مالکیت و حقوق قضایی قواعد بازی را مشخص می‌کنند، یعنی این‌که سازمان‌ها و افراد چگونه باید بازی و فعالیت کنند. این‌که در دبی مشاهده می‌کنید

که چه تعداد شرکت ایرانی ثبت می‌شود و چرا با خروج انواع سرمایه از کشور مواجه هستیم، در این چارچوب تحلیل می‌شود؛ یعنی چون قوانین رسمی خوبی نداریم و حقوق مالکیت مادی و معنوی را به خوبی تصریح نمی‌کنیم.

سطح سوم سطح تدبیر امور است که بعضاً از آن تحت عنوان حکمرانی هم یاد می‌شود. این سطح درواقع جریان واقعی اجرای بازی است. قوانین چگونه توسط دولتمردان اجرا می‌شوند؟ بهترین قوانین را ممکن است در مجلس تصویب کنند و مدیر اجرایی به شیوه خودش قانون را اجرا کند. در این سطح باید به دنبال شفاف‌سازی و دست‌یابی به اهداف ساختار تدبیر امور بود.

بعد از آن به سطح چهارم می‌رسیم. در انقلاب مشروطه، قانون اساسی را از کشورهای اروپایی برداشتند و به ایران آوردند و مشروطه به سرانجام رسید. ولی چون آن قانون منبعث از ویژگی‌های فرهنگی و هنجاری جامعه ما نبود به مثابه خطی روی کاغذ بود. یا اگر قوانین خوبی را شما منبعث از ویژگی‌های فرهنگی و هنجاری تدوین کنید ولی در مرحله اجرا مدیران آشنا و قانون‌مندی نداشته باشید، کار به اجرا نمی‌رسد. مباحث مربوط به بهبود فضای کسب‌وکار، یعنی سطح سوم، مربوط به این است که چگونه قوانین اجرا شوند. یعنی اگر خواستید شرکتی ثبت کنید و یک فعالیت اقتصادی را سامان دهید نیازی به این نباشد که یک سال دوندگی کنید و از چند جا امضا بگیرید تا مجوز تأسیس یک بنگاه کوچک را داشته باشید؛ تا آن‌جا که ممکن است در این مسیر پشیمان شوید. بخشی از این‌که در کشور، تولید آن‌طور که باید و شاید شکل نمی‌گیرد، متوجه این است که وقتی می‌خواهند قوانین مربوط به تولید را اجرا کنند، مشوقی در کار نیست و حتی ممکن است سد و مانع هم بشوند.

سطح ۱ خودش را به سطح ۲، سطح ۲ خودش را به سطح ۳ و سطح ۳ خودش را به سطح ٤ تحمیل می‌کند و البته بازخوردهایی هم دریافت می‌کنند. چهار سطح تحلیل اجتماعی گویای این نکته است که باید به تقدم‌ها توجه کرد، این‌که چه چیزهایی ابتدایی است. در جامعه‌ای که فرهنگ کار ضعیف است، شغلی خوب است که کارش کم و مزدش بالا باشد. با وجود آموزه‌های نوشتاری دین اسلام و فرهنگ ایرانی که کار جوهر مرد است و کسی که برای معاش خانواده‌اش تلاش کند مجاهد در راه خدا است، عملاً در فرهنگ متعارف ما کار به فرهنگ تبدیل نشده است و بین ما جریان ندارد. وقتی فرهنگ کار پایین باشد و شما قوانین سخت‌گیرانه‌ای تنظیم کنید که ۸

ســاعت باید کار کنید، باید برای هر کارگر یک خفیه‌نویس بگذارید تا مراقبت کند آیا او درســت کار می‌کند یا خیر؟ در کشــور ما کار مفید کمتر از یک ساعت و نیم است، چرا؟ چون فرهنگ کار مناسبی نداریم یا قوانین خوبی نداریم یا خوب اجرا نمی‌شوند. این قبیل موارد را در تک‌تک بازارهای پول، سرمایه، کالا و خدمات نیز مانند بازار کار می‌توان مشاهده کرد.

از این چهار سطح تحلیل اجتماعی برمی‌آید که حل مسائل در سطح چهارم نیازمند توجه جدی به ســطوح پیشینی اســت. اگر بخواهید تولید گسترش یابد، باید فرهنگ تولید تقویت شود؛ باید قوانین ویژه به تولید را خوب تدوین کنیم و سپس خوب اجرا کنیــم؛ آن‌گاه ببینیم که فعالان اقتصــادی در عرصه بازار خوب فعالیت می‌کنند یا خیر. همچنین برای حل مســائل نیازمند مطالعات بین‌رشته‌ای هستیم و اگر فکر کنیم مسأله توســعه‌نیافتگی را فقط اقتصاددان یا عالم سیاســت یا جامعه‌شناس یا عالم علوم اداری می‌تواند حل‌وفصل کند، خطا اســت. چون پیوند و ارتباط این سطوح هر کدام گویای توجهات خاص است. اگر مسائل سطح چهارم را می‌خواهید حل و فصل کنید، مبنای تصمیم‌گیری، تئوری بنگاه اقتصاد نئوکلاســیک است. ولی سطح ۱ نیازمند یک بحث تئوری اجتماعی است. کتاب ماکس وبر را در ذهن دارید: «اخلاق پروتستانتیسم و روح سرمایه‌داری»؛ تحولاتی در اخلاق پروتستانتیسم رخ می‌دهد که از پی آن سرمایه‌داری متولد می‌شــود. اگر به دنبال یــک تحول عمیق در حوزه اقتصاد باشــید، اما در حوزه فرهنگ تحولی رخ ندهد، طبعاً به جایی نخواهد رســید. این‌که سال ۱۳۹۳ خورشیدی ســال اقتصاد و فرهنگ نامیده شــد، به این معنی نیســت که علاوه بر اقتصاد به بخش فرهنگ هم توجه کنید، بلکه معنی درســتش این است که اگر پیش‌زمینه فرهنگی لازم شکل نگیرد، احتمالاً اقتصاد به خوبی عمل نخواهد کرد.

در ســطح ۲ که به بحث اقتصاد حقوق مالکیت اختصاص دارد، کوز حوزه ارتباط بین حقوق و اقتصاد را مطالعه کرد؛ همچنین کسانی چون بوکانان روی نسبت سیاست با اقتصاد کار کرده‌اند و تئوری سیاســی تحققی را مطرح کردند که نشــان‌دهنده نیاز به مطالعات میان‌رشته‌ای برای حل مسائل جوامع است.



نکته دیگر این‌که امروزه در حوزه مطالعات روانشناسی «ناهمخوانی یا ناسازگاری شـناختی»، مطرح شده اسـت. دانشـمندانی چون جورج آکرلوف، برنده جایزه نوبل اقتصاد، آموزه‌های روان‌شناسی را به خدمت گرفته‌اند و توانسته‌اند با کاربرد آن‌ها تحلیل اقتصادی کنند. بر اسـاس این تحلیل، افراد یک نیاز روانشناسی دارند تا حرف‌هایشان با کارهایشـان و عقایدشـان با رفتارشان سازگار شـود و احیاناً اگر بین عقاید افراد و رفتارشـان تضاد باشـد، حتماً یکی از آن‌ها باید تغییر کند: یا عقاید یا رفتارها. طبیعی اسـت تغییر در حوزه عقاید ممکن است خیلی زمان‌بر باشد؛ ولی در کوتاه‌مدت شاهد تغییر در رفتارها خواهیم بود.

ضرورت بومی‌گرایی

از سـوی دیگر، مطالعاتی انجام شده اسـت مبنی بر این‌که «هویت چگونه باعث عملکردهای متفاوت اقتصادی در سازمان‌ها و بنگاه‌ها می‌شود؟» این بحث‌های هویتی مرتبـط با ویژگی‌های فرهنگی به مرور به فعالان اقتصادی دیکته می‌شـوند. این موارد گویای این نکته‌اند که برای این‌که اقتصادی شـکوفاتر و توسـعه‌یافته‌تر داشته باشید، بایـد در حوزه فرهنگ و مدل‌های ذهنی تک‌تک افـراد، و در حوزه قوانین و مقررات و نحوه اداره کشـور تحولاتی شـکل بگیرد. این ویژگی‌های فرهنگی یک کشور است

که مشـــخص می‌کند اقتصاد آن کشور به کدام سمت و سو برود. همچنین ویژگی‌های حقوقی و قوانین و مقررات هستند که مشخص می‌کنند اقتصاد به کدام سمت برود. اگر این را بپذیرید، به این نقطه خواهید رسـید که با وجود ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی، هنجاری و ارزشـــی متفاوت در کشـــور ما، و ویژگی‌های مقرراتـــی متفاوت، قوانین و سیاست‌های کشور دیگری در این مرز و بوم عمل نمی‌کند؛ بنابراین سیاست‌های کلی و قوانین باید مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی کشـــورمان باشد. در نتیجه طبیعی است که باید الگوهای متناســـب با خود را طراحی کرد. بنابراین اگر یک الگوی جهان‌شـــمول را بـــه خدمت بگیرید که در همه‌جا بشـــود اعمـــال کرد، اتفاقی می‌افتـــد که در همین ادوار شـــاهدش هســـتیم و به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید. پس لازم است الگویی که می‌خواهیم تدوین کنیم با نهادهای غیررســـمی که در جامعه خودمان هســـتند متناسب باشـــد. البته ممکن اســـت این نهادهای موجود پیش‌برنده نباشند، ویژگی‌های فرهنگی مناســـبی نداشته باشند و قهقرایی باشـــند؛ دراین‌صورت باید آن‌ها را سازمان‌دهی کرد و تغییراتی در حوزه فرهنگ از کانال‌های آموزش رســـمی و غیررســـمی در بلندمدت ایجاد کرد. اگر بتوان ذهن فعالان جامعه را تغییر داد، به مرور مشاهده می‌کنید که سطح فرهنگی بالاتری دارند و براساس آن فعالیت می‌کنند. علاوه بر نهادهای غیررسمی، در حوزه نهادهای رسمی هم باید به این نکته توجه کرد. درست است که نهادهای رسمی و قوانین و مقررات‌مان را هر وقت بخواهیم می‌توانیم تغییر دهیم و کافی اســـت اراده دولت و مجلس بر آن واقع بشود، اما ممکن است شرایطی وجود داشته باشد که امکان اصلاح نهادهای رسمی را سلب کند. به عنوان مثال، قانون برنامه و بودجه که متعلق به زمان پهلوی اســـت و این روزها در مجلس شـــورای اسلامی محل بحث و تغییر است نشـــان می‌دهد که ما ۴۰ سال است نتوانسته‌ایم قانون برنامه و بودجه را مجدداً اصلاح و تدوین کنیم.

ناآرامی‌های عمومی، نارضایتی‌های عمومی، جنگ‌ها، اشـــغال کشورها، تهدیدهای ملموس، فروپاشـــی‌ها، کودتاها، بحران‌های مالی و غیره ممکن است موجب انقطاع و تزلـــزل شـــوند و درنتیجه، دولت اصلاح نهادی را در اولویـــت قرار ندهد. بنابراین اگر فرصتی فراهم شد تا یک تحول قانونی رخ بدهد، باید آن را مغتنم شمرد و نباید تصور کرد که همیشـــه فرصت داریم و می‌توانیم تغییر و تحـــول قانونی ایجاد کنیم. بنابراین فرصت برای اصلاحات نهادی محدود است که باید به آن توجه داشت.

نکته دیگری که باید متذکر شد این است که چه نوع قوانینی در جامعه درست عمل خواهند کرد؟ جوامعی که قوانین منبعث از هنجارهای غیررسمی داشته باشند و درباره آن‌ها مطالعه صورت داده باشند، در مقایسه با جوامعی که قوانین رسمی کشورهای دیگر را کپی می‌کنند و می‌پذیرند، مشخصه‌های عملکردی بسیار متفاوتی دارند؛ زیرا هنجارهای غیررسمی‌شان متفاوت بوده است. اگر فکر کنیم بهتر است قوانینی را که در کشورهای توسعه‌یافته عمل می‌کنند این‌جا بیاوریم، چه‌بسا هیچ کارآیی از آن‌ها در سطح سوم و در زمینه تدبیر شایسته امور یعنی اجرای درست قواعد بازی توسط مجریان قانون برنیاید.

آیا برای شروع کسب و کار و فعالیت‌های اقتصادی در عرصه بین‌المللی و داخلی، نیاز نیست که فضای کسب و کار را بهبود بخشید؟ نیازی نیست که تدابیری اندیشید تا مبادلات روان‌تری شکل بگیرند؟

در دستور کار مجلس به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی به این امر اشاره شده است که باید توجه درخوری نیز به آن بشود. اگر تا امروز به نتیجه نرسیده باشیم که تغییرات نهادی لازمه رسیدن به توسعه و عدالت است، اگر مثلاً چشم‌انداز ۲۰ ساله نداشته باشیم، سیاست‌های کلی و قوانین متناسب نداشته باشیم، قوه مجریه ملزم به اجرای قانون نداشته باشیم، انگار که کاری از پیش نبرده‌ایم. با تمام این اوصاف باید توجه داشت که نهادها قواعد بازی‌اند که به‌منظور کاستن از عدم قطعیت‌ها در مبادله شکل می‌گیرند؛ ولی هیچ الزامی وجود ندارد که نهادهای موجود، کارآمد و عادلانه باشند. حتی نهادهای رسمی ممکن است شکل بگیرند تا در خدمت کسانی قرار گیرند که برای ایجاد قوانین جدید قدرت چانه‌زنی دارند. بنابراین اگر فکر شود قانون جدیدی در دستور کار قرار گرفت تا قانون پیشین تغییر کند، لزوماً به این معنی نیست که قانون جدید قانونی بهتر، کارآمدتر و عادلانه‌تر خواهد بود. در این چارچوب باید همه فعالان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در یک جامعه مراقبت‌هایی داشته باشند تا زمانی که قانون‌گذار می‌خواهد یک قانون جدید بگذارد یا مثلاً قوه مجریه می‌خواهد آیین‌نامه اجرایی جدیدی را اعمال کند، آن قانون یا آیین‌نامه پیش‌برنده باشد و قهقرایی نباشد و اوضاع را بهبود ببخشد.

تغییر در ترتیبات نهادی درواقع تغییر در توزیع ثروت (منزلت، درآمد و قدرت) بین گروه‌های مختلف اجتماعی است. اگر این تغییرات نهادی ضرورت خیلی بالایی

نداشته باشند، ممکن است مورد مقاومت قرار بگیرند و اگر منافع گروه‌ها در آن ملحوظ نشود ممکن است مخالفت‌شان آن‌قدر شدید باشد که قوانین یا تصویب نشوند یا اجرا نشوند. دراین‌باره آموزش‌های رسمی و غیررسمی به‌مرور می‌توانند فعالان اقتصادی را صاحب مدل ذهنی مشابه کند تا در برابر موضوع اصلاح نهادی مقاومت نکنند. برای نمونه، حوزه روابط کارفرما و کارگر عموماً مبتنی بر تضاد تعریف می‌شد. کارگر کارفرما را دزد تلقی می‌کرد؛ چراکه سهم و ارزش افزوده او را استثمار می‌کرد و کارفرما هم کارگر را ابزار می‌دید که هرچه کمتر به او مزد بدهد سهم خودش بیشتر می‌شود. این مدل یک مدل ذهنی بود و چانه‌زنی‌ها بر اساس این مدل ذهنی عمل می‌کرد. بر این اساس، درباره قانون کار ایران، کارفرمایان می‌گفتند بیشتر به نفع کارگر است. حال ممکن است کارفرما قدرت چانه‌زنی بیشتری پیدا کند و این قانون را به نوعی تغییر بدهد که ظاهراً به نفع خودش باشد. به‌رغم این نوع نگرش، اکنون پا را از این تضاد و گفتمان تضاد فراتر گذاشته‌اند و موضوع را به چارچوب همکاری برده‌اند که کارگر و کارفرما به جای این‌که متضاد هم باشند می‌توانند همکار هم باشند و بین‌شان فضایی توأم با «تبادل هدیه» برقرار باشد. یعنی منِ کارگر تلاش بیشتری را به کارفرما هدیه می‌دهم و او نیز مزدی بالاتر را به من هدیه می‌دهد و بالعکس. آکرلوف و همسرش یلین (رئیس فعلی فدرال رزرو) مقالاتی را درباره مزد منصفانه و این‌که چگونه به تلاش منصفانه منتج می‌شود منتشر کرده‌اند. کارفرمایی که در این چارچوب بنگرد خودش پا جلو می‌گذارد که مزد منصفانه‌ای به کارگر بدهد و کارگر هم می‌داند با تلاش منصفانه‌تر و بالاتر می‌تواند مزد بالاتری داشته باشد.

نتیجه این‌که جزئیات یک برنامه توسعه عادلانه نمی‌تواند مثل مباحث فنی و تکنولوژیک یک الگوی تقلیدی و تحمیلی باشد. چه خودمان تقلید کنیم چه دیگران تحمیل کنند، به علت وجود نهادهای رسمی و غیررسمی و ساختارهای متفاوتی که در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، بین‌شان هیچ فرقی نیست. اساساً الگوهای جهان‌شمول به واسطه اقتضائات زمان و مکان وجود ندارند که بتوانند مشکلات را حل کنند. طراحان الگوی توسعه (اقتصاددان، جامعه‌شناس، سیاست‌مدار و غیره) اگر آگاه به اقتضائات زمان و مکان نباشند و ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، هنجاری و نهادی یک جامعه را درک نکنند، نمی‌توانند الگوی خوبی ارائه دهند. البته این به معنای اختراع دوباره چرخ و نافی اقتباس عالمانه و درس‌آموزی کامل از تجارب سایر ملل نیست.

اجتماع آزمایشگاه نیست که سعی و خطا کنیم، بلکه باید از تجربیات دیگران در جای درستش استفاده کرد.

پرسش و پاسخ

- پرسش: در کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند؟» دو مفهوم کلیدی وجود دارد: نهادهای بهره‌کش و نهادهای فراگیر. نویسندگان این کتاب ادعا می‌کنند که علت توسعه‌یافتگی در کشورهای پیشرفته برخورداری آن‌ها از نهادهای فراگیر است و علت عقب‌ماندگی بسیاری از کشورها، حاکمیت نهادهای بهره‌کش یا انحصاری است. اما تفاوت این دو در چیست؟ نهادهای فراگیر فرصت‌ها را برای همه یکسان ایجاد می‌کنند و نگاه انحصاری به منابع تولید و توزیع ثروت ندارند. در مقابلِ آن‌ها، نهادهای بهره‌کش غالباً اقتصاد را یک حساب بانکی در اختیار یک عده سیاسیون خاص و صاحبان قدرت و نفوذ خاص می‌دانند و از منابع یک کشور برای بهره‌مندی خاص خودشان استفاده می‌کنند. در این‌جا مفهوم سومی را تحت عنوان بزنگاه‌های تاریخی و تخریب خلاق مطرح می‌کنند که گاهی فرصت‌هایی برای پیشرفت ملت‌ها پیش می‌آید که اگر نهادهای بهره‌کش حاکم باشند، اجازه پیشرفت نمی‌دهند؛ چون احساس می‌کنند هر تغییری به ضرر آن‌ها خواهد بود. اما اگر نهادهای فراگیر حاکم باشند امکان تغییر را می‌دهند؛ زیرا بین منافع خودشان و ملت تضاد نمی‌بینند و آن‌ها را در طول هم تعریف می‌کنند. اما سؤال این‌جا است که اگر قرار است تغییرات نهادی حاصل کنیم آیا می‌توانیم در سطح ۱ که نهادهای غیررسمی نهادینه شده‌اند تغییر بدهیم یا باید به سطح ۲ و تغییر نهادهای رسمی طی یک بازه صدساله برویم؟ در کدام سطح از نهادها امکان دخالت وجود دارد و در کدام سطح باید تسلیم شد و خود را با نهادها سازگار نمود؟ از کجا باید شروع کنیم؟ آیا باید حوزه فرهنگ و اندیشه را در اولویت قرار بدهیم یا حوزه ساختار و عمل یا حوزه نهادهای سازمانی را؟ کدام یک در اولویت قرار می‌گیرند؟

دکتر پاسبانی

از مرحوم پروفسور حسابی نقل است که در پاسخ به پرسش «جهان سوم کجاست؟» گفته‌اند جایی است که اگر به فکر منافع شخصی‌ات باشی باید منافع جامعه را بر باد

دهی و اگر منافع اجتماعی‌ات را دنبال کنی خودت باید فدا بشـوی. در این چارچوب برخی از عمده‌ترین مسائل پیش رو برای اصلاح نهادی، چگونگی هم‌سازی منافع فردی و جمعی، چگونگی هم‌سـازی ملاحظات کوتاه‌مدت و بلندمدت، نفع‌جویی بلندمدت و کوتاه‌مـدت، چگونگـی مهار رفتارهـای فرصت‌طلبانه و حرکت به سـمت تعاون، چگونگی ارتقای توانمندسـازی سـازمانی، چگونگی تعادل‌بخشی به قدرت چانه‌زنی گروه‌های ذی‌نفـوذ و ذی‌نفع، چگونگی مهار رویه‌های سـرکوب‌گرایانه و حرکت به سمت مشارکت عمومی و چگونگی همسوکردن حوزه‌های سیاست و اقتصاد است.

وبلـن، اقتصاددان ابتدای قرن ۲۰ که پدر اقتصاد نهادگرایی قدیم محسـوب می‌شـود، جامعه آمریکایی آن روز را تفکیک می‌کند و می‌گوید فعالان در بازار اقتصاد آن روز دو دسته‌اند: یک دسته با عنوان مهندسان و نوآوران که به تولید توجه می‌کنند و یک دسته با عنوان بازرگانان که بیشتر رانت‌جو، دلال و رباخوار هستند و به فرصت‌طلبی‌های مضر در اقتصاد می‌پردازند. در آن جامعه هم بیشتر نهادهای بهره‌کش برقرار بودند تا نهادهای فراگیر. البته امروزه برخی معتقدند که فضای روابط در آن‌جا تا حدودی عادلانه اسـت و نهادهای فراگیر بیشتر بر سر کار هستند.

اما راه اصلاح دشـوار است. داگلاس نورث وقتی مسأله تغییر را مطرح می‌کند، معتقد اسـت تغییر مشکل اسـت و ممکن است دو جهت داشته باشد: «یا بدتر یا بهتر». و آن را به این‌که آموزش‌های رسـمی توسط مدارس، دانشـگاه‌ها، رسانه‌ها و آموزش‌های غیررسمی می‌توانند زمینه‌ای برای تغییر فراهم کنند، ارجاع می‌دهد؛ به شرط این‌که آن آموزش‌ها برای کنترل‌کردن و سـاکت‌کردن شهروندان نباشند، بلکه برای پرورش افراد نوآور و خلاق به کار روند. به این ترتیب می‌توان انسـان‌ها و مدل‌های ذهنی پرورش داد که برون‌داد بهتری داشته باشند و تعهد و انضباط‌شان بیشتر باشد. اگرچه تلاش برای حذف رذیله‌ای اخلاقی از فرهنگ باید اولویت داشـته باشد، ولی باید دقت داشت که کدام ویژگی فرهنگی مهم‌تر است و کدام ساده‌تر و در دسترس‌تر؟

- پرسـش: اگره الگوهای متفاوت توسـعه در کشـورهای مختلف مطرح شده‌اند، هیچ‌کدام با وجود این‌که به بومی‌شـدن اقتصاد اعتقاد داشـتند، الگویی برای ایران ارائه نداده‌اند؛ اگر برای جامعه ما الگویی برای توسـعه فراهم باشد این الگو باید چگونه باشد؟

دکتر پاسبانی

درباره سؤال دیگری که مطرح شدهٔ باید گفت لازم است بهترین مغزهای جامعه طی فرآیندی به بحث بنشینند و تا بتوانند الگویی ارائه دهند. امکان ارائه الگو وجود دارد؛ ولی این الگو در جوامع مختلف، متنوع و غیرجهان‌شمول است. در پاسخ به این سؤال که مقصد کجا است و آیا کشورهای جهان غرب کعبه آمال ما هستند، عقل سلیم می‌گوید اگر دیگران دستاوردهای خوبی داشتند که شما آن‌ها را خوب تلقی کردید تلاش کنید به آن‌ها برسید و اگر دستاوردهای نادرستی داشته‌اند، آن‌ها را کنار بگذارید. جامعه‌ای که در آن فقر نباشد، حداقل معیشت‌ها فراهم باشد، آزادی‌های اساسی در حال رشد باشند، نوآوری و خطرپذیری داشته باشد، اهل اقدام و کار باشد، بیمه بیکاری برقرار باشد، محیط‌زیست محافظت بشود، عمر مفید انسان بالا برود، معنویت و فداکاری باشد و دیگرخواهی باشد، جامعه خوبی است.

- پرسش: مسیری که برای رسیدن به توسعه باید طی شود چگونه باید باشد؟ چراکه راه، کلید حل همه مسائل است. تا چه حد توسعه و کشورهای توسعه‌یافته قابل دفاع هستند؟

دکتر پاسبانی

این‌که تا چه حد کشورهای توسعه‌یافته قابل دفاع هستند، باید گفت آن مواردی را که ما مثبت می‌بینیم قابل دفاع هستند و آن‌ها که از دید ما منفی هستند نیز قابل دفاع نیستند. زوایای جامعه را باید شکافت و بررسی کرد. درباره راه نیز هر کس بسته به توان علمی و سطح دانش جامعه خود نسخه‌ای می‌پیچد. توسعه و پیشرفت یک امر مداوم است. در شرایط دنیای جدید، استقلال به این معنی نیست که همه‌چیز را خودمان تولید کنیم؛ چون عقلایی نیست. در این بحث، داشتن مزیت مطلق و مزیت نسبی و کالاها و خدمات استراتژیک مطرح می‌شوند. بنابراین بحث اقتصاد مقاومتی، اقتصاد منزوی نیست و اگر کسی استقلال را به گونه‌ای معنا کند که نتیجه‌اش انزوای کشور شود، بی‌تردید مورد قبول اکثریت مطلق جامعه واقع نخواهد شد.

- پرسش: چرا ایران به دنبال تدوین الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت است و اساساً چرا آن را دنبال می‌کند؟

دکتر پاسبانی

در پاسخ به این پرسش باید گفت که اگر کار روشنفکران در سده‌های اخیر را دنبال کنیم (مصلحین اجتماعی و اهل احیا مثل مدرس، سیدجمال و غیره) همگی تقریباً رگه‌هایی از این‌که ما باید یک الگوی بومی داشته باشیم مطرح کرده‌اند. ما در کشورمان تجربه قانون‌نویسی و اجرا داشته‌ایم؛ حداقل ۵ برنامه توسعه در زمان شاه و بعد از جنگ اجرا کردیم که یک مقدار هم با هم هماهنگ نبودند و همدیگر را نفی می‌کردند. اگر چیزی بین قانون اساسی و قانون برنامه داشته باشیم که الگوی کلی داشته باشد و اهداف کلی و استراتژی‌های کلی را در توسعه تبیین کرده باشد عقلایی است.

- پرسش: از بین فاکتورهای توسعه کدام‌یک از اولویت برخوردارند، بسته به این‌که موقعیت کشور باز باشد یا بسته؟ رابطه چهار سطح تحلیل با هم چگونه است؟

دکتر پاسبانی

در تمام چهار سطح ممکن است اختلال‌هایی داشته باشیم. توسعه چه در کشور باز چه بسته ممکن است رخ ندهد. ما همواره دنبال توسعه بوده‌ایم و به یک سری از اهداف رسیدیم و به بعضی هم نرسیدیم. چین نزدیک دو دهه است که نرخ رشد بالای ۱۰ درصد را تجربه می‌کند و با چین ۲۵ سال پیش به لحاظ اقتصادی تفاوت دارد و با این‌که مثل آمریکا جامعه‌ای باز نیست، ولی به دستاوردهایی رسیده است. برخی می‌گویند این دستاوردها در بلندمدت نمی‌توانند جواب دهند؛ بلکه باید تحولات سیاسی‌اجتماعی هم رخ بدهند. توسعه امری چندبعدی است و رشد در تمام ابعاد باید تناسب، تداوم و پایداری بیشتری داشته باشد. هم ژاپن، هم آمریکا، هم فرانسه، هم آلمان و هم سوئد توسعه‌یافته‌اند، اما به دلیل تفاوت‌های سیاسی‌اجتماعی و جزئی‌ترین سیاست‌هایشان با هم تفاوت دارند.

- پرسش: برای هدف‌گذاری چه باید کرد؟

دکتر پاسبانی

باید اجماع و تفاهم شـکل بگیرد. برای رسـیدن به یک الگوی توسعه و پیشرفت باید به اجماع رسـید. الگوهای بومی گوناگون ارائه شـوند و در نهایت جامعه بر یکی از آن‌ها از طریق اجماع و در غیراین‌صورت رأی اکثریت پای بفشارد. اگر بومی نباشد ممکن است در مقابل آن مقاومت بشود. توسعه و پیشرفت در درجه اول باید دغدغه‌ای عمومی باشد و متوجه باشیم که مقدمات و لوازم زیادی باید فراهم شوند و اصلاحاتی در این حوزه شـکل بگیرنـد. اگر اصطلاحاتی مثل بهبود فضای کسـب‌وکار، اصلاح حقوق مالکیت، قوانین و مقررات اساسـی که امروزه می‌شـنویم گسـترش پیدا کنند، نویدبخش دست‌یابی به نتایجی است.

- پرسش: بهتر نیست که با سیستم خوداصلاحی، جامعه در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کند تا این‌که یک الگو بدهیم و برایشان برنامه‌ریزی کنیم؟

دکتر پاسبانی

اگـر منظورتان برنامه‌ریزی از بالا، توسـط نخبگان و فرهیختگان جامعه باشـد که بالأخره یک تقسـیم‌کار اسـمیتی رخ می‌دهد که عده‌ای اهل تفکر هستند و عده‌ای هم کمتر یا اصلاً نیسـتند. اما اگر منظور از بالا، دولت باشد که بیندیشد و مردم اجرا کنند، که خیلی واضح است که اگر دولت نتواند مشارکت داوطلبانه آحاد مردم را جلب کند، نتایج درخوری نخواهد داشت.

- پرسـش: شکاف درآمدی حاکم در کشـورهای توسعه‌یافته ۱ به ۳ بوده است؛ اما اکنون این مقدار ۱ به ۲۳ شـده اسـت. چگونه می‌شود کارشناس حوزه اجرایی و تحقیق را با مسائل جامعه خود درگیر کرد؟

دکتر پاسبانی

شکاف درآمدی بین شمال و جنوب افزایش یافته و در خود کشورهای توسعه‌یافته

نیز زیاد شـــده است. آقای گرو ینر در کتاب «فرجام سرمایه‌داری» می‌گوید مشکلی که هنـــگام رکـــود بزرگ ۱۹۲۹ رخ داد و جان مینارد کینز آن را با تحریک تقاضا حل کرد، این بود که کیکی تولید شده بود که سهم عمده آن را تعداد کمی از افراد برمی‌داشتند و سهم کمی را به اکثریت جامعه می‌دادند که این نوع توزیع در درون خود بحران‌زا است؛ چراکه افرادی که سهم کمی گرفته‌اند دیگر پولی برای خرید محصولاتی که در اقتصاد تولید شـــده است ندارند. سیستم ســـرمایه‌داری که مبتنی بر تضاد منافع است خودش به شـــکل ادواری تولیدکننده رکود اســـت. مارتین مایتزمن در این ارتباط بحث اقتصاد مشارکتی را مطرح می‌کند که کارگر و کارفرما به‌نوعی با هم در سود و زیان مشارکت داشته باشند تا کارگران قدرت خرید داشته باشند و در نهایت تعادل پایدارتر باشد.

نشست
سوم

فرهنگ کار جمعی و الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی

سخنران: دکتر فیروز رازنهان
تاریخ: ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۳

ما می‌خواهیم چهار بحث را مورد توجه قرار دهیم: کار جمعی، فرهنگ کار جمعی، الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی، کار جمعی و الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی.

کار جمعی

موضوع روحیه جمعی، همکاری و کار گروهی ابتدا در اسناد بالادستی قابل بررسی است. در سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ ازجمله ویژگی‌هایی که برای جامعه ایرانی پیش‌بینی شده است، برخورداری از روحیه تعاون و سازگاری اجتماعی است. در سیاست‌های کلی برنامه توسعه‌ی کشور و بند سوم برنامه پنجم هم این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از ۹ شاخص در نقشه جامع علمی کشور، تقویت روحیه کار جمعی است. در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور هم بر روحیه همکاری و کار جمعی تأکید شده است.

اما منظور از کار جمعی چیست؟ کار جمعی ممکن است در دو ساحت اتفاق بیفتد؛ یکی ساحت کسب‌وکار است و دیگری ساحت عمومی جامعه؛ یعنی آن‌جایی که کسب‌وکار و رقابت وجود ندارد. به تبع آن می‌توانیم سه الگو برای کار جمعی در نظر بگیریم:

الگوی بهره‌وری: هدف از آن ارتقای بهره‌وری است؛ یعنی هر جایی که آدم‌ها با رویکرد رقابتی و جدی برای کسب نتیجه تلاش می‌کنند. به‌عنوان مثال در سازمان‌های اقتصادی و ورزش قهرمانی که ما هم در این‌جا بیشترین چالش‌ها را داریم.

الگوی وفاداری: در این الگو، حفظ الگوی وفاداری و متعلقات گروهی و حمایت از آن مسأله اصلی است. یعنی کارکرد کار جمعی این است که وفاداری و تعلقات گروهی تقویت شود، مثل هیأت‌های مذهبی، تیم‌های بازی محلات، اردوهای تفریحی،

مراسم عزاداری، نشست‌های خانوادگی و غیره.

الگوی برقراری نظم اجتماعی: به دنبال این است که نظم و ترتیب را در گروه و در قالب یک سلسله‌مراتب مناسب برقرار کند، مثل احزاب، انجمن‌های علمی، انجمن‌های حرفه‌ای و غیره.

بدین‌ترتیب ما بهره‌وری، وفاداری و نظم اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهیم.

در ذهن ما ایرانی‌ها این نکته بارز است که از نظر مفهومی الگوی مناسبی برای کار جمعی نداریم. برخی خیلی کلی می‌بینند و بعضی هم نوع خاصی را فقط در سطح سازمان‌ها در نظر می‌گیرند. در مجموع هر سه این الگوها در مفهوم کار جمعی قرار می‌گیرند. ما در حوزه وفاداری کاملاً موفق عمل می‌کنیم اما در سطح نظم اجتماعی و بهره‌وری ملاحظه می‌کنیم. کار جمعی می‌تواند با اهداف مختلفی انجام شود: یا برای تصمیم‌گیری یا برای مشاوره یا برای اجرا و عملیات کار که بر هر کدام منطق خاصی حاکم است.

ما در نیم‌قرن گذشته و چه‌بسا حدود ۹۰ سال گذشته با مشکلات جدی با کار جمعی و گروهی در حوزه‌های مختلف مواجه بوده‌ایم و به گونه‌ای بوده است که هم محققان داخلی و هم خارجی، مدیران و دست‌اندرکاران کشور به این مسأله اشاره داشته‌اند و این ضعف به یک باور عمومی تبدیل شده است. برای نمونه درباره ضعف در همکاری و کار گروهی در حوزه‌های علمی می‌توان به آثار شاردن، محسنی تبریزی، سیما و سریع‌القلم، در حوزه سیاسی به آثار سریع‌القلم و زیباکلام، در حوزه اقتصادی به سریع‌القلم، در حوزه سازمان و مدیریت به طیب، مرتضوی، کیانیان، لطیفی و غیره اشاره کرد. حتی مقام معظم رهبری در سال ۹۱ در خراسان‌شمالی فهرستی ارائه کردند که اولین مورد آن مشکل کار جمعی بود.

در حوزه کار جمعی در سطوح مختلف با چالش‌های گوناگون مواجه هستیم. در سطح ملی، احزاب سیاسی و تعاون، در سطح نهادی، ضعف در همکاری نهادی و سازمان‌ها، در سطح سازمانی نیز هم در همکاری واحدهای درون‌سازمانی و هم در کار تیمی ضعف داریم. در سطح گروهی، موضوع مشارکت در ایران در چند دهه اخیر به یک تابو تبدیل شده است. در سطح فردی، تجربیات منفی و ضعف در شایستگی‌های کار جمعی داریم. این مسأله در سطوح مختلف و در حوزه‌های مختلف دامن‌گیر جامعه ما است.

اگر بخواهیم وضعیت امروز و افق آینده کار جمعی را در سطح جهانی مورد توجه قرار بدهیم باید گفت:

الف) تقریباً همه ملل و کشورها حتی با زمینه‌های فرهنگی متفاوت و متباین با کار جمعی و تیمی، به‌طور گسترده‌ای از کار جمعی و تیمی استفاده می‌کنند. در تمام دنیا این‌گونه است. حتی کسانی که با کار تیمی مشکل دارند مانند فردگرایان در آمریکا که کار گروهی در تعارض با فرهنگ آن‌ها است، اما روی آن به‌عنوان یک فرصت دنیای کسب و کار تمرکز می‌کنند.

ب) نسل جدید تیم‌های مجازی، بین‌رشته‌ای، دانشی و تیم‌های جهانی، توسعه و عمومیت پیدا کرده‌اند. به‌گونه‌ای که امروزه تیم‌های چهره‌به‌چهره متعلق به نسل اول تیم‌ها هستند.

ج) تمام نظریه‌ها و چهارچوب‌هایی که در سه دهه گذشته در دنیا تولید شده‌اند قائل به این فرضیه هستند که واحد کار و فعالیت فرد نیست، بلکه تیم و گروه است. بنابراین اگر نمی‌توانیم کار جمعی انجام دهیم بدین معنی است که از نظریه‌ها و چارچوب‌های سازمانی بی‌بهره مانده‌ایم.

د) برای انسان هزاره‌سوم هفت شایستگی در نظر گرفته شده است که اساسی‌ترین شایستگی، قابلیت انجام‌دادن کار تیمی و بهره‌مندی از روحیه همکاری است.

آیا نهادهای ما اساساً به این حوزه پرداخته‌اند یا خیر؟ آموزش‌وپرورش، بچه‌ها را با چنین مهارت‌هایی آشنا می‌کند یا خیر؟ آیا خوداتکایی ملی داریم؟ آیا به کار جمعی باور داریم؟ باور عمومی وجود دارد که ما ایرانی‌ها از نظر فرهنگی در بحث رفتارهای جمعی و کارهای گروهی دارای چالش هستیم. در سطح سازمانی نیز اگر نهاد دارای فضای ساختاری و سیستم‌های مناسب و هماهنگ با کار جمعی نباشد، طبعاً در آن کار جمعی رخ نخواهد داد. وقتی در یک سازمان، ساختار فردی طراحی شده باشد، سیستم ارزیابی عملکرد فردی باشد، حقوق و دستمزد فردی باشد، امکان کار گروهی وجود ندارد. اما اگر در سطح یک سازمان، ظرفیت‌های گروهی داشته باشیم می‌توانیم بر بسیاری از محدودیت‌های فرهنگی فائق آییم. آیا در سطح فردی، افراد از شایستگی‌ها شامل دانش، تجربیات، خوداتکایی فردی و متغیرهایی از این دست برخوردار هستند یا خیر؟ در سطح سازمانی و فردی سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار صرف توسعه قابلیت‌های فردی و سازمانی در جهان می‌شود که ما با توجه به این‌که سهم یک‌درصدی از اقتصاد

و جمعیت جهانی را دارا هستیم، باید سهم‌مان به شرط آن‌که تراکمی اتفاق نیفتد به سالانه دومیلیارد دلار برسد.

فرهنگ کار جمعی

فرهنگ کار جمعی از دو منظر قابل تبیین است. یکی این‌که آیا جامعه ما با کار جمعی تناسب دارد؟ و دوم این‌که آیا فرهنگ اداری‌سازمانی ما در هر حوزه‌ای از کار جمعی حمایت می‌کند یا خیر؟ منظور از فرهنگ کار جمعی، همان سطح فرهنگ کلان است که مربوط به امروز نیست. در حوزه فرهنگ نگاهی وجود دارد که وقتی فرهنگ بدون قید باشد، منظور همان «فرهنگ اجتماعی» است (واژه فرهنگ گاهی با قیدی همراه می‌شود همچون ملی، عمومی، نهادی، حرفه‌ای، سازمانی و غیره). ما فرهنگ را به چند سطح تقسیم کرده‌ایم که متناسب با ادبیاتی است که در دنیا راجع به این موضوع وجود دارد. ما این فرهنگ را وارد کردیم و در فضای خودمان بین سطوح تعامل و هماهنگی برقرار ساختیم که به درک فرهنگ در حوزه‌های مختلف کمک می‌کند. بر این اساس فرهنگ در سطوح مختلف قابل تعریف است:

فرهنگ فراملی: وقتی فرهنگ را بالاتر از یک کشور مورد توجه قرار می‌دهیم به فرهنگ فراملی تبدیل می‌شود، مثل فرهنگ شیعیان، فارسی‌زبانان، گروه‌های مختلف از جنبه‌های گوناگون مثل مذهب، زبان، نژاد، منطقه جغرافیایی و غیره.

فرهنگ ملی: آن چیزی که یک ایرانی مسلمانِ سال ۱۳۹۳ با همه داشته‌های تاریخی و ذهنیت‌هایی که دارد، شکل می‌دهد. یعنی فرهنگ ملی، لایه بنیادی یک جامعه است که طی قرن‌ها و هزاره‌ها و دهه‌ها شکل می‌گیرد و تغییراتش بسیار کند و تدریجی است؛ به‌گونه‌ای که باید چند نسل تغییر کند یا در سطح دنیا تحولات اساسی رخ دهد. البته بحث انقلاب ارتباطات و اطلاعات و تغییرات در عرصه‌های مختلف باعث تغییرات در فرهنگ ملی می‌شود؛ وگرنه شاخص‌های آن بسیار کند و آهسته عمل می‌کنند.

فرهنگ عمومی: لایه‌ای از فرهنگ جامعه است که تابع مقتضیات عصری است و به‌طورکلی شامل سبک زندگی، ارزش‌ها و گرایش‌های ما طی زمانی مشخص و معین است. در این‌جا تأثیرگذاری‌ها خیلی بیشتر است. راهبرد کلی این است که ما خودمان را با فرهنگ ملی انطباق دهیم، اما در فرهنگ عمومی بتوانیم تأثیرگذار باشیم؛ چاره‌ای جز این نداریم. این سطوح کاملاً درهم‌تنیده هستند. بسته به این‌که مسأله در چه سطح

تحلیلی و در چه زمینه‌ای تحلیل شود باید هماهنگ با این متغیرها به آن بپردازیم.

برای مطالعه فرهنگ اجتماعی دو رویکرد وجود دارد :

۱- رویکرد و نگاه از درون

۲- رویکرد و نگاه از بیرون

نگاه از بیرون امکان مقایسه را فراهم می‌کند. ما می‌توانیم موقعیت خود را از نظر فرهنگی با آمریکا، پاکستان و چین مقایسه کنیم. این نوع مطالعات در ایران غریب است و کمتر در آن‌ها فعالیتی شده است. تنها کاری که با این الگو دنبال شده است کار آقای دکتر چلبی است که در کتاب خود تحت عنوان «بررسی تجربی شخصیت ایرانی» به دنبال ترسیم شخصیت ایرانی است. منظور از شخصیت ایرانی در مقابل شخصیت‌های عراقی یا آفریقایی است؛ زیرا می‌خواهد شخصیت ملی را ترسیم کند.

نگاه از درون، ۹۹ درصد از مطالعات را تشکیل می‌دهد. با این حال ما برای بررسی کار جمعی ایرانیان از هر دو رویکرد استفاده می‌کنیم. در نگاه درونی وقتی مطالعات ۱۰۰ سال گذشته را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که درباره کار جمعی چند دیدگاه کلی وجود دارد:

الف) گروه نخست کسانی بودند که ایرانی نبودند و جمع‌گرایی جامعه ایرانی را انکار می‌کردند. این گروه ایرانیان را فردگرا و بعضاً فردگرای خودمحور معرفی می‌کردند. خانم لمپتون، آقای فولر، شاردن و غیره این نگاه را تبیین می‌کردند که ایرانیان اساساً فردگرای خودمحور هستند. علت اصلی این بوده است که آن‌ها فرهنگ خودشان را اصل و مبنا قرار می‌دادند و در بررسی‌هایی که انجام می‌دادند، بیشتر حوزه سیاسی ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند که در واقع شکل نظام حکومتی ما به نظرشان پر از رقابت و سوءظن بوده است.

ب) گروه دوم افراد داخلی هستند که ضمن تأکید بر خودمداری ایرانیان، حکومت‌های استبدادی را مهم‌ترین عامل و علت این امر می‌دانند. افرادی مثل دکتر سریع‌القلم از جمله این افراد است که گویا تحت‌تأثیر نظریه استبداد شرقی هستند که به نظریه استبداد ایرانی نیز مربوط می‌شود.

ج) گروه سوم بر جمع‌گرایی فرهنگ ایرانی تأکید دارند و ریشه نارسایی در کار گروهی و کم‌رنگ‌بودن تبعیت منافع فردی و گروهی از منافع جمعی را در «عوامل

غیرفرهنگـی» می‌دانند. خانم منیر طیب، اسـتاد دانشـگاه اسـکاتلند، آقـای رفیع‌پور جامعه‌شناس، خانم مرتضوی روان‌شناس و آقای فرهادی مردم‌شناس و استاد دانشگاه علامـه طباطبایی ازجمله طرفداران این دیدگاه هسـتند و ضمن رد نظریه فردگرایی و خودمداری ایرانیان، به نقش کارکرد عوامل مدیریتی، سـاختاری و رفتاری پرداخته‌اند. آن‌ها ریشه و علل ضعف و نارسایی قابل ملاحظه در حوزه رفتارهای جمعی و تیمی، به‌ویـژه در حوزه عمومی جامعه، را ضعف اساسـی در دانش و تحقیقات و مطالعات مربوط به نظام‌های سـنتی داخلی و ناتوانی در درک و بومی‌سـازی دانش‌های جدید همچون تعاونی‌های جدید، نظام اداری و مدیریتی وارداتی و ابعاد ساختاری و رفتاری می‌دانند. خانم طیب بیان می‌کند که ایران، ژاپن و هند سـه کشـور جمع‌گرا هستند. از نظر او، یک ایرانی، هندی و ژاپنی به گروه یا تیم خود بسـیار وفادار اسـت و منافع و اهداف گروهی خود را به منافع فردی‌اش ترجیح می‌دهد. بر این اساس انتظار می‌رود که این خصوصیات جمع‌گرایانه در سـازمان‌های مربوط مشاهده شود؛ درحالی‌که تنها در ژاپن ارزش‌های جمع‌گرایانه در سازمان‌ها جریان یافته است و یک ایرانی یا هندی رابطه‌اش با دیگران همچون جوامع فردگرا اسـت. طیب ریشه و علت این مسأله را در نظام مدیریتی و فقدان یا ضعف سـاختارها می‌داند. البتـه دکتر رفیع‌پور در مقابل این ادعا، ۸ سـال جنگ مردم ایران با عراق را مثال می‌زند که نمود بارز جمع‌گرایی و کار جمعی ایرانیان بود.

مطالعات دسته دیگر به مطالعات نگاه از بیرون و عام‌گرایانه معروف هستند. بر این اساس، همه مطالعات یک فرض مشترک دارند و آن این است که کشورهای جمع‌گرا مسـتعد کار جمعی هسـتند. بر این اسـاس از ۷/۵میلیارد جمعیت جهان، ٦میلیارد آن جمع‌گرا و مستعد کار جمعی هستند. اما چرا کار جمعی عملی نمی‌شود؟ چرا به تمام کشورهای مسـلمان، هندی‌ها، چینی‌ها، پاکستانی‌ها، روس‌ها و امثال آن می‌گویند کار جمعی بلد نیستید؟

برای این‌که کار جمعی در یک کشـور جاری شـود، نخسـت باید فرهنگ جامعه از کار جمعی حمایت کند و حمایت‌های هنجاری وجود داشـته باشـد. دیگر این‌که نظام‌های سازمانی باید تحصیل منافع را آسان کنند. اگر کار جمعی به منافع بیشتر منجر شـود بهتر است انجام شود؛ وگرنه اگر سیستم نباشد همه کار می‌کنند و تنها کسی که تشویق می‌شود شخص مدیر است. مهارت‌های کار تیمی یک عامل تکنولوژیک است:

تصمیم‌گیری جمعی، تعریف کار به شیوه جمعی، ارزیابی گروهی.

اگر ساختار مناسب باشد، همه‌چیز برای کار تیمی پیش می‌رود و کمتر خسته می‌شوید. در آمریکا از نظر فرهنگی با کار گروهی مشکل دارند. یک جامعه‌شناس آمریکایی می‌گوید که یک آمریکایی تا زمانی پشت میزش می‌نشیند که احساس می‌کند منافعش وابسته به آن‌ها است، ولی به محض این‌که احساس کند منافعش تأمین شده است دیگر دلیلی برای پشت میز نشستن نمی‌بیند. آمریکایی‌ها شیوه تحصیل منافع را به‌خوبی جاری کرده‌اند؛ یعنی افراد می‌دانند که هم برای موفقیت فردی و هم سازمانی باید کار جمعی انجام دهند (یا همکاری کنید یا سازمان را ترک کنید).

در جامعه ما تحصیل منافع وجود ندارد، اما در ژاپن وجود دارد. مهارت کار تیمی در آمریکا بالا است، اما در ایران نه. چرا در ژاپن بالا است؟ زیرا هنجارهای کار جمعی به قدری در این کشور بالا است که اگر نتوانستند منافع گروه را تأمین کنند، خودکشی می‌کنند. مرگ سامورایی نشان‌دهنده هنجارهای بالا در این کشور است.

ساختارها و نظام تیمی در آمریکا خوب شکل گرفته است. در ایران سطحی‌نگرانه است و هرگز با فرهنگ خودمان و منبع اصلی آن منطبق نیست و مهندسی نشده است. اساساً کار تیمی از ژاپن به آمریکا برده شده است. در آمریکا کار تیمی هست اما ناپایدار است. افراد با نگاه کوتاه‌مدت وارد تیم‌ها می‌شوند و به‌تبع آن زودتر خارج می‌شوند. اما در ژاپن افراد وقتی وارد سازمان و نهاد می‌شوند، مادام‌العمر است. برخی از آن‌ها معتقدند خانه اول‌شان سازمان‌شان است. اما آمریکایی‌ها معتقدند که بین زندگی خصوصی و کاری‌شان ربطی وجود ندارد. ما الآن آشفته‌ایم و هرجا که منافع‌مان باشد به سمت آن می‌رویم. هرگاه از خودمان استفاده کردیم کار خوب پیش رفته است (مورد جهاد سازندگی)؛ اما هر جا به نهادهایی برگشتیم که منطق مهندسی‌شان به گونه‌ای دیگر بوده، تناسب نبوده است. ضعف در رفتارهای تیمی کاملاً دوگانه است؛ وگرنه مشکل فرهنگی آن‌چنانی وجود ندارد. باید نظام‌مندی ایجاد می‌کردیم.

کار جمعی و الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی

در توسعه گروهی سازمانی ما می‌توانیم دو کار انجام دهیم:

الف) الگوی توسعه را وارد کنیم و فرهنگ‌مان را بر اساس آن اصلاح کنیم که آن چیزی که در جامعه ما تاکنون اتفاق افتاده است، همین بوده است. ما شبه‌الگوها را

هیچ‌گاه متناسب با نیازمان وارد نکردیم.

ب) راه دوم که در دنیا هم جواب داده این است که هر کشوری که فرهنگش را مبنا قرار داد، موفق بود؛ مثل ژاپنی‌ها که الگوها را بازمهندسی و اصلاح کردند.

الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت در پی گزینه دوم است؛ اما آنچه در جامعه ما حاکم است نوع اول است. در تمامی عرصه‌ها این‌گونه بوده است. تنها جایی که از الگوی دوم پیروی کردیم، زمانی بود که ساختار رسمی نتوانست به ما حاکم بشود (دوران دفاع مقدس، سپاه، بسیج، جهاد کشاورزی و غیره) .

چگونه الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت را مبتنی بر الگوی دوم طراحی کنیم؟ این مدل چندلایه، چندسطحی و چندحوزه‌ای است. دانشگاه هاروارد در تابستان ۱۹۹۱ یک همایش یک‌هفته‌ای برگزار کرد که نتیجه‌اش در کتابی تحت عنوان «اهمیت فرهنگ» منتشر شده و انجمن مدیریت ایران آن را به چاپ رسانده است. در این همایش پیشنهاد شده است هر کشوری که می‌خواهد توسعه یابد، باید در جامعه خود مهندسی فرهنگی انجام دهد. آن‌ها یک فرآیند ٦ مرحله‌ای را پیشنهاد کردند. شما باید الگوی توسعه‌ای خود را اصل قرار دهید و فرهنگ خود را متناسب با آن اصلاح کنید. این مدل ممکن است در برخی جوامع، مثل ترکیه یا کره‌جنوبی، کمابیش جواب بدهد؛ اما دو ملاحظه اساسی وجود دارد:

الف) در آن جامعه فرهنگ چقدر قدرت و قوت دارد؟

ب) چه میزان از ارزش‌ها نسبی‌گرا است و چه میزان مطلق‌گرا؟

در جامعه ما به واسطه تمدنی چندهزارساله و قوت و شدت باورها و ارزش‌های مردم که دارای صبغه دینی است و این دین عین حقانیت است، این فرهنگ در مقابل این مدل‌ها مقاومت می‌کند و به آن‌ها امکان اجراشدن نمی‌دهد. اما در جامعه‌ای که ارزش‌های آن نسبی‌تر هستند و انعطاف‌پذیری در آن زیاد است، مثل ترکیه و کره، به قیمت این‌که ارزش‌ها و باورهای اساسی‌شان را تعدیل کردند تا با مدل هماهنگ بشوند توفیقات نسبی و ناپایدار به دست آوردند؛ اما تا کوچک‌ترین فرصتی به دست آید، مردم دوباره به اصل خودشان بازمی‌گردند که البته هزینه آن بسیار بالا است. این درحالی است که در جامعه ما، به‌واسطه ویژگی‌هایی که دارد، خوشبختانه الگوهای توسعه نتوانسته‌اند تأثیرشان را بگذارند؛ چراکه اگر تأثیر می‌گذاشتند بسیاری از داشته‌ها

و ارزش‌های فرهنگی ما از دست می‌رفت. بنابراین باید در مسائل، بینش و آگاهی داشته باشیم؛ در غیراین‌صورت امکان موفقیت وجود ندارد. نگاه ما به فرهنگ و کار جمعی یک نگاه کارکردی است که سیستم باید منجر به اثربخشی در تشکیلات و توسعه اقتصادی شود، در غیراین‌صورت فرهنگ مفید نخواهد بود.

ما در جامعه خود معتقدیم که ارزش‌هایی که دنبال می‌کنیم، مبتنی بر یک نظام حقیقی است. این نظام حقیقی کمال انسان را در وجه مادی، معنوی، دنیوی و اخروی تأمین می‌کند و نگاه کارکردی به آن‌ها دارد. به‌عنوان مثال، افراد چقدر می‌توانند به دیگران اعتماد کنند؟ اعتماد با سرمایه فرهنگی و اجتماعی ما رابطه دارد. نگاه ما کارکردی است و هدفش هم درگیرکردن همه صنوف با این مسأله است. این مدل می‌تواند در سایر حوزه‌ها و الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی مورد توجه قرار گیرد و موجب خویشتن‌شناسی ما شود.

جمع‌بندی: در زمینه کار جمعی در ایران تا کنون هیچ مطالعه مستقیمی گزارش نشده است و غالباً ضعف و کاستی افراد به فرهنگ ایران نسبت داده می‌شود. ۹۵درصد از این مدل هرگز مورد مطالعه مستقیم قرار نگرفته است و اظهارنظرها بیشتر در مورد بعد فرهنگی بوده‌اند. عوارض نپرداختن به عوامل تأثیرگذار موجب می‌شود به این نتیجه برسیم که فرهنگ باعث این عقب‌ماندگی است.

مطالعات بین‌فرهنگی نشان می‌دهد که ایران در جمع کشورهای جمع‌گرا قرار دارد و مستعد کار جمعی است. ساحت مذهبی و جنگ ۸ ساله نیز شواهد این ادعا هستند. ما در جنبه‌های فرهنگی بسیار موفق هستیم. این یافته‌ها به معنای رد سطح پایین کار تیمی در کشور نیست. ما همچنان در حوزه رقابتی ضعف داریم. اما بهترین شاهد این مدعا که همان فرضیه تاریخی معروفی است که در ورزش‌های فردی موفق هستیم، اما در ورزش‌های جمعی ناموفق، با موفقیت‌های اخیر والیبال، فوتبال، فوتسال، بسکتبال، والیبال‌نشسته و غیره رد شده است. عمده مشکلات ما اساساً فرهنگی نیست، بلکه مسائل ساختاری و رفتاری است. زمانی که شما عوامل ساختاری و رفتاری را در جامعه به صورت نسبی فراهم کردید اما رفتار تیمی و جمعی اتفاق نیفتاد، باید اعتراض کرد؛ رفتار تیمی و جمعی در خلأ اتفاق نمی‌افتد.

پرسش و پاسخ

- پرسش: منظور شما از ساختار چیست؟ کدام ساختار؟ وقتی منافع وجود داشته باشد ساختارها را به هم می‌زنیم. مشکل ما طمع است.

دکتر فیروز رازنهان

هر چیزی قابل جهت‌دهی و سازمان‌دهی است. ما امروزه فقط انتظار داریم که براساس اخلاق رفتار کنیم. اخلاقیات برد دارد، همان‌طور که فرهنگ برد دارد. همان‌طور که تمام مسائل را نمی‌شود با اخلاق و فرهنگ جواب داد؛ چراکه هر کدام بخشی را تبیین می‌کنند. بر این اساس باید سهم و وزن واقعی هر یک را متناسب با موقعیت درک کنیم. ممکن است گاهی مشکل فرهنگی باشد، گاهی ساختاری، گاهی رفتاری و گاهی هم ترکیب این چند عامل باشد. تا میزان آن‌ها را به دست نیاوریم امکان مداخله‌ی اثربخش وجود ندارد.

- پرسش: بحث فرهنگی به افراد برمی‌گردد. افراد وقتی منافع‌شان تأمین نشود، آن را به فرهنگ نسبت می‌دهند. در جامعه ما دو دسته افراد هستند: گروهی سالم هستند که مشکلاتی نظیر افزایش آمار طلاق را می‌بینند اما نمی‌خواهند وارد واقعیت بشوند و گروهی نیز ناسالم هستند که نمی‌خواهند جامعه اصلاح شود. شما چگونه این مسأله را تبیین می‌کنید؟

دکتر فیروز رازنهان

باید مسأله را محدود کنیم. یکی از خصلت‌های ما از نظر فرهنگی، بر اساس مدل‌های ادوارد تال، این است که فرهنگ را به دو دسته فرهنگ با زمینه قوی و با فرهنگ زمینه ضعیف تقسیم می‌کنند. منظور آن‌ها از جوامع با فرهنگ قوی، جوامع جمع‌گرا هستند که جمع و کشور برایشان مهم است. در زمینه‌های قوی افراد به واسطه جمع‌گرایی از هم حمایت می‌کنند. موقعیت و شرایط خاصی که در آن کشور وجود دارد باعث می‌شود رفتارهایی شکل بگیرد. ولی خارج از آن هم ممکن است رفتارهایی شکل بگیرد. به‌عنوان مثال اسرائیل هم شبیه ما است؛ یعنی کاملاً فردگرا هستند. باید گفت بنیان‌گذاران اولیه اسرائیل، فرهنگ را از استرالیا گرفته‌اند. اما چندین دهه است

که با بهانه‌هایی از قبیل این‌که دشـمن داریم و هر روز باید آماده باشـیم، انسـجام و جمع‌گرایـی کاذبی ایجاد کرده‌اند. آن‌ها به واسـطه اضطرار پیوندها را تقویت می‌کنند. در جامعه ما مشکل این است که می‌خواهیم مسائل را با مدل‌های ساده و یک‌رشته‌ای تحلیل کنیم. در نتیجه قدرت تبیین این مدل‌ها محدود است.

- پرسـش: شـما الگوی الف و ب را مثال زدید. شـاید الگوی بیـش از ۷۰ تا ۸۰ درصـد جامعـه علمی ما الگوی الف اسـت. البته به الگـوی ب هم به‌طور قطع و یقین نمی‌شـود تکیه کرد که چقدر قابل دفاع اسـت؛ اما از الگوی الف خیلی جلوتر اسـت. سـؤال من این اسـت که ژاپن در الگوی ب تا چه حد توانسـته فرهنگ خودش را حفظ کند؟ ژاپن توسـعه‌محور بوده اما فرهنگ خودش را هم کنار نگذاشـته اسـت. آیا ما هم می‌توانیم این کار را بکنیم؟ در عرصه سیاسی یا همان تحزب نیز می‌توانیم الگوی فرهنگی داشته باشیم؛ یعنی یک حزب اسلامی به اسـم اسلامی‌ایرانی شکل بدهیم؛ اما وقتی به عمقش می‌رسیم متوجه می‌شویم ایـن تحزب در عمق خودش از یک نظام سیاسـی‌اجتماعی تأثیر می‌پذیرد که آن هم مشـکل دارد و به‌راحتی نمی‌توان آن‌ها را از هم تفکیک کرد. این‌جا است که چالش ایجاد می‌شود.

دکتر فیروز رازنهان

در یک نگاه می‌توانیم نگاه اسـلامی را کنار بگذاریم و فرهنگی نگاه کنیم. فرهنگ ملی ما مثل ریل‌گذاری مسـیر اسـت. برای ایرانی‌ها خانواده یک بنیان اساسـی است و پیوندهای دوسـتانه بسـیار موضوعیت دارند. همین مسـأله در کشوری مثل آمریکا موضوعیت ندارد؛ چراکه الگوی غالب برایشان این است که افراد تا زمانی به این رابطه تن می‌دهند که نیازهایشان تأمین شود؛ ولی وقتی کامیاب شوند می‌روند. اما در ایران به دلایلی از جمله حفظ خانواده و فرزندان، بنیان خانواده باید حفظ شود. در فرهنگ‌های جمع‌گرا افراد به هم پیوند خورده‌اند. ما از نظر فرهنگی با هم ممزوج می‌شویم. ژاپنی‌ها و هندی‌ها هم همین‌گونه هسـتند. به عنوان مثال، خواستگاری در غرب چهره‌به‌چهره است، اما در ایران این زن و مرد نیستند که با هم ازدواج می‌کنند بلکه دو خانواده هستند که با هم وصلت می‌کنند؛ چرا که دو طرف بیشتر از همه خانواده و جمع را می‌بینند.

در جامعه ما فرد برای تأمین خواسته‌هایش فرهنگی عمل می‌کند. در نتیجه چون ما نوآوری فرهنگی نداریم، از جوامع دیگر الگو می‌گیریم؛ اما چون خودمان را خوب نشناخته‌ایم به الگوهای ناروا، نامناسب و ناکارآمد روی می‌آوریم و درنهایت به معضلاتی که اکنون داریم می‌رسیم. خیلی چیزهایی که امروز داریم، فرهنگی هستند اما دینی نیستند. به‌عنوان مثال جامعه ما اکنون نیازمند تغییر در الگوی ازدواج است، چرا که سن ازدواج بالا رفته است؛ اما جامعه ما چندازدواجی را نمی‌پذیرد. باید گفت برخلاف ادراک غلطی که وجود دارد، جامعه ایرانی کاملاً زن‌سالار است اما نمود آن غیرمستقیم است. زن دارای موقعیت ممتازی در جامعه ایرانی است. خانواده‌ها جمع‌گرا هستند. سابقه تاریخی ایرانی‌ها نسبت به تک‌همسری‌بودن، برایشان موضوعیت دارد. زن در جامعه ایرانی نماد ناموس و پاکی است. زمانی‌که بچه‌ها وارد خانواده می‌شوند، قدرت زن به تعداد بچه‌ها بالا می‌رود؛ در نتیجه اجازه ورود شخص دیگری را به حریم خودش نمی‌دهد. جامعه ایرانی براساس مجوزهای فرهنگی خودش در برخی موارد حاضر نیست بر اساس شرع عمل کند.

- پرسش: در حوزه مدیریت راهکار شما تا چه حد توانایی دارد؟ یک الگوی توسعه در دنیا داریم و یک فرهنگ هم داریم. این دو به هر حال در دو الگوی الف و ب بر هم تأثیرگذار هستند. تأثیر حالت الف خیلی زیاد است و مضمحل می‌کند، اما حالت ب تا چه میزان می‌تواند پایدار باشد؟ مصادیق مدیریت جهادی طی ۸ سال جنگ ایران و عراق در کشور جواب داده است؛ اما دیگر آن فرهنگ مبنای عمل نیست. با این حال چالش وجود دارد که آیا آن فرهنگ می‌تواند برگردد؟

دکتر فیروز رازنهان

راهکار ما تا حد زیادی جواب می‌دهد. هر فرهنگ، ظرفیتی دارد. یک فرهنگ ممکن است تا ۵۰ پیشرفت کند دیگری تا ۱۰۰. ما بدون شک و شبهه معتقدیم که فرهنگ اسلامی‌ایرانی به واسطه اسلام این ظرفیت را دارد که این ظرفیت را تا ۱۰۰ بالا ببرد. الگوی ژاپن الگوی ایده‌آل ما نیست؛ چراکه مبنای فرهنگی آن بودایی و مارکسیستی است و هرگز نمی‌تواند الگوی جهانی باشد؛ چون زیرساخت‌های باوری و فرهنگی‌اش بزرگ نیست و البته خودش هم داعیه جهانی‌شدن ندارد. فرهنگ ما

ایرانی‌ها در وهله اول اصالت دارد و در وهله دوم جهانی است؛ زیرا ظرفیتش را دارد و حقیقتی است که در مسیر آن حرکت می‌کنیم. باید خودمان را درست کنیم، مقدماتش را فراهم کنیم و سپس در آن مسیر حرکت کنیم. همچنین چون ما تجربه نداریم، وقتی الگوهای آماده وارد نشـــود و از طرف دیگر نیاز جدی به الگو نداشته باشیم، با شک و تردید نگاه می‌کنیم. ژاپنی‌ها بر کمبودهایشـــان متمرکز شدند و در یک موقعیت زمانی حســـاس توانستند پیشرفت کنند. اما ما این شرایط را در گذشته هرگز نداشته‌ایم؛ زیرا پول نفت بوده و جمعیت هم کم بوده اســـت. در ۱۰ یا ۱۵ سال اخیر مسائل مربوط به توسعه در ایران بروز کرده است و به‌شکل جدی تقویت شده است؛ وگرنه تا قبل از آن آمادگی برای توســـعه و الگوی جدی داخلی نداشتیم. البته امروزه در حوزه‌های دفاعی بسیار توسعه‌یافته‌ایم و در زمینه علمی هم به حد نسبی پیشرفت کرده‌ایم، اما در مسیر هســـتیم؛ چراکه در حوزه فرهنگ نهاد علم تغییراتی رخ داده که بســـیار اساسی‌اند. البته مستلزم شروطی نیز هست:

- مستعد تغییر باشیم.
- ظرفیت تغییر را ایجاد کرده باشیم.
- در عمل خودمان را اصلاح کنیم.

همه ما خواسته و نیاز داریم؛ اما خواسته‌های ما تعریف نشده است. هر چقدر نیازها و خواسته‌هایمان را بشناسیم میزان تأثیرگذاری‌مان نیز بیشتر می‌شود.

نشست
چهارم

ارزیابی و تحلیل ایده لایحه الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت از منظر مطالعات دانش سیاسی

سخنران: دکتر حبیب‌اله فاضلی
تاریخ: ۱۰ خرداد ۱۳۹۳

الف- درآمد

اصـــرار این‌جانب این بود که چنین بحثی یعنی ارزیابی ایده الگوی اســـلامی‌ایرانی پیشـــرفت، وقتی صورت گیرد که متن قابل اســـتناد یا کتاب خاصی از طرف دولت و نهادهای حاکمیت منتشر شود، بعد از زوایای مختلف به ارزیابی آن پرداخت که تاکنون چنین امری محقق نشـــده اســـت. جناب دکتر مقصودی متن پیش‌نویس چندصفحه‌ای غیرقابل استنادی مربوط به لایحه الگوی اسلامی‌ایرانی را برای این‌جانب ارسال کردند که مبنای کار قرار گیرد. بنابراین با استناد به پیش‌نویس لایحه و از همه مهم‌تر «تصور» (ایماژی) که از این الگوی احتمالی در ذهن جامعه علمی پدید آمده است، نکاتی گفته خواهد شد. البته امیدوارم تصور ما مطابقت قابل قبولی با واقعیت این طرح داشته باشد و مصداق این بیت از انوری نباشیم که:

هـزار نقش بـرآرد زمـانه و نبـود یکی چنان‌که در آیینه تصور ما است

در هـــر صورت ارزیابی پیش‌دســـتانه، این نقطه قـــوت را دارد که به طرح نهایی و شفافیت آن کمک می‌کند و این ضعف را هم دارد که هر نقدی صورت گیرد، می‌توانند رد کنند و بگویند «اصلاً این چیزی که شما می‌گویید ربطی به الگو ندارد» و ناقد را به بی‌اطلاعی متهم کنند.

ب- صلاحیت دانش سیاسی در طراحی و سنجش الگوهای پیشرفت

نکته نخست آن‌که آیا ایده طراحی الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت یا لایحه مربوط به آن می‌تواند موضوع مطالعه دانش سیاست به‌طور اعم یا علوم سیاسی به‌طور اخص قرار گیرد؟ پاســـخ روشن است: دانش سیاســـت به دو دلیل آشکار صلاحیت طراحی، ارزیابی و نقد این الگو را دارا اســـت و نســـبت به آن، دانش درجه‌اول اســـت. نخست

این‌که طراحی و امکان‌پذیری عینی و ذهنی این الگو، نتیجه یک اراده سیاسی و محصول یک نظام سیاسی است برای مدیریت عمومی. درواقع الگو به‌غایت دولتی و نتیجه یک تصمیم سیاسی است و پیش از این‌که هستی‌شناسی اجتماعی و نخبگان ایران چنین استراتژی سیاسی را طراحی کرده باشند، این سیاست است که درصدد درانداختن یک هستی‌شناسی و الگوی توسعه مبتنی بر آن برآمده است. آشکار است که شناسایی و ارزیابی کنش‌های آگاهانه و ناآگاهانه دولت و نظام سیاسی، موضوع دانش سیاست است. مباحثی چون سیاست تطبیقی هم به ارزیابی این کنش‌های دولت‌ها در نظام‌های سیاسی مختلف می‌پردازد که ارسطو در کتاب «سیاست» نمونه کلاسیک و مشهور آن را به دست داده است.

دومین دلیل در این‌که دانش سیاست صلاحیت تحلیل الگوی پیشرفت را دارد، این است که مروری فراتحلیلی بر ادبیات طراحان و نویسندگان مرتبط با الگو نشان می‌دهد که مهم‌ترین یا شاید یکی از مهم‌ترین اهداف طراحی الگو «ایجاد وضعیت عادلانه» یا حاکم‌کردن عدالت در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره است. در واقع «عدالت» برجسته‌ترین دال در منابع، اهداف و دلایل طراحی الگو است و پیدا است که «عدالت» و «وضعیت عادلانه» مهم‌ترین و کانونی‌ترین مفاهیم اندیشه و فلسفه سیاسی هستند. تحلیل مفهوم عدالت و وضعیت عادلانه به مثابه وضعیت مطلوب هم در گفتمان‌های کلاسیک چون افلاطون آشکار است و هم در نگاه‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی. البته در فلسلفه سیاسی اسلام هم این مسأله با جدیت بیشتری مورد بحث است. اما این‌که چرا استادان و محققان علوم سیاسی در ایران کمتر به این ایده / طرح التفات داشته‌اند مسأله دیگری است که باید به آن اندیشید.

در کنار دو نکته بالا، مسأله توسعه عینی و ذهنی و ارتباطی که این امر با دولت و بازیگران سیاسی دارد یکی از حوزه‌های سنتی علوم سیاسی است. الگوهای توسعه پس از جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه ۱۹۸۰ اعتبار خاصی یافتند و حتی دولت‌ها گاهی به اعتبار تمایل و تعلق به مسیر توسعه به دولت‌های توسعه‌گرا یا دولت‌های ورشکسته و غیره تقسیم و متمایز می‌شدند.

ج- گذار به پساتوسعه‌گرایی

الگوهای توسعه در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم دو ویژگی مهم دارند:

نخست آن‌که اروپامدارند و نگاهی آیینه‌ای به توسعه در اروپای باختری دارند و غرب را برجسته می‌کنند؛ نکته دیگر این‌که خیلی کمی‌گرا و متکی به آمار و شاخصه‌های عینی اقتصادی هستند. این رویکرد به‌تدریج از دهه هفتاد مورد نقد قرار گرفت. ادوارد سعید، آرتور شبرا، اسکوبار، لاتوچ و امثال آن‌ها به تولید ادبیات علیه گفتمان اروپامحور و اقتصادی توسعه پرداختند[۱] و در مواردی هم کتاب‌های مشهوری چون «کوچک زیبا است» (۱۹۷۳) شوماخر طرفداران زیادی پیدا کرد و در ۱۳۶۸ هم به فارسی ترجمه شد[۲]. آنچه برای ما و پی‌جویی اعتبار و پیدایی الگوی اسلامی‌ایرانی مهم است این است که از دهه ۱۹۸۰ به‌تدریج هژمونی گفتمان توسعه اروپامحور به مثابه یک کلان‌روایت شکسته شد و فضایی برای خلق نظریات بومی یا متفاوت فراهم شد. اگر در گفتمان نخست، توسعه به نوعی حرکت به سمت «جهان‌های برتر» یا «جهان دیگر» معنی می‌شد، در این الگوها توسعه به نوعی «حرکت و بلوغ اجتماعی و سیاسی در جهان خود» معنی می‌شود و به‌تدریج گفتارهایی چون بازگشت به خویشتن و توسعه بومی در این راستا قابل ارزیابی است[۳].

درواقع در این روایت‌های جدید، غرب دال مرکزی توسعه نیست و طیفی از استراتژی‌های مختلف عرضه شد که گاهی عنصر ملی‌گرایی و گاهی عنصر مذهب و مقتضیات بومی جایگزین شده است. یکی از محققانی که این موضوع را به‌خوبی بررسیده و مفهوم‌سازی مطلوبی انجام داده است، بابی سعید در کتاب «هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام سیاسی» است. سعید در این کتاب به انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) هم توجه ویژه دارد و اصطلاح «دولت‌های کمالی» را برای دولت‌هایی چون کمال آتاتورک، امان‌الله‌خان در افغانستان و عصر پهلوی در ایران استفاده می‌کند. ویژگی دولت‌های کمالی اروپامداری آن‌ها در گفتمان توسعه است و به همین دلیل غرب هم با آن‌ها مشکلی پیدا نمی‌کند. اما احیاگری مذهبی در جهان اسلام و انقلاب اسلامی به‌علاوه مشکلاتی که در نهاد دولت‌های کمالی بود، زمینه را برای گذار به الگوهای جدید توسعه فراهم کرد. ویژگی این الگوها این است که دیگر فراروایت توسعه را نمی‌پذیرند و آن را استراتژی غرب برای سلطه تفسیر می‌کنند و در ادامه، در رویکردهای جدید، «اسلام» جایگزین «غرب» می‌شود و از این مجرا می‌کوشد به

۱. بنگرید به: محمدتقی قزل‌سفلی و سیده آمنه میرخوشخو، «پساتوسعه‌گرایی و نقد مبانی معرفتی الگوهای متعارف توسعه»، مجموعه مقالات همایش ملی الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت (ج۲)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲، صص ۲۷۵-۳۰۰

۲. شوماخر. ای. اف. «**کوچک زیبا است**»، ترجمه علی رامین، انتشارات سروش، ۱۳۶۸

۳. بنگرید به قزل‌سفلی و خوشخو، پیشین

مسـأله توسعه پاسـخی بومی دهد. این رویکرد وضعیتی است که در مطالعات توسعه به وضعیت یا عصر پساتوسعه‌گرایی[1] نیز تعبیر شده است. فرض پساتوسعه‌گرایی این است که توسعه یا تجربه توسعه نه‌تنها منجر به ارتقای وضعیت ما نشده است بلکه علت حاشیه‌ای‌شـدن و پیچیده‌ترشدن مسائل ما است. نکته دیگری که در این‌جا باید افزود این است که بلوغ مطالعات و پژوهش‌های علوم‌انسانی و مباحثی چون پست‌مدرنیسم، پساساختارگرایی، شالوده‌شکنی و غیره که همگی ضدجوهر و ضدفراروایت‌ها بودند، آگاهانه یا ناآگاهانه به تولد جریان یا گفتمان‌های بوم‌گرای توسـعه یاری رسانده است و این مباحث مبنای نظری و مفهومی بسـیار از این دسـته مطالعات انتقادی در غرب و جهان سـوم شده است. مثلاً بابی سـعید در تحلیل خود از مطالعات شرق‌شناسی و همچنین ساختارشکنی دریدا و غیره بهره گرفته است[2].

پس از انقلاب اسـلامی، مطالعات و نگرش‌های انتقادی ضدتوسـعه اروپامدار با گفتارهای بومی‌گرا و مباحثی چون بازگشـت به خویشتن مورد توجه جدی‌تری قرار گرفت. مباحثی چون حرکت به سـوی الگوهای بومی، تلاش‌هایی چون آکادمی علوم اسـلامی قم، مهندسـی فرهنگی یا ایده‌هایی دیگری چون مقابله بـا تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، تبدیل‌شدن به ژاپن اسلامی و امثال آن، و امروزه به صورت کامل‌تر و احتمالاً اندیشیده‌تر آن یعنی «الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت» در این راستا قابل ارزیابی و پی‌جویی نظری اسـت. در واقع همه این عناوین با وجود تنوع لفظی، همدلند و به قولی «هدف‌سویی» دارند و غایت‌گرایند.

بدین ترتیب، الگوی اسـلامی‌ایرانی پیشرفت طرحی در وضعیت پساتوسعه‌گرایی برای جامعه ایرانی و نظام جمهوری‌اسلامی است که حاوی نقاط و ظرفیت‌های مثبت و منفی خاص خود اسـت. اگرچه هنوز متن نهایی یـا مصوبه نهایی در زمینه تعریف و حدود الگوی پیشـرفت نداریم، اما برای تشـریح آن تلاش‌هایی شـده است. دکتر میرمعزی، عضو شـورای عالی تدوین الگو، سـه هدف و دلیـل را علت پیدایش الگو معرفی کرده اسـت؛ نخسـتین این اهداف، برنامه‌ریزی برای پیشـرفت داخلی است؛ دوم تمدن‌سـازی اسـت و این‌که جهان اسـلام به یک الگوی موفق و کارآمد نیازمند اسـت و این امر به‌ویژه با تحولاتی چون بیداری اسلامی و شکست تجارب وابسته به ایدئولوژی‌های لیبرالی و سوسیالیسـتی بیشتر احساس می‌شود. علت سوم این‌که حتی

1. Post-development era

۲. سعید، بابی، «هراس بنیادین»، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲

کشـــورهای غربی نیز از وضعیت و الگوهای توسعه خود راضی نیستند و ارائه الگویی کارآمـــد و منطقی می‌تواند مورد بهره‌برداری آن‌ها هم واقع شـــود. دکتر حداد عادل نیز که از حامیان طراحی الگو بوده، در توجیه ماهیت الگو بر آن شـــده اســـت که «عالمی دیگر بباید ســـاخت و از نو آدمی» و بیان داشـــته صفت اسلامیت برای این الگو اشاره بـــه «آرمان‌ها»ی آن دارد و صفت ایرانیت هم اشـــاره به «واقعیات» دارد که البته تدوین این الگو از تجارب جهانی برکنار نیســـت[۱]. نکته‌ای که در این‌جا باید یادآوری کنم این اســـت که ماهیت متمایز و یکتایی نظام مرکب جمهوری اســـلامی باعث شده است که نیازمند الگوهای توســـعه خاص خود باشـــد و چندان امکان استفاده از تجربه دیگران برای آن وجود نداشـــته باشد. ماهیت مذهبی‌مدرن جمهوری اسلامی، وضعیت خاصی را به چشـــم‌اندازها و برنامه‌هایش داده است که با دیگر نظام‌های حتی مذهبی هم قابل قیاس نیســـت. ماهیت شیعی و ابتنای آن بر مسأله «ولایت فقیه» باعث شده که حتی با جمهوری‌اسلامی‌های دیگر چون پاکستان و افغانستان هم قابل قیاس نباشد و نتواند به تجارب دیگران به مثابه راه‌حل یا راهنمای عمل بنگرد.

د- آسیب‌شناسی ادبیات تولیدشده پیرامون الگوی پیشرفت

یکی از مشکلات جدی کارهای انجام‌شده به‌منظور نظریه‌پردازی الگو، نبود نقد و ارزیابی جدی و علمی اســـت. درواقع پیرامون الگو بیش از نقد علمی، تعریف، تمجید و تأکید بر ضرورت آن وجود دارد و به جرأت می‌توان گفت بخش مهمی از محتوای مقالات و سخنرانی‌های پیرامون موضوع به تعریف و تأکید بر ضرورت اختصاص یافته اســـت؛ اما در پرداختن به ابعاد ایجابی و حدود و ثغور الگو کار جدی صورت نگرفته اســـت و صرفاً به گزاره‌های خطابه‌ای یا حداکثر ذکر آیات و روایات اکتفا شـــده است. به نظرم به موضوعاتی که دارای پتانســـیل نقدپذیری و ارزیابی علمی بالایی هســـتند، اما پیرامون آن‌ها نقد محســـوس و مشخصی منتشر نشده اســـت، باید با تأمل و تردید نگریســـت. شـــاید یکی از دلایل این امر، انتســـاب حکومتی‌بودن به الگو بوده است و بنابراین صاحب‌نظران با این دغدغه که مبادا نقد الگو به مثابه نقد نظام سیاسی معنا پیدا کند، ورود نکرده باشـــند. شـــاید یکی دیگر از دلایلش بی‌اعتنایی جامعه روشنفکری و علمی ایران به چنین طرحی باشد که آن را تکراری و شاید بی‌اثر می‌داند. در هر صورت

۱- بنگرید به: حدادعادل، «تأملی در معنای الگوی اسلامی‌ایرانی توسعه»، کتاب نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، دبیرخانه اندیشه‌های راهبردی، دی‌ماه ۱۳۸۹

به نظرم یکی از دلایل اصلی‌اش فاصله جدی نظام و ادبیات دانشگاهی و علوم‌انسانی از مسائل کنونی و بومی خود است و درست به همین دلیل استادان و پژوهشگران، حاضرند مقالاتی برای ارتقای علمی یا امتیاز آن ارائه کنند؛ چون این حوزه هم احتمالاً مجرایی برای گرفتن امتیاز علمی است؛ اما کمتر کسی خود را درگیر مقاله‌ای جدی و تفکر نقادانه پیرامون موضوع کرده است. طراحی الگو هم با تأسیس مؤسسه و همایش میسر نیست.

به نظر می‌رسد که الگو یا نظام دانایی رویکرد اسلامی‌ایرانی پیشرفت و طراحان آن باید برای چند مسأله مهم پاسخ یا توجیه داشته باشند؛ نخست توصیف وضعیت موجود (از حیث کیفیت و وضعیت توسعه) و چرایی به وجود آمدن آن است، دوم تبیین وضعیت مطلوب، ابعاد و چگونگی خلق و ایجاد آن است و سوم تعیین راهبردها، ابزارها و حامل‌های گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است. بدین‌ترتیب، این الگو و طراحی آن کار بزرگ و سترگی است و باید منطقاً فراتر از شعار و سمینار و همایش تشریفاتی باشد و بنابراین بیش از تمجید، نیاز به نقادی دارد. کریتیک (critic) یا نقد چنین برنامه‌هایی بر یک فرض مهم استوار است؛ این که چنین طرح‌هایی همانند همه طرح‌های عرفی و انسانی دیگر محصول ارزش‌های فردی و نگرش‌های جمعی طراحان آن است و نقادی کمک می‌کند تا ارزش‌ها و نظرات شخصی‌شده را کم‌رنگ کند و از جهت منطقی استوارتر سازد؛ یعنی اعوجاج‌های آن کمتر شود. نقد هم باید هم معطوف به مبانی نظری (فلسفی‌منطقی) موضوع باشد و هم کارآمدی تجربی آن را ارزیابی کند و طرح مطلوب طرحی است که هم از هماهنگی (coherence) مفهومی برخوردار باشد و هم در عمل قابل اجرا باشد؛ چون قرار نیست این طرح بخشی از تاریخ توالی فکر در جمهوری‌اسلامی باشد؛ بلکه قرار است مشکلات مدیریت و کارآمدی نظام سیاسی را بهبود بخشد؛ چون به نظر من یکی از مهم‌ترین مشکلات جمهوری اسلامی در دهه چهارم «مسأله مدیریت و کارآمدی» است و ایده طراحی الگو هم از این‌جا نشأت می‌گیرد. به بیانی جامعه‌شناختی می‌توان گفت که این الگو باید از سویی با ارتقای کارآمدی مشروعیت سیاسی نظامی دینی را افزایش دهد و از سوی دیگر با ایجاد عدالت اجتماعی و فرهنگی بومی‌اسلامی هویت نظام را پاسداری کند.

با وجود چنین رسالت مهمی، تا آن‌جا که من مطلع هستم، بر این طرح تنها یک تأمل یا انتقاد جدی شده است و آن هم متعلق به علی پایا است؛ فیلسوف تحلیلی‌ای

کــه بیش از ماهیت و اهداف طرح، «امکان‌پذیری یا امکان‌ناپذیری» چنین ایده‌ای را در روش مورد نقد قرار داده اســت. پایا براساس تفکیکی که بین علم و تکنولوژی داشته اســت بر آن اســت که الگوهای توسعه شبیه تکنولوژی‌ها هســتند و امکان بومی‌شدن آن‌ها وجود دارد، چون الگوها شبیه تکنولوژی‌هایی برای رسیدن به اهداف غیرمعرفتی مثل رشــد اقتصادی، توسعه فرهنگی، سلامت روحی و غیره هستند. اما اگر الگوهایی بر خاص‌بودگی خود تأکید کنند و امکان عمومیت‌بخشــی نداشته باشند، ابتر هستند و منزوی می‌شــوند؛ یعنی یک الگو هر اندازه بر خاص‌بودگی اصرار کند، به همان اندازه محکوم به شکست است. درواقع اگر الگوها پاسخی محلی به نیازهای معرفتی (حسن و قبــح امور، ماهیت دانش، ماهیت و جهت‌گیری فرهنگ و غیره) بدهند، آســیب‌پذیر خواهنــد بود؛ چون علم ماهیتی عام دارد و محدود به مکان خاصی نیســت و همه‌جا صادق اســت[۱]. درواقع وی معتقد اســت الگوی اسلامی‌ایرانی پیشــرفت به مثابه یک تکنولــوژی یا محصول فناورانه که در پی تســهیل امور اجتماعی و پاســخ به نیازهای غیرمعرفتی است، امکان‌پذیر است؛ در غیراین‌صورت قابل دفاع نیست. سخن از درست یا نادرســت بودن استدلال پایا نیســت. مقصود این است که نقادی نظری و کارکردی لازمه طراحی الگو است و تاکنون نقادی جدی صورت نگرفته است.

همان‌طور که آمد، الگوی طراحی‌شده باید سه عرصه «اکنون و چرایی آن»، «آینده و چگونگی آن» و «راهبردهای گذار» را مورد بحث قرار دهد و به نظرم تنها در حوزه اول متون و مقالات توصیفی منتشر شده است و در دو حوزه دیگر مقاله یا کتاب جدی‌ای مشاهده نکرده‌ام.

آنچه پیرامون بی‌همتا (unique) بودن نظام ترکیبی جمهوری اســلامی گفته شــد، نه تعریف اســت و نه کاســتی؛ بلکه در واقع اشــاره به یک وضعیت خاص با مسائل خاص اســت که بهره‌گیری از نسخه‌های پیشینی یا تجربه‌شــده را دشوار کرده است. مهم‌ترین عنصر تمایزبخش این دســتگاه، فاعلیت حداکثری اسلام/مذهب است که در اصل ٤ قانون اساســی[۲] و نهادهای آن تضمین شده است. بر این اساس، تحلیل الگوی اســلامی‌ایرانی پیشــرفت بیش از هر تحلیلی نیازمند تبیین و خوانش رابطه مذهب و

۱- بنگرید به: علی پایا، «آیا الگوی توســعه ایرانی‌اســلامی دست یافتنی است؟»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۳۸۸، شماره ٦۰، صص ۳۱-٦۰.

۲- اصل چهارم: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید **بر اساس** موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون‌اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

توسعه یا اسلام (با تأکید بر قرائت شیعی) و توسعه است. اصل این است و باقی گفتارها و نوشتارها در حاشیه‌اند. چون همان‌طور که آمد این عنصر است که جایگزین عنصر اروپامداری شده است و به مثابه مهم‌ترین نماد بومی‌گرایی قرار است توسعه را با بار ارزشی خاص به پیشرفت تبدیل کند. امری که ظاهراً مسأله مهم و همیشگی در تاریخ جامعه‌شناسی مذهبی و مباحث دینی در شرق و غرب بوده است. یعنی چگونگی ارتباط دین با دنیا. مثلاً غزالی در احیاء علوم الدین این دو را جمع‌ناشدنی دانسته است و معتقد است این دو چون دو طرف ترازویند که گرانی یکی به بهای سبکی دیگری به دست می‌آید، چون مشرق و مغرب که نزدیکی به یکی دوری از دیگری است[۱]. در این‌جا مهم پاسخ غزالی نیست بلکه مهم مسأله غزالی است که هنوز باقی است و هم در جهان اسلام و هم غرب مورد بحث قرار گرفته است و می‌گیرد و امروز هم به نظرم مهم‌ترین مسأله، چگونگی ارتباط دین (قرائتی از دین) در جمهوری اسلامی و گره‌زدن واقعی آن به مسأله پیشرفت است، دینی که اصولی ثابت دارد و پیشرفتی که «تغییر» در گوهر آن است. این‌که دین در کدام مرحله از فرآیند توسعه (انگیزه، هدف‌گذاری، تعیین اولویت‌ها، انتخاب ابزار و غیره) مؤثر است، بخشی از حوزه‌های بحث مقوله دین و توسعه است[۲].

از تحقیقات مشهور در این زمینه نظریات و تحقیقات ماکس وبر است که سعی کرده نوعی همبستگی مثبت بین مذهب و شکل‌گیری سرمایه‌داری ایجاد کند. اهمیت دیدگاه وبر در این است که به بررسی یک مسأله مهم داخلی و ارتباط آن با مقوله توسعه می‌پردازد و وضعیت جوامع و تمدن‌ها را به عناصر خارجی گره نمی‌زند. برای وبر مسأله اساسی این بود که آیا بین اعتقادات مذهبی جوامع با ساخت اجتماعی و اقتصادی جوامع ارتباطی هست، یا به عبارت دیگر آیا نوع تصور از خدا و انسان بر زندگی و حوزه اقتصادی تأثیر دارد؟ دلیل این گرایش وبر آن بود که به این تجربه تاریخی می‌پرداخت که چرا اکثر سرمایه‌داران غرب پروتستان هستند. وبر بر این باور بود که پروتستانتیسم انباشت ثروت را یک وظیفه مذهبی کرد و دین را به دنیا گره زد و راه رستگاری را در گرو امید و کار و فعالیت اقتصادی خلاصه کرد[۳]. یکی دیگر از نکات تحلیلی وبر این است که بین گروه‌های حامل و مجری دستورهای مذهبی و مذهب

۱- امام محمد غزالی، «احیاء علوم الدین»، به کوشش حسین خدیوجم، جلد ۳، ربع مهلکات، نشر علمی فرهنگی، صص۴۳۵-۴۴۰.

۲- علی‌رضا شجاعی‌زند، بازخوانی نقش دین در توسعه، در مجموعه مقالات نقشه‌راه تدوین و طراحی الگوی اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت (ج۱) ، ۱۳۹۱، ص۳۱۸

۳- حسین بشیریه، «مبانی جامعه‌شناسی مذهبی ماکس وبر»، در کتاب عقل در سیاست، نشر نگاه معاصر، ۴۷۵-۷.

یک «رابطه انتخابی» حاکم است که به دلایل مختلف زمانه‌ای یا حتی دلایل شخصی به گزینش عناصری از مذهب می‌پردازند.

اکنون پرسش این است که ما چند مورد مطالعه و مورد پژوهشی در حوزه اسلام یا تشیع و توسعه داریم؟ واقعیت آن است که ژئوکالچر جهان اسلام در زمره کشورهای جهان‌سوم یا جنوب است و امروز که جمهوری اسلامی درصدد طراحی آگاهانه و پیشینی الگوی پیشرفت است، به نظرم ضرورت خلق گفتمانی از مذهب و اقتصاد یا توسعه، جدی است. به گمان من در نهاد گفتمان اسلام سنتی، بسط مباحثی چون فقه مکاسب یا اقتصاد اسلامی نیازمند کار بیشتر است، اما به دلیل غلبه عنصر سیاست و ضروریات سیاسی، نظام‌های اسلامی بسط نیافته‌اند و به حقوق اقتصادی تبدیل نشده‌اند. البته نکته و تفاوت جمهوری اسلامی با دستگاه تحلیل وبری این است که در گفتمان وبری، سرمایه‌داری یا نیروی سرمایه‌داری سوژه اصلی است و این سوژه در یک رابطه انتخابی و گزینش‌گرانه با پروتستانتیسم قرار می‌گیرد و پروتستانتیسم هم به دلایل اخلاقی و عینی یاری‌رسان می‌شود. این رابطه در جمهوری اسلامی کاملاً برعکس است؛ چون سوژه اصلی دین یا نهاد دینی است و قرار است به گزینش برخی آموزه‌های علمی و موافق خود همراه با محصولات فناورانه بپردازد و قرار است این گزینش به‌گونه‌ای صورت بگیرد که فناوری به کارآمدی و مشروعیت دین بینجامد و آن را تضمین کند.

بدین‌ترتیب، نیاز جمهوری اسلامی به تدوین راهبردِ ارتباط دین و توسعه جدی‌تر از دستگاه تحلیلی وبر است. به عبارت دیگر، شیوه، شتاب و ماهیت توسعه در ایران بستگی تام و تمامی با مذهب یا قرائت از دین در جمهوری اسلامی دارد. برای وبر، توسعه سرمایه‌داری و ایجاد انباشت ثروت نتیجه یک عمل ناخواسته مؤمنانه است، یعنی نتیجه عمل به یک آموزه مذهبی به جریان سرمایه‌داری یاری رساند، بدون آن‌که مؤمنان در ابتدا چنین خواسته‌ای داشته باشند. درحالی‌که در جمهوری اسلامی پیشرفت قرار است در نتیجه یک «خواست آگاهانه و هدفمند مؤمنانه» رخ بدهد.

تذکر این نکته ضروری است که اسلام و تشیع به‌صورت کلی و به وضوح ارزش‌های سرحدی کنش اقتصادی فردی، جمعی و ملی را مشخص کرده است و در آیات و روایات آمده است؛ اصولی مثل صرفه‌جویی، ارث، صدقه، قرض‌الحسنه و غیره احکام اقتصادی بالنسبه روشنی هستند. اگر قرار باشد ادبیات الگوی اسلامی‌ایرانی آن‌ها

را به فارسی درآورد، ساده و عرضه کند، نمی‌توان به این کار طراحی الگوی توسعه گفت. الگو یا طرح الگو باید چگونگی گره‌زدن آن احکام را به مسائل زندگی و زیست اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی انسان ایرانی روشن کند و به مثابه چشم‌اندازی قابل اجرا عرضه کند، وگرنه به همان اندازه که متون دینی ماهیت اخلاقی و قابل تفسیر دارند، الگوی تدوین‌شده پیشرفت نیز خواهد داشت؛ که البته اکنون این‌گونه است.

اشاره توأمان به وبر و اسلام جهت نزدیکی موضوع به ذهن است نه درستی گفتار وبر؛ که البته مورد انتقاد محققان مشهوری چون شومپیتر یا کودور (۱۹۵۳) است. شومپیتر معتقد است که وبر ساده‌سازی کرده است و ریشه سرمایه‌داری اتفاقاً نه در پروتستانتیسم، بلکه در کاتولیسیسم میلان و فلورانس است؛ یا کودور معتقد است که پروتستانتیسم سرمایه‌داری را تضعیف کرد، چون نظریه «کار به‌مثابه ارزش» کارگر را اعتبار بخشید و به سرمایه‌دار ضربه زد و می‌زند. نکته دیگر این‌که وبر و جامعه‌شناسان مذهب، به تحلیل امر پسینی و واقع‌شده پرداخته‌اند و آن را ابژه کرده‌اند؛ اما در این‌جا قرار است یک وضعیتی در آینده ایجاد گردد و حساسیت بیشتر است؛ به‌ویژه آن‌که توازن در نظام‌های دورگه سخت است و همیشه استعداد بروز بحران معرفتی و تعارض اصول (جمهوریت – اسلامیت) را در خود دارند. بر این اساس هم بحران‌اندیشی مطلوب است و به عبارت دیگر بحران‌اندیشی نقطه آغاز حل بحران است.

الگوی اسلامی‌ایرانی به الگوی توسعه پایدار هم شباهت چندانی ندارد. توسعه پایدار هم عرفی است و هم به نوعی مکانیکی است و فراغت اندیشگی بالایی دارد؛ اما الگوی اسلامی حدود و ثغور تعریف‌شده‌ای دارد. الگوهای توسعه پایدار معمولاً ملی و محدودند، اما الگوی اسلامی اساساً تمایلی به محدودسازی خود در چارچوب ملی ندارد و چنین انتظاری از آن دشوار است. الگوی توسعه پایدار در مسیر کمک به مدیریت سیاسی ملی است؛ اما الگوی توسعه جمهوری اسلامی هم رهبری سیاسی را پیگیر است و هم رهبری تمدنی را و یکی را به دیگری فرونمی‌کاهد.

ذ- مساله عدالت و انصاف [۱]

نکته دیگر که باید به‌ویژه از دیدگاه فلسفه و علوم سیاسی مورد بررسی قرار گیرد و

۱- در این بخش از چند منبع علمی بهره برده‌ام: عبدالمجید مبلغی، «زمینه‌های رویکرد پیشرفت/عدالت‌گرا در اندیشه جدید»، در مجموعه مقالات همایش الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۰۱- ۱۲۲. - جان رالز (۱۳۸۳) «عدالت به‌مثابه انصاف»، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: نشر ققنوس، - علی پایا (۱۳۸۱) «جان رالز نظریه‌پرداز انصاف و عدالت»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، صص۲۶-۳۱. - حمید دباشی، «نقدی بر نظریه لیبرالیسم جان رالز»، کیان، شماره ۴۸، ۱۳۷۸

استدلالات آن‌ها مورد توجه باشد، این است که دیگر اساساً آن توسعه خطی، کمی‌گرا و کم‌توجه به عناصر فرهنگی و انسانی سال‌ها است که در دستگاه‌های اندیشه سیاسی مورد تردید است و تلاش برای گره‌زدن مسأله عدالت به برنامه‌های توسعه یا زندگی توسعه‌یافته مسأله رایجی است و توجه به تجربه نظریه‌پردازی آن‌ها می‌تواند در ارتقای تحلیلی و خروج از ساده‌سازی الگوی اسلامی‌ایرانی کمک کند.

یکی از انگیزه‌های توجه به مسأله عدالت در اندیشه و ادبیات سیاسی جدید، نقد وضع موجود است و این امر باعث شده تا مسأله عدالت همیشه مسأله زنده و پرطرفداری باشد. نکته این‌جا است که در فلسفه سیاسی معمولاً عدالت صفت «شرایط و ساختارها» یا صفت «وضعیت» است، اما در دانش حقوق، عدالت صفت «تصمیم» است و تصمیمی را عادلانه می‌دانند که مطابق قانون باشد؛ بنابراین عدالت حقوقی قابل ارزیابی‌تر است.

برای اشاره به دغدغه عدالت و نسبت آن با وضعیت، از افلاطون که دغدغه جامعه متوازن و متعادل داشت تاکنون، همین نکته را می‌توان گفت که نقطه کانونی اندیشه سیاسی است. اگرچه به فراخور دیدگاه‌ها تحولاتی را به خود دیده است.

یکی از اندیشمندان علوم سیاسی و اندیشه سیاسی که دغدغه اخلاقی‌کردن یا اخلاقی‌ترکردن لیبرالیسم و تحولات جوامع سرمایه‌داری را پیگیری کرده است و به‌ویژه به قانون‌اساسی و قوانین ایالات متحده توجه دارد جان رالز است. با وجود تمایزات دو نظام اندیشگی و اهداف برنامه‌ها، آگاهی از استدلال‌ها و پیشنهادهای رالز مفید و یاری‌رسان است و مشهورترین تلاش نظری معاصر محسوب می‌شود. بنابراین این ایده یا فرض که الگو، یا نیاز به تدوین الگو، خاص وضعیت کنونی جمهوری اسلامی است، اندکی قابل تأمل است؛ چون مبانی الگوهای توسعه در دنیا حداقل در حوزه نظری و روشنفکری در فضایی جریان دارد که با برخی مبانی و اهداف الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی مشترک است.

رالز به نوعی کوشید از ایده‌های چپ برای آسیب‌شناسی لیبرالیسم کمک بگیرد؛ به‌عبارت دیگر در میانه لیبرالیسم و سوسیالیسم سیر کرده است. او با سودانگاری و توجه صرف به منافع «فرد» مخالفت می‌کند و «خیر جمعی» را مورد توجه قرار داده است و معتقد است که سودانگاری لیبرالیسم منجر به تضعیف بیشتر ضعفا می‌شود. به‌همین دلیل عدالت را در ارتباط با مفهوم انصاف (Fairness) قرار می‌دهد. او معتقد

اســت تأمین معیشت همه افراد جامعه ضروری اســت و این امر باید در صدر اهداف مدیریت سیاسی‌اقتصادی باشــد، همچنین معتقد است سیاست‌گذاری باید به گونه‌ای باشــد که تک‌تک افراد جامعه به‌صــورت منصفانه امکان بهره‌مندی از دســتاوردهای تولیدی و اجتماعی را داشــته باشند. درواقع این کافی نیست که در جامعه بیمارستان، رســتوران‌ها، هتل‌ها یا مراکز تفریحی متعدد و مجلل وجود داشته باشد؛ بلکه مهم این اســت که همه امکان اســتفاده از آن‌ها را پیدا کنند و اگر شــرایط بسته شد «نافرمانی / قانون‌شکنی مدنی» برای افراد یک حق است. برای این‌که چنین وضعیتی به وجود آید باید قوانین عادلانه‌ای وضع شود و آن‌ها اساس قرار گیرند. حال چه قوانینی عادلانه‌ای؟ قوانینی که در وضعیت عادلانه به‌وجود آمده باشــند و این وضعیت، شرایطی است که قانون‌گذاران نسبت به منافع و مضار خود بی‌خبر باشند: وضعیت بی‌خبر. قوانینی که از این وضعیت به‌وجود می‌آید، مبنای یک پیمان اجتماعی / قرارداد اجتماعی قرار می‌گیرد که قرار است عادلانه باشد. دو اصل عدالت رالزی عبارتند از:

۱- بیشترین میزان آزادی سازگار با آزادی دیگران

۲- تبعیض، زمانی روا است که به نفع ضعیف‌ترین اقشار جامعه باشد.

این مباحث در دانش حقوق و قانون‌گذاری مؤثر افتادند که ایجاد عدالت منوط به تصویب قوانین عادلانه برای ایجاد شرایط برابر است. نمونه بارز این امر تصویب قانون یا میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در ۱۹۶۷ به تصویب رسید که ما هم در اواسط دهه پنجاه آن را پذیرفتیم. هدف این میثاق هم همان آرمانی اســت که در اندیشه سیاسی پیگیری می‌شد و می‌شود؛ یعنی «ایجاد شرایط برابر» برای پیشــرفت و تعالی همگان. درواقع اگر قرار اســت تبعیض به توانمندی اقشار ضعیف منجر شود، پذیرفتنی است. به عبارت دیگر، خودش عمل خیر است. خیر عملی است که برای دیگری صورت می‌گیرد.

جمع‌بندی مباحث من تا این‌جا این است که در حال حاضر مبانی و اهداف الگو از جمله اهداف مشهور و مورد بحث در اندیشه سیاسی به معنای کلی و در سطح جهانی است و از این زاویه خیلی هم بومی نیست؛ اگرچه در مواردی ویژگی‌های ظرف را به خود می‌گیرد، چون همه الگوها نسبت به محیط حساس هستند.

ر- چند نکته/ نقد کارکردی- ساختاری

۱- این طرح / الگو و پیگیری آن خیلی سیاسی است؛ به این معنا که خیلی دولتی اســت و همراهی نخبگان و مجامع دانشــگاهی با آن جدی نیست؛ ولی برای موفقیت نیازمند اجماع نخبگان است. اگر این اتفاق نیفتد و صرفاً به مثابه استراتژی دولتی تعبیر شــود، به بیان دوســرتویی (Michel de Certeau) با مقابله یا تاکتیک جامعه مدنی و نخبگان مواجه خواهد شد و از محتوا تهی می‌شود.

۲- در لایحه باید جدای از نقش دولت به‌عنوان پیشران پیشرفت، به نقش نخبگان بیشــتر توجه شــود، درحالی‌که در لایحه اشاره خاص به توجه به نخبگان نشده است؛ درحالی‌کــه نخبگان نقش جدی در پیشــرفت دارند. اگر قرار باشــد انقلاب علمی، به معنای کوهنی، صورت بگیرد، باید انباشــت ادبیــات صورت گیرد و نقش نخبگان در این حوزه جدی است. اگر انقلاب علمی صورت گیرد همه حوزه‌های دیگر دومینووار تغییر می‌کنند.

۳- مســأله امت‌محوری / ملت‌باوری؛ این شــکاف در لایحه هست و این واقعیت را باید در برنامه‌های توســعه جدی دید و برایش راه‌حل ارائه داد. منطبق‌کردن رهبری سیاسی و تمدنی و تدوین آن در یک لایحه آسان نیست.

٤- این لایحه را باید مجمع تشخیص در قالب سیاست‌های کلی نظام تصویب کند نــه مجلس. به‌علاوه این‌که این متن ماهیت قانونی ندارد و به جرأت می‌توان گفت در آن «تفسیرپذیری» جایگزین «عمومیت‌بخشی» شده است.

۵- مســأله هویت‌ملــی که پایه همه مباحث دیگر اســت، مســأله‌ای مثــل زبان یا ظرفیت‌هایی مثل ایران فرهنگی که باید دیده شــوند، کم‌پیدا هســتند. باید هویت ملی قوی باشد تا سیاست پیشرفت، جدی گرفته شود. الگو، با این ترکیب و مباحث کلی و اخلاقی، چه فرقی با قانون‌اساسی و ترجمه فارسی آیات و روایات دارد؟ اگر قرار است بعد از آن‌همه تلاش‌ها و سمینارها این چند صفحه حاصل آید، بعید است نیازمند این تلاش‌ها و ساختارها باشد.

٦- با احترام به تلاش‌هایی که انجام شــده اســت، تدوین‌کنندگان باید طراحی و مدیریت الگو برایشــان مســأله اول و اصلی باشد. به قول معروف «کمال انقطاع الیک» باشند، نه این‌که حضور در این چنین جایگاهی به امید صعود به جایگاه‌های دیگر باشد؛ چون به اندازه کافی جایگاه خطیری هست.

پرسش و پاسخ

- پرسش: تاریخ سازنده بنیان‌های فکری و فرهنگی ملل و تمدن‌ها است. ایران چه قبل و چه بعد از دوره اسلامی یکی از پیشگامان اصلی در زمینه پیشرفت و توسعه و درواقع یکی از شاخص‌های تمدن طلایی بوده است. هنگام جنگ ایران و یونان در زمان خشایارشـــاه، ایرانی‌ها به یونان حمله می‌کنند و جامعه یونانی دچار تنش و بحران‌های سیاسی می‌شود. یونانی‌ها در جنگ زمینی شکست می‌خورند، اما در جنگ دریایی و یک حمله غافلگیرانه کشتی‌های ایرانی را منهدم می‌کنند. پاروزنان آن‌ها بردگانی بودند که از نظر جایگاه طبقاتی و اجتماعی جایگاهی نداشـــتند. اما وقتی بر ایران غلبه می‌کنند از جایگاهی خاص در سیاســـت برخوردار می‌شـــوند و در فعالیت‌های سیاســـی شـــرکت می‌کنند و اندیشـــه و مفهوم دموکراسی احیا می‌شود؛ نشســـت‌های غیررسمی رسمیت می‌یابند و آکادمی‌های افلاطونی شکل می‌گیرند. در همین‌جا تفکر فلســـفه سیاســـی صرفاً با یک بحران و اتفاق تاریخی خاص شکل می‌یابد و یونان از جایگاهی خاص بهره‌مند می‌شود. در اندیشه‌های فلســـفی، در هر دوره‌ای از طرف اندیشمندان مدینه‌هایی تعریف و مفاهیمی مثل عدالت‌ورزی مطرح می‌شـــد. پس از تســـخیر یونان اندیشه‌های یونان دچار افول می‌شـــوند و مراحل فکری دیگری بازتـــاب می‌یابند. جریان کلبیون و دیدگاه‌های عدالت‌گرایانه و عدالت‌خواهانه که صرفاً مطرح می‌شوند و تأثیری که بر رواقیون و سیســـرون ایجاد می‌کنند و در واقع مفاهیـــم عدالت‌گرایانه و عدالت‌خواهانه و دیدگاه‌هایی که در عرصه عدالت‌گرایی و عدالت‌خواهی مورد خواست جامعه روم باستان آن زمان بوده است، تأکید می‌شود. در طول هر یک از این مراحل تاریخی، جریان‌های خاص فکری و علوم‌انسانی متولد می‌شوند و بازتاب می‌یابند. تاریخ، سازنده بنیان‌های فکری ما است. اسلام در یک دوره از تاریخ خلافت عباسیان در یک زمینه فکری و طلایی از پیشرفت برخوردار بود و علوم اسلامی در حوزه‌های مختلف رشد داشـــتند. در حوزه پزشکی ابن‌سینا را داشتیم و در حوزه‌های فقهی سرآمد اندیشمندان بودند؛ ولی چرا یک‌باره جریان فکری اسلام در قرون وسطی دچار افول شد؟ گرایش و محدودکردن افکار دینی در زمینه دنیوی و اخروی بودن یکی از موضوعات اصلی است، یعنی بسط‌دادن اندیشه‌ها صرفاً به مباحث اُخروی. این‌گونه مسائلی در حوزه فلسفه هست که درنهایت در قرون وسطی یک نهضت

ترجمه شکل می‌گیرد. این نهضت ترجمه، فلسفه اسلامی را از افکار اندیشمندانی مثل سقراط و افلاطون متأثر کرد. مسائل فلسفی در حوزه مسائل دنیوی است و به آخرت ربطی ندارد. درنتیجه از دیدگاه اندیشمندان ما مورد نقد قرار می‌گیرد و باعث می‌شود دین به عنوان یک مسأله که از پشتوانه قوی سیاسی هم برخوردار است، نتواند دیدگاه دنیوی را جامعیت بدهد. نهضت اخباریون و نهضت‌های دیگری از جایگاه فلسفی بیشتری به آن توجه می‌کردند. حوزه دین‌شناسی و دین‌داربودن، دو مسأله جداگانه‌اند. برای این‌که به یک الگوی اسلامی برسیم، باید از یک حوزه دین‌شناسی برخوردار باشیم و در حوزه الگوی اسلامی پیشرفت نظام سیاسی خودمان را از منظر اقتصاد سیاسی در نظر بگیریم؛ چراکه اقتصاد سیاسی بیانگر شکل حاکمیتی یک نظام است. وقتی شکل حاکمیتی نظام سیاسی را بشناسیم، بهتر می‌توانیم در حوزه مدل اسلامی پیشرفت نظر خودمان را ارائه بدهیم.

دکتر فاضلی

یکی از کاستی‌های این الگو یا لایحه بی‌توجهی به هویت ملی، زبان فارسی، میراث فرهنگی و تاریخی است. تأثیر فکر ایرانی بر یونان نکته دیگری است که به بحث ما مربوط نیست. توسعه غرب ازپیش‌تعیین‌شده، آگاهانه و همراه با دستورالعمل نبوده است. به بیان وبر، توسعه غرب توسعه‌ای ناشی از عمل ناخواسته مؤمنانه است که درنهایت سرمایه‌داری شکل گرفت و آن شد که الان شاهدیم. در جمهوری اسلامی ایران نمی‌توان چندان از تجربه غرب استفاده کرد، زیرا ماهیت و ساختار خاص خودش را دارد که در بالا اشاراتی کردیم.

- پرسش: در زمینه الگوی پیشرفت باید گفت که صرفاً در حد حرف و بحث است؛ در حالی که ما نیاز به عمل داریم و این مهم است.

دکتر فاضلی

آینده ایران و ملت مهم است. در ادبیات علوم سیاسی نیز گفته می‌شود که دولت‌ها باید پیرامون آینده لفاظ باشند و حداقل در فضای حرف به این نتیجه برسند که اشتباه

کرده‌اند یا راه‌شـــان درست است و باید استوار باشـــند. اما تنها چیزی که اکنون بر این الگو حاکم اســـت، نوعی دســـتورالعمل و نگاه اخلاقی است. بهتر است درباره آن فکر کنیم. تفکر نوعی لفاظی ذهنی است. جامعه به‌مثابه هویت جمعی باید درباره آینده‌اش فکر کند و حرف بزند. الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت پیشینی است و برای آینده است.

- پرسش: طبق گفته شما جمهوری اسلامی ایران یک نظام ویژه است و نمی‌توانیم از تجارب دیگران اســـتفاده کنیم. اما ســـؤال این‌جا اســـت که مگر تاکنون استفاده نکرده‌ایم؟ منشـــأ قانون‌اساسی کجا است؟ فرانســـه و بلژیک. آموزه‌های آن مدرن اســـت (تفکیک قوا، نظارت بر قوا، شـــوراها) . نویســـنده‌های آن فارغ‌التحصیلان غرب هستند. ساختارهای آن ساختار فضای مدرن است. شاید ما حوزه‌های افتراق جدی با غرب داریم؛ اما حوزه اشـــتراکات در اســـتفاده از تجارب غرب با وجود انکار، وجود دارد. خودروی ملی ما کجایش ملی است؟ در حوزه اندیشه و مفاهیم همه را از غرب می‌آوریم و اســـلامی، ایرانی و بومی را به آن می‌چســـبانیم. سؤال بعدی: آنچه درباره الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت رخ داده و در آن خطر احساس می‌کنم، این اســـت که محور تدوین الگو، افرادی از رشـــته‌هایی غیرعلوم‌سیاسی شدند و کناره‌گرفتن متخصصان علوم انسانی یک خطر بزرگ است. هیچ دانشی به اندازه علوم سیاسی صلاحیت حضور در این حوزه را ندارد؛ چون هیچ دانشی به این اندازه از دانش‌های دیگر بهره‌مند نمی‌شود و تعصب دیگر رشته‌ها را ندارد و متواضع نیست. چه خطری وجود دارد اگر متخصصان رشته‌های دیگر (پزشکان، مهندسان، طلاب و مانند آن) میدان‌دار تدوین بشوند؟

دکتر فاضلی

جمهوری اســـلامی ایران به دلیل ماهیتی که دارد ممکن اســـت نتواند از الگوهای توسعه استفاده کند؛ چون هویتش متفاوت است. الگوی توسعه عرفی است، ملی است، تمدنی نیســـت. الگوی توســـعه مکانیکی است، اما جمهوری اســـلامی ایران ارگانیک اســـت. الگوی توسعه اســـلامی‌ایرانی شـــیعی با توجه به قرائت ولایت فقیه، از جهت نظری متفاوت اســـت. تاکنون اگر اســـتفاده‌ای شـــده در حد تکنولوژیک بوده است. ما در قانون‌اساســـی هیچ‌جا تصریحی به تفکیک قوا نداریم، فقط اشاره شده است که قوا

جدا کار کنند. درباره اســتفاده از برخی دستاوردهای تکنیکی غرب، باید گفت از آن‌ها به‌مثابه روش استفاده شده است؛ اما این به معنای پذیرش مبانی و از همه مهم‌تر لوازم آن نیست.

قانون‌اساســی ما توسط فقها تدوین شــده است و متفاوت از پیش‌نویسی است که دولت موقت نوشته بود؛ درواقع دیگر ارتباطی با آن ندارد. نقش دکتر بهشتی در نوشتن آن کلیــدی بود و ایشــان در تدوین اصل ولایت فقیه، شــوراها و غیره نقش اصلی را داشــتند. شورا نیز در قانون‌اساسی ما ربطی به مفهوم شورا (council) در غرب ندارد. شورا در قانون‌اساسی معادل مفهوم اسلامی و قرآنی شورا است و قدرت اجرایی ندارد و فقط ناظر اســت. مبنای جمهوری اســلامی ایران و غرب متفاوت اســت. در تدوین الگو و این‌که اســتادان علوم سیاسی نقشی ندارند، به نظرم این مسأله باعث عوام‌زدگی می‌شود. وقتی جامعه دانشگاهی با جایی قهر کند آن‌جا عوام‌زده می‌شود، یعنی به مسائل پیچیده پاسخ ساده می‌دهند. نظام جمهوری اسلامی ایران، برای نظام بین‌الملل یک نظام مطیع نیست و مسأله توسعه در آن پیچیده است؛ زیرا در منطقه حساسی است و مسأله عنصر خارجی و نیروهای فرامنطقه‌ای هم بســیار مهم و تأثیرگذار اســت که من به آن اشاره‌ای نکردم.

نشست
پنجم

فرصت‌ها و موانع فرهنگ سیاسی برای الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت

سخنران: دکتر امیر دبیری‌مهر
تاریخ: ۳ تیر ۱۳۹۳

قبل از هرچیز باید به این پرسش پاسخ داد که در الگوی اسلامی‌ایرانی اساساً معنای این الگو چیســت؟ به چه درد ما می‌خورد؟ نســبت آن با پیشــرفت و توسعه ایران در چیست؟

با توجه به ســخنان مســئولان دولت یازدهم، تاکنون ۵ برنامه توسعه در جمهوری اســلامی ایران اجرا شده است، اما به هدف نرســیده‌اند. پس از ٤ برنامه متوجه شدند که نیاز به چشــم‌انداز دارند، زیرا برنامه بدون چشم‌انداز به جایی نمی‌رسد. برنامه‌های توســعه در ایران از ســال ٦٨ به بعد دارای جهت‌گیری‌هایی بودند که لزوماً مکمل هم نبوده‌اند. برنامه اول درباره توســعه صنعتی بود، برنامه دوم کشاورزی، سوم تولید انبوه و الی‌آخــر. درنهایت در حال حاضر ایران وضع مطلوبــی از نظر ثبات اقتصادی ندارد و طرح اقتصاد مقاومتی نیز ناظر به همین اســت. اقتصاد ایران بسیار شکننده است و با کمترین تکانی دچار بحران می‌شــود؛ تا جایی‌که بحران هســته‌ای و تحریم‌ها و نوسان قیمت ارز، تقریباً همه‌چیز کشور را به هم زد.

درنتیجه در ســال ۱۳۸۳ چشــم‌انداز ایران ١٤٠٤ طراحی و ابلاغ شد. اما متأسفانه شــروع چشــم‌انداز نیز مصادف با روی کار آمدن دولتی شــد که خیلی به آن اعتقادی نداشت و این را بارها در مجالس عمومی می‌گفتند؛ به حدی که چندین بار عالی‌ترین مقام کشــور وارد شــد و هشــدار داد که چشم‌انداز مهم اســت و بعد از قانون‌اساسی مهم‌ترین ســند ما اســت. چشم‌اندازی که ۲۰ ســال برای اجرای آن طراحی شده بود، ۹ ســالش را به سختی گذراند. حین اجرای چشــم‌انداز در سال‌های اخیر، بحث الگو و پارادایم توســعه به‌درســتی شــکل گرفت. اما باید دید تفاوت الگو با چشــم‌انداز و برنامه‌های توسعه چیست؟

به نظر من برای الگو می‌توان از معادل ســبک و اســتایل اســتفاده کرد. در نتیجه

ســؤال این‌جا است که اگر می‌خواهیم به توسعه در چارچوب چشم‌انداز و برنامه‌های پنج‌ساله برسیم، با چه سبکی باید پیش برویم؟ اگر خواستار رشد ۸درصدی در اقتصاد ایران هستیم، باید به‌طور متوسط هر سال رشد اقتصادی نیم‌درصدی پیدا می‌کردیم، اما نه‌تنها چنین نشد بلکه در سال‌های ۹۱ و ۹۲ رشد منفی هم بود. این به‌معنای فقدان یک الگوی مناسب است.

الگوی اســلامی‌ایرانی پیشــرفت الزاماتی با خود دارد. برای مثال، اگر کشوری مثل ایران خواهان توسعه است باید حتماً عنصری مثل سیاست خارجه را به‌صورت جدی در نظر بگیرد. ما باید الگویی داشته باشیم که این ملاحظات را در نظر بگیرد، اما تاکنون از آن غفلت شده است. اما اراده و عزم جدی برای اجرای آن در کشور به وجود آمده است که امیدواریم شعارزده، دولتی‌زده و حکومتی‌زده نشود و با اجماع نخبگان متعهد و دلسوز کشور بتوانیم به الگویی برسیم که بتواند برنامه‌های توسعه و چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ را تحقق ببخشد.

در بحث بنده درباره رابطه فرهنگ سیاســی و الگوی اســلامی‌ایرانی پیشــرفت، نخست باید سؤالاتی را مطرح کرد تا در ادامه به آن‌ها بپردازیم:

۱. آیا فرهنگ سیاسی نسبت و پیوندی با توسعه و پیشرفت دارد؟ به عبارت دیگر آیا توسعه الزاماتی از سنخ فرهنگ سیاسی دارد؟
۲. چه تصور و فرضیه‌ای از رابطه فرهنگ و توســعه داریم؟ آیا فرهنگ و توســعه رابطه تقدم و تأخر دارند یا امتزاج و هم‌آوایی؟
۳. آیا فرهنگ به معنای عام و فرهنگ سیاسی ایرانیان به معنای خاص، ممد توسعه است یا مخل آن؟
۴. کدام معنا از توسعه با کدام معنا از فرهنگ در ایران سازگاری دارد؟
۵. آیا توسعه به شناخت و کنش سیاسی جامعه و حکومت وابستگی دارد؟

هر کدام از این پرســش‌ها می‌توانند نقطه عزیمت یک پژوهش در علوم سیاســی باشند و حتی می‌توان به آن‌ها پرسش‌های دیگری هم افزود، اما ما بحث‌مان را محدود می‌کنیم و من مجموعه آنچه را در ذهن‌مان در این‌باره وجود دارد، در دو موضوع اصلی ارائه می‌دهم:

۱- تصــورات متقابل جامعــه و حکومت از مفاهیم کلیدی سیاســت (قدرت، دولت، مشارکت، امنیت، آزادی، رفاه و عدالت) چیست؟

به عقیده من، این مفاهیم هفت مفهوم اساسی عالم سیاست هستند و کل دانش سیاسی حول این هفت مفهوم می‌چرخد و اهرم‌های اصلی مدیریت سیاسی و عالم قدرت هستند. منطق ذهنی من از دنیای سیاست در فضای بین جامعه و دولت است. هرچه در دنیای سیاست رخ می‌دهد در زمینی است که یک سوی آن حکومت است و سوی دیگر آن جامعه قرار دارد که حوزه‌های مشترکی نیز با هم دارند. این‌که جامعه و حکومت از این مفاهیم چه تصوراتی دارند، موضوعی است که فرهنگ سیاسی را به‌صورت عینیت‌یافته، در حوزه‌های شناختی و معرفتی، پیش روی ما قرار می‌دهد. بنابراین باید در گزاره‌های زیر تأمل کرد.

آیا این تصورات همگون و همگرایند یا متضاد و مخالف؟

آیا این تصورات که منشأ رفتارهایند و در فرآیند تاریخی ساختارهای اجتماعی و تجارب جمعی به دست آمده‌اند، با توسعه پیوندی دارند یا خیر؟

آیا این‌که مردم جامعه از قدرت چه تعریفی دارند، با توسعه ارتباط دارد یا خیر؟

آیا این‌که حکومت چه تعریفی از قدرت دارد در پیشرفت و توسعه تأثیرگذار است یا خیر؟

و در نهایت این‌که ما دولت را چگونه تعریف می‌کنیم؟

مفروض من این است که آن‌ها با هم ارتباط دارند و یکی از عواملی را که باعث درجازدن برنامه‌های توسعه در کشور شده است، باید در همین حوزه‌ها جست‌وجو کرد؛ یعنی فقدان پاسخ‌های روشن و دقیق به این پرسش‌های کلیدی. بنابراین مسأله و مشکل اول در نسبت فرهنگ سیاسی و پیشرفت است.

۲- فقدان الگوی نظری درباره رابطه فرهنگ و توسعه. ما در نسبت این دو مفهوم کلیدی دچار نوعی دور باطل شده‌ایم.

عده‌ای توسعه را به هر قیمتی، حتی به بهای هجمه به فرهنگ می‌خواهند؛ مانند روشنفکران غرب‌گرا. عده‌ای نیز در صیانت از فرهنگ قید توسعه را زده‌اند و توسعه‌ستیز شدند و معتقدند؛ اصل این است که فرهنگ و سنت حفظ شود و ما نمی‌خواهیم زیست‌بوم جدیدی طراحی کنیم. آن‌ها با اندیشه‌های نو مخالفند و نمی‌خواهند نظم حاکم را به هم بزنند. این گروه فرهنگ‌شان را دوست دارند؛ اما مهم این است که تمام گزاره‌های فرهنگی‌شان لزوماً ممدوح نیست. این‌ها توسعه را یک نیاز کاذب و انحراف بزرگ وارداتی می‌دانند که زندگی را از اصالت و معنویت تهی کرده است،

مانند واپس‌گرایان سنت‌مدار. تعصب این دسته در چنین موضع و عقیده‌ای است که از همه مؤلفه‌های فرهنگی دفاع می‌کنند.

بنابراین می‌توان گفت گروه اول مفتون صنعت و مدرنیزاسیون و گروه دوم مملو از نفرت از صنعت و مدرنیزاسیون هستند. به گمان من هر دوگروه انسان‌نامَدارند و خدمتی به انسان نمی‌کنند. دسته اول در کشور ما اغلب اپوزیسیون بوده‌اند، اما گروه دوم اغلب و همیشه در قدرت بوده‌اند، نه بدین‌معنا که قدرت در ایران واپس‌گرا است، که این امر از دوگانه‌های تراژیک ما است. برای مثال پس از انقلاب بحث برنامه‌های توسعه در اوایل دهه ۶۰ مطرح شد، اما به دلیل فضای مخالفت حاکم در جامعه، نخست‌وزیر وقت جرأت ارائه آن را به مجلس پیدا نکرد. عده‌ای معتقد بودند که برنامه توسعه به معنای دخالت در کار حضرت باری‌تعالی و برهم‌زدن قضا و قدر الهی است؛ زیرا به زعم آن‌ها برنامه‌ریزی توسعه هم خلاف شرع است و هم مغایر سنت‌های الهی و قواعد طبیعت آن‌ها را بر هم می‌زند (طوفان، سیل، زلزله، قهر خدا و غیره). متأسفانه این افراد همچنان تأثیرشان را می‌گذارند و با زبان‌بازی‌های مختلف، چوب در چرخ توسعه و پیشرفت کشور می‌گذارند.

وقتی می‌گوییم جامعه و حاکمیت، منظورمان از جامعه و حاکمیت چیست؟ جامعه شامل توده‌ها، عامه مردم، نخبگان به معنای عام، متخصصان و تکنوکرات‌ها، اقشار و طبقات است و حاکمیت شامل حکومت، دولت، نظامی‌ها و صاحبان نفوذ.

این‌که این دو، یعنی حاکمیت و جامعه، درباره مفاهیم کلیدی چگونه می‌اندیشند، به فرهنگ سیاسی بازمی‌گردد و این‌که چگونه باید بیندیشند، مربوط به پیشرفت و الزامات فرهنگی آن است. فرض من این است که بین این دو مسأله، یعنی فرهنگ سیاسی و الزامات آن در فرآیند پیشرفت، شکاف وجود دارد. به‌عنوان مثال می‌توان به پیامک‌های طنزی که ساخته می‌شوند اشاره کرد که از فرهنگ سیاسی ما غبارزدایی می‌کنند و بسیار قابل تأمل هستند و علت این‌که به آن‌ها می‌خندیم این است که بر واقعیت‌های تلخ جامعه دلالت می‌کنند. در این‌جا کمی درنگ بر مفاهیم اصلی بحث ضروری است.

توسعه تعاریف گوناگونی داشته است و دارد. اما مسأله مهم این است که تأمین رفاه، امنیت و آزادی در گرو توسعه است. در عین حال توسعه انسان‌مدار است؛ از این رو آمارتیا سن معتقد است توسعه به معنای توانایی و توانمندی با محوریت انسان است. به عقیده من نیز توسعه به وضعیتی گفته می‌شود که شهروندان از امنیت، رفاه و آزادی

برخوردارند و برای ارتقای قدرت ملی در همه زمینه‌ها و مبتنی بر منافع ملی به تعامل سازنده با جهان می‌پردازند. این تعامل تمام ابعاد را شامل می‌شود (گردش‌گری، مبادلات تجاری، سیاست‌خارجی، همکاری‌های هنری و غیره). توسعه از طریق به‌کارگیری «علم تجربی در عقل»، «عقل در شـــناخت» و «دموکراسی در به‌کارگیری قدرت» در تمشیت فردی و عمومی حاصل می‌شود. توسعه مد نظر ما، توسعه همه‌جانبه و پایدار مبتنی بر علم تجربی و عقل و دموکراسی است.

در معنـــای فرهنـــگ باید به انواع فرهنگ توجه کرد. یکـــی از آن‌ها فرهنگ متعالی ارزشی و هنجاری است که غالباً در پس ذهن ما این عرصه از فرهنگ معنا دارد. یعنی فرهنـــگ یک بار معنایی مثبت دارد؛ درحالی‌که لزوماً در عالم واقع بار معنایی آن مثبت نیست. دیگری فرهنگ عادی، عمومی و جاری است و سوم ذخایر فرهنگی است.

برخی تعاریف از فرهنگ عبارتند از:

بروس کوئن: مجموعه ویژگی‌های رفتاری و عقیدتی (شناخت و کنش) و اکتسابی

ساموئل کینگ: مساعی بشر برای تطبیق‌یافتن با محیط خود و اصلاح طرز زندگی (البته این تعریف بیشتر به تمدن نزدیک است تا فرهنگ).

نیم‌کوف (جامعه‌شـــناس آمریکایی): عصاره زندگی اجتماعی. فرهنگ ما را قدرت روزافزون می‌دهد، دامنه زندگی را بسط می‌دهد و خود نیز بسط می‌یابد.

تایلور: مجموعه پیچیده‌ای از علوم، دانش، مقررات، آداب، رســـوم، ســـنن، هنرها، اعتقادات و قوانین. همه آموخته‌ها و عاداتی که یک انسان به‌عنوان عضو جامعه دریافت می‌کند (او عام‌ترین تعریف از فرهنگ را ارائه داده که جامع است اما مانع نیست).

ســـاپیر: نظامـــی از رفتارها که جامعه بر افراد تحمیل می‌کنـــد و نظامی ارتباطی که جامعه بین افراد برقرار می‌کند.

به‌طور کلی می‌توان فرهنگ را میراث اجتماعی زندگی انســـان دانســـت که ما را از حیوانات متمایز می‌کند و منحصر به انسان است و تفکر و قدرت یادگیری، حوزه علم و آموزش، تکلم، ارتباطات و زبان، تکنولوژی به‌معنای به‌کارگیری دانش برای بهزیستی و رفاه و اجتماعی‌بودن و مدنیت را شامل می‌شود.

تقدم و تأخر فرهنگ و توسعه

عده‌ای که به رابطه بین فرهنگ و توسعه اعتقاد دارند دو دسته هستند:

دسته اول کسانی‌اند که به تقدم فرهنگ بر توسعه معتقدند و می‌گویند ما باید توسعه‌ای به قامت فرهنگ‌مان طراحی کنیم؛ این همان نگاهی است که الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت دارد. این گروه معتقد است فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌های مثبت و متعالی است و هرگونه پیشرفتی باید مبتنی بر آن باشد. این رویکرد از منظر جامعه‌شناختی مبتنی بر نظریه کنش‌مدارانه است و انسان را صاحب قدرت، توانایی، اختیار و محور جریانات اجتماعی و تحولات فرهنگی می‌داند.

گروه دوم به تقدم توسعه بر فرهنگ اعتقاد دارد و معتقد است که توسعه با برخی ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگی در تضاد است و برای تحقق توسعه باید به اصلاح فرهنگی روی آورد. این رویکرد مبتنی بر نظریه ساختارگرایی در جامعه‌شناسی است. باید فرهنگ را به قامت توسعه طراحی کنیم، مانند جریان روشنفکری.

در نقد رویکرد اول که دچار نوعی فرهنگ‌زدگی است می‌توان گفت توسعه نمی‌تواند کاملاً مبتنی بر فرهنگ باشد؛ زیرا فرهنگ واجد عناصر مخل و مخرب نیز هست. در فرهنگ ما نیز همه عناصر فرهنگی معین توسعه نیستند و به طور همه‌جانبه نمی‌توان به آن‌ها تکیه کرد. مثل کم‌کاری، خرافات در حوزه فرهنگ عمومی، رانندگی و غیره. در حوزه فرهنگ سیاسی نیز چنین آسیبی وجود دارد، برای مثال تصورات ما از قدرت چگونه است؟ تصور عمومی ما از حکام در فرهنگ سیاسی ایرانیان این است که آن‌ها غاصبان قدرتند که قدرت را قاپیده‌اند. از هزار سال قبل در فرهنگ سیاسی ما مدل هژمونی قهر و غلبه بوده است. حکومت نیز به مردم به چشم محروم‌ماندگان از قدرت نگاه می‌کند. «پیوند دولت‌ملت» هنوز کاملاً محقق نشده است که نشان‌دهنده مشکل جدی در فرهنگ سیاسی ما است. ما هنوز در تلقی از آزادی، که مهم‌ترین مفهوم در علوم سیاسی است، مشکل داریم. مصداق آن نیز حضور زنان در استادیوم‌های ورزشی، نوع پوشش، تجمع، اکران فیلم، تماشای فوتبال و غیره است که به‌عنوان معضل هرازگاهی در جامعه ما مطرح می‌شود. در حوزه رفاه، عدالت، مشارکت، قدرت و دولت در فرهنگ سیاسی هم بین مردم، هم بین حکام و هم بین مردم و حکام تضاد جدی داریم. در کمتر جامعه توسعه‌یافته‌ای در مورد بدیهیات، این اندازه اختلاف نظر وجود دارد.

در نقد رویکرد دوم که توسعه‌زدگی خوانده می‌شود می‌توان گفت توسعه در چارچوب فرهنگی معنا می‌دهد. توسعه انسان‌مدار است. توسعه خودش هدف نیست،

بلکه حتماً باید بر مدار انسان تعریف شود؛ زیرا انسان در حوزه فرهنگ است که تنفس می‌کند. این فرهنگ است که به توسعه جهت و چارچوب می‌دهد. به عنوان مثال می‌توان به حوزه معماری در تهران اشاره کرد که در این مسأله ما دچار خسارت و توسعه‌زدگی شده‌ایم. این امر نه‌تنها زندگی را بهتر نکرده، بلکه با حاشیه‌هایش آرامش ما را گرفته است. ما کاملاً در این حوزه به شکل کورکورانه از غرب تقلید کرده‌ایم؛ غافل از این‌که این امر در مغرب‌زمین هم کارکرد دارد و هم با فرهنگ مغرب‌زمین سازگار است؛ اما در ایران نه با جغرافیا، نه با بحران‌ها، نه با محیط‌زیست و نه با فرهنگ سازگار نیست (جای پارک، مشکل فشار آب، مشکل قطعی برق، آسانسورها، فناوری‌ها همسو نیستند و غیره) . این از اثرات توسعه‌زدگی در یک حوزه مشخص یعنی معماری است.

علاوه بر این، طرح موانع فرهنگی توسعه به عنوان برخی مفروضات فرهنگی که ریشه در ذهن و اندیشه ایرانی دارد، صحیح نیست. برخی معتقدند علت دست‌نیافتن به توسعه این است که فرهنگ ما مخل توسعه است، درحالی‌که این تفکر غلط است و همه آن مخل نیست؛ مثل ضعف در کار جمعی که غلط است و ایرانی‌ها در این قضیه می‌توانند موفق شوند. همه مؤلفه‌های فرهنگی منفی نیستند و اصول فرهنگی باید از خرافات و عادات تفکیک بشوند. خرافه‌گرایی در این میان ضدتوسعه و پیشرفت است و باید جریان خرافه‌ستیزی شکل بگیرد. چون جامعه ما دینی است، خرافات اغلب وارد حوزه باورهای دینی می‌شوند؛ تا آن‌جا که بسیاری از باورهایی که ما به‌عنوان دین به آن‌ها عقیده داریم، خرافه‌اند و ربطی به دین ندارند. رواج سنت نقلی به جای عقلی، فرهنگ قضاوقدری، فقدان اجماع، خودکامگی، خشونت، توطئه و تزویر از جمله دیگر مؤلفه‌های ضدتوسعه فرهنگ ایران هستند.

همچنین باید به خدمات توسعه و اقتصاد به فرهنگ هم توجه کرد. هم فرهنگ به توسعه می‌تواند کمک کند و هم توسعه به فرهنگ. اصلاحات و تغییرات فرهنگی براساس الگوهای توسعه نیازمند حداقلی از رفاه و آسایش است.

مصادیق برای انواع فرهنگ‌ها در جامعه:

الف) فرهنگ ارزشی و هنجاری: معماری تهران

ب) فرهنگ عادی و ناهنجار: قانون‌گریزی، کم‌کاری، پارتی‌بازی، ترجیح منافع فردی و قومی بر منافع ملی (به عقیده دکتر سریع‌القلم)، نادیده‌گرفتن نهادسازی و مخالفت با قدرت متمرکز کارآمد (به عقیده دکتر شکیبی استاد دانشگاه لندن)

ج) ذخایر فرهنگی: مثل دین. در چارچوب توسعه‌خواهی به نفی فرهنگ می‌پردازند و پشت آن دین را مورد هجمه قرار می‌دهند.

بـه عقیده این‌جانب دین به توسـعه کمـک می‌کند؛ زیرا هیـچ ملات قوام‌بخش اجتماعی همچون دین در جامعه نمی‌بینم. جامعه ما را همین دین نگه داشـته اسـت. ملی‌گرایی و دین‌باوری در فرهنگ ایرانی‌اسلامی ما متمایز نیستند و حامل این فرهنگ، زبان و ادبیات فارسـی اسـت. نظام اجتماعی ما هم قبل از اسلام و هم قبل از انقلاب دین‌پایه و دین‌باور بوده و هست.

فضای فکری غالب روشنفکری از مشروطه تاکنون درباره رابطه فرهنگ و توسعه بوده است؛ این‌که مردم ایران نیازمند یک تحول اساسی هستند تا شایسته توسعه بشوند. مردم نیز برای ارتقای فرهنگی همواره به دنبال دولتی مدرن و توسعه‌گرا بوده‌اند. دولت چه خوب و چه بد، برآمده از ملت است. این چرخه معیوب ۱۵۰ سال است که ادامه دارد. اما برای رسـیدن به توسعه، معلوم نیست باید از دولت شروع کرد یا از ملت؟ به عقیده مصطفی ملکیان باید از ملت شـروع کرد. وی به تحول فرهنگی از پایین به بالا عقیده دارد. سید جمال‌الدین اسدآبادی در ابتدا معتقد بود از بالا باید درست شود، ولی در اواخر عمر متوجه شد که توسعه در کشور ما لزوماً از بالا شکل نمی‌گیرد.

در این‌جا لازم است از دو دسته جریان روشنفکری در قبال توسعه نام ببرم:

الف) روشـنفکران تخصصی یا ارگانیک: اسـتادان دانشـگاه که غالباً پیرو مکتب انگلوساکسـون هسـتند، در علوم، کمیت‌گرا و به دنبال محاسـبه و غرب‌گرایند. بین معرفت علمی و سبک زندگی آن‌ها لزوماً ارتباطی وجود ندارد.

ب) روشـنفکران عمومی: برای عبور از این وضعیـت دوگانه و دور باطل نیازمند روشنفکران عمومی هسـتیم. این گروه دغدغه توسعه و پیشرفت دارند. جامعه ایرانی دچار قحطی روشنفکران عمومی شده است. علی شریعتی هنوز نماینده بلامنازع جریان روشنفکری عمومی است که نشان‌دهنده این نکته است که ما در چه برهوتی از حوزه روشنفکری عمومی به سـر می‌بریم. این گروه به مطالعات بین‌رشته‌ای می‌پردازند، در چند حوزه تخصص دارند (فیلم، موسـیقی، دین، تخصص خودشـان و غیره). دنیا را می‌بینند، مسئول و متعهد به جامعه و مردم هستند، دغدغه جامعه و مردم‌شان را دارند، مردم‌گریز نیستند، عوام‌زده نمی‌شوند اما در میان مردم می‌روند و با آن‌ها زندگی می‌کنند و خرافات، انحرافات و نتایج‌شان را می‌بینند، پیرو فلسفه قاره‌ای هستند، خیلی به ادبیات

و هنر توجه می‌کنند، زبان و قلم خوبی دارند و می‌توانند با مردم ارتباط برقرار کنند، بین معرفت و دانش‌شان پیوستگی برقرار است، به دلیل آن‌که در معرض داوری مردم قرار دارند، درون و برون‌شان و علم و عمل‌شان را همسو می‌کنند، نمی‌توانند پز باسوادی و فرهیختگی بدهند، بومی‌گرا هستند ولی جهانی فکر می‌کنند و درنهایت، محلی و بومی عمل و تصمیم‌سازی می‌کنند. ما برای الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت، در حوزه فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ سیاسی به شکل‌گیری یک جریان قوی روشنفکری عمومی نیاز داریم.

یکی از نگرانی‌های من از افزایش سطح تحصیلات جامعه، این است که تعداد روشنفکران ارگانیک رو به افزایش است؛ ولی از درون این گروه لزوماً روشنفکر عمومی بیرون نمی‌آید. درحالی‌که محور طراحی و اجرای الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت، روشنفکران عمومی هستند؛ زیرا این اتفاق از طریق تحصیلات آکادمیک نمی‌افتد، بلکه حاصل ۳۰ سال تربیت است. افرادی مثل آقای مطهری، بهشتی، شریعتی، امام موسی صدر، شایگان و غیره فارغ از مواضع متفاوت‌شان همگی خودساخته بودند و خودسازی کردند تا به این مرتبه از تأثیرگذاری رسیدند.

جریان‌ها و مکتب‌های اقتصادی و روشنفکران این حوزه هم اغلب یا توسعه را قربانی کردند یا فرهنگ را. وضعیت نهادگرایان به‌مراتب بهتر از سه مکتب چپ‌گرایان، طرفداران اقتصاد آزاد و بومی‌گرایان است. آن‌ها به مرزهای روشنفکری عمومی نزدیک شده‌اند و جامعه از این گروه بیشترین تأثیر را گرفته است.

برای رهایی از دوگانه فرهنگ و توسعه باید از نظر جامعه‌شناختی، به سمت تعامل‌یابی گیدنزی برویم. فرهنگ حتماً بر توسعه تاثیر می‌گذارد. در فرهنگ به اصلاحات فرهنگی نیاز داریم. ذخایر فرهنگی را باید باور کنیم. همه مفروضات راجع به فرهنگ، درست نیست. باید توسعه‌گرا باشیم و به لوازم توسعه در حوزه فرهنگ پایبند باشیم و توسعه‌ای متناسب با خودمان طراحی کنیم.

معماری اسلامی‌ایرانی، برای من، شاخص‌ترین نوع معماری است. بناهای خوبی که در کشورمان هستند، مثل مساجد امام و گوهرشاد، تخت‌جمشید، خانه‌های کاشان و باغ‌های شیراز هم شکوه دارند، هم رفاه، هم زیبایی و هم با جنس و روح ما ایرانی‌ها سازگارند. این معماری برای ما الگویی است که نشان می‌دهد ما می‌توانیم معماری بومی داشته باشیم، وگرنه معماری کنونی تهران نه به ما رفاه داده است، نه آرامش و نه نیازهای روحی‌مان را تأمین کرده است؛ نه ساده است، نه زیبا و نه کارآمد. همین

معماری از مصادیق نابسامانی توسعه و فرهنگ در ایران است. درنهایت می‌توان گفت نظام تنبیه و تشویق، قانون و رأفت و غیره می‌تواند سازگاری را به ما برگرداند.

در پایان با اشـاره به کتاب «چرا کشورها شکسـت می‌خورند؟» باید بگویم که به نظر من طرح درسـت مسأله نهادگرایی و نهادسـازی، بسیار می‌تواند به رابطه فرهنگ و توسعه و دغدغه‌های ما پاسـخ دهد. نویسندگان این کتاب، که استادان دانشگاه‌های هاروارد و پرینستون هسـتند، معتقدند آن‌چه کشورهایی را پیشرفته می‌کند، نهادهایی اسـت که مردمان آن‌ها بر اساس فرهنگ‌شان می‌سـازند و آن‌چه باعث توسعه‌نیافتگی می‌شود، غفلت آن‌ها از ایجاد نهادها است. بحث کتاب این است که تمامی کشورهایی که پیشـرفت کرده‌اند، در جزئیات هم نهاد درست کرده‌اند. ایجاد دستگاه شماره‌گیری در بانک‌ها، سیستم اتوبوس‌های تندرو BRT و غیره نمونه‌هایی از نهادسازی در ایران هستند.

پرسش و پاسخ

- پرسش: بحث اقتصاد مقاومتی هنگامی مطرح شد که دولت یازدهم به این مسأله در حوزه اقتصاد اعتقاد چندانی نداشت. چگونه می‌توان این امر را توجیه کرد؟

دکتر دبیری‌مهر

دولت کنونی با ابلاغ سیاسـت‌های اقتصاد مقاومتی از آن اسـتقبال کرد و طرح و برنامه‌هایش را ارائه داد. اقتصاد مقاومتی یک شعار حکومتی نیست؛ بلکه یک واقعیت اسـت. اقتصادی که مبتنی بر روزمرگی نیسـت و ریشـه در منابع داخلی کشور دارد. بـه عقیـده من هر دولتی باید به آن اعتقاد داشـته باشـد. علت این‌کـه دولت قبلی به صراحت چشـم‌انداز توسعه را زیر سـؤال برد، این بود که آن‌ها از نظر ایدئولوژیک به این مسـأله باور نداشتند؛ زیرا موعودگرا بودند و به برنامه هم اعتقادی نداشتند. معتقد بودند به‌زودی حضرت ولی‌عصر ظهور می‌کند و نیازی به برنامه و چشم‌انداز نیست.

- پرسش: اگر به توسعه به شکل همه‌جانبه توجه کنیم، رابطه‌اش با طرح کوچک‌سازی و انجماد دولت چیست؟

دکتر دبیری‌مهر

یکـی از چالش‌های بزرگ توسـعه در ایران، ضعیف‌بودن جامعه اسـت. منابع و

اختیارات در دست جامعه نیست و بالغ بر ۹۰درصد منابع دست دولت است. افراد غیروابسته به حکومت، از نظر دسترسی، بسیار فقیرند. دولت‌ها و عملکردشان در ایران مایه افتخار نیستند، زیرا همه آن‌ها وابسته به پول نفتند که همین امر موجب ناکارآمدی و فساد در جامعه و اقتصاد می‌شود.

- پرسش: چگونه می‌توان بین ملی‌گرایی و مذهب تطبیق ایجاد کرد؟ خیلی‌ها واژه ایرانی‌اسلامی را به کار می‌برند و عده‌ای نیز به اسلامی‌ایرانی معتقدند که باعث بروز چالش بین این دو گروه شده است.

دکتر دبیری‌مهر

یکی از ویژگی‌های الگوی مد نظر ما این است که تضادهای ساختگی را از بین ببرد. در به‌کاربردن ایرانی‌اسلامی یا اسلامی‌ایرانی، تقدم و تأخر مهم نیست.

- پرسش: در بحث خرافات و توسعه‌یافتگی، در بسیاری از کشورها مثل چین خرافات از جایگاه بالایی برخوردار است اما توسعه‌یافته‌اند. چینی‌ها در عین پیشرفته‌بودن به فرهنگ‌شان هم پایبند هستند.

دکتر دبیری‌مهر

منظور ما از خرافات، خرافات جاری در توده‌های مردم نبود، بلکه منظور این است که در نهادها و فرآیندهای تصمیم‌گیری نباید خرافات جاری باشد. در ایران گاهی تصمیم‌گیری مبتنی بر کارهای غیرعقلانی و بی‌توجهی به خرد و تجربه است.

- پرسش: به نظر من ایرانی‌ها از نظر کار تیمی بسیار ضعیف هستند.

دکتر دبیری‌مهر

ما نگفتیم که کار تیمی خوبی داریم، بلکه فرضیه‌ای را زیر سؤال می‌بریم که معتقد است ایرانی‌ها اهل کار تیمی نیستند. ایرانی‌ها اهل کار تیمی هستند، اما آن را بلد نیستند. کار تیمی اقتضائات سازمانی و نهادی دارد و آموزش می‌خواهد. آمریکایی‌ها به‌مراتب فردگراتر از ایرانیان هستند، اما مجبورند کار تیمی کنند.

- پرســش: با توجه به حجم عظیمی از کمک‌های ایران به سوریه و عراق که باعث خروج سرمایه‌های زیادی از کشور می‌شود، چگونه توسعه خواهیم یافت؟

دکتر دبیری‌مهر

درست است که در سیاست خارجی‌مان نگاه امتی به سیاست بین‌الملل حاکم است، اما آن نگاهی که بین داخل و خارج اولویت قائل نیســت مردود شده است. ما نخست باید ایرانی قدرتمند بســازیم تا بتوانیم به مســتضعفین کمــک کنیم، درغیراین‌صورت نمی‌توانیم. اگر بیشــتر از توان‌مان مســئولیت بپذیریم، از نظر عقلانی صحیح نیست. با توجه به تحولات اخیر در منطقه، به این نتیجه رسیده‌ایم که حضور ما در سوریه به‌موقع و درست بوده است. چندین سال پیش گفته می‌شد که سوریه سنگر استراتژیک ما است؛ درنتیجه مرزهای امنیتی ما بســیار مهم اســت و باید در خارج از مرزها تعریف شوند؛ زیرا همیشه در معرض تجاوز و بدخواهی قرار دارند. ایران باید خودش را در سطحی تعریف کند که بتواند به توسعه برسد. بلندپروازی‌ها، برعهده‌گرفتن مسئولیت‌های زیاد، نظام مالیاتی مشکل‌دار و غیره همگی از مشکلات ایران در راه رسیدن به توسعه هستند که الگوی ایرانی‌اسلامی پیشرفت باید همگی آن‌ها را در نظر بگیرد.

مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
www.olgou.ir
Email:olgou@olgou.ir